

بن‌دان

# جاسوسی که از اسرائیل آمده بود



سرگذشت الهی کهن ... سرگذشت الهی کهن

## فهرست

- ۱ - آخرین شب ۱
- ۲ - دوران جوانی در مصر ۱۰
- ۳ - خرابکاری در قاهره ۱۶
- ۴ - همگنی دشوار در اسرائیل ۲۶
- ۵ - سرویس‌های مخفی اسرائیل ۳۰
- ۶ - جاسوس‌گرآموز ۴۱
- ۷ - یک‌هویت جدید ۵۳
- ۸ - بمقصد بوئنوس آیرس ۶۲
- ۹ - استراحت در اسرائیل و عزیمت قطعی ۷۹
- ۱۰ - در راه دمشق ۸۷
- ۱۱ - عدد « ۸۸ » ۹۴
- ۱۲ - نوخیز ۱۰۲

- ۱۱۵ - ۱۳ - معمای سر باز مفقود
- ۱۲۸ - ۱۴ - تعلیمات جدید
- ۱۳۴ - ۱۵ - عیاشی در دمشق
- ۱۴۷ - ۱۶ - يك نازی در دمشق
- ۱۵۱ - ۱۷ - حاطوم گراد
- ۱۵۹ - ۱۸ - دومین گزارش دد اسرائیل
- ۱۶۴ - ۱۹ - آخرین سفر به اسرائیل
- ۱۷۲ - ۲۰ - بازداشت
- ۱۸۳ - ۲۱ - او بهترین فرد قابل تصور بود

## آخرین شب

چند دقیقه به نیمه شب دوشنبه هفدهم ماه مه ۱۹۶۵ الی کهن<sup>۱</sup> دریافت که بزودی خواهد مرد .

طنین گسهای سنگین نگهبانان در دالان زندان، و چرخش خشک کلید در قفل سلول انفرادی، او را از خواب بیدار کرد. به سرعت در تخت خواب سفری خود نیم خیز شد و خواب آلوده در نور ضعیف چراغ خوابی که از آغاز شب روشن مانده بود، هیکل دوسرباز سوری را تشخیص داد و بیدارنگ پنداشت، شکنجه‌هایی که روز گذشته و روزهای پیش از آن، تحمل کرده است تکرار خواهد شد .

اینک کاملاً بیدار شده بود و کلنل دلی<sup>۲</sup> رئیس دادگاه ویژه نظامی ونسیم اندابو<sup>۳</sup> خاخام پیر دمشق را در میان دوسرباز سوری آشکارا مشاهده میکرد. دیدار غیرمنتظره کلنل در نیمه شب به همراه خاخام حکایت از قطعی بودن اعدام قریب الوقوع او میکرد، با اینحال او فرصت آنکه واکنشی از خود نشان دهد نیافت. کلنل تو سر که برای افزودن بر صلابت خویش، باد در گلو انداخته بود، با صدائی خشن فرمان داد که لباس بپوشد و بعالت احترام بایستد .

هنگامیکه الی کهن در زندان المزه<sup>۴</sup> دمشق، در سلولی که بشدت زیر نظر گرفته شده بود، خبردار ایستاد و از زبان کلنل دلی شنید که هم‌امشب با طناب دار اعدام خواهد شد، شب به نیمه راه خود رسیده بود .

افسر سوری که با الی کهن بزبان عربی سخن میگفت پس از دادن

این خبر، پاپس گذاشت و جای خود را به خاکام اندابوسپرد .

پیر مرد هشتاد ساله که ریش سپید، میان خم گشته و چهره شکسته و غمزده اش، از بار سنگین سالهای رفته حکایتها داشت، بالرزهای در صد ایزبان عبری آغاز دعا کرد: *المان رحیم . . .* (ای خدای مهربان) .  
الی کهن همراه او دعا را زیر لب تکرار میکرد و خاکام نمیتوانست از ریزش اشک خود داری کند . لحظه ای بعد، پیر مرد که سرشار از تأثر بود، تعادلش را از دست داد و تلاش الی، برای جلوگیری از افتادن او، موجب شد که خاکام در خواندن دعا دچار اشتباه شود، اما الی که از دیر زمان این دعای قدیم را به خاطر داشت در قرأت صحیح آن به پیر مرد کمک کرد .

اندکسی پس از آن، الی در میان سرها زانیکه کلن دلی و خاکام اندابو آنرا همراهی میکردند بآرامی از دهلیز وحشتناک و طولانی زندان المزه عبور کرد . در طبقه هفتم کف، گروه اجرای مفررات نهائی اعدام، در انتظار بود و اوقضات دادگاه نظامی را در میان افسران سوری که بفاصله های معین گروههای کوچکی تشکیل داده بودند باز شناخت . سکوت مطلق زندان، تنها بادعای خاکام و فرسانهای گله و بیگانه افسران حاضر که بزبان عربی سخن میگفتند شکسته میشد .

دو ساعت از نیمه شب گذشته در بزرگ زندان برای عبور زندانی، نگهبانان وقضات از جانب صحن داخلی بر پاشنه چرخید .

در محوطه داخلی زندان که با نور افکنها و چراغهای خود روها بطور خیره کننده ای روشن بود، کاروانی از وسایل نقلیه ارتش سوریه بچشم میخورد . موتور خود روها و کاسیونها از پیش بکار افتاده بود و در جلو کاروان لیموزین سیاه رنگ و مجلل امریکائی حامل نایب سرهنگ احمد سویدانی رئیس اداره اطلاعات مخفی و رئیس فعلی ستاد ارتش سوریه قرار داشت<sup>۱</sup> .

اسی کهن را با دستهای بر پشت بسته و لباس قهوه ای رنگ مخصوص زندان، بداخل کاسیونی در وسط کاروان انداختند . خاکام اندابو پهلوی او جا گرفت و چهار سرباز که به تفنگهای خود کار مسلح بودند، کهن را زیر نظر گرفتند . کاروان کاسیونها و خود روها، پس از عبور از زندان، در شب گرم و مرطوب به حرکت درآمد و از کوچه های بخواب رفته دمشق عبور کرد . الی کهن در داخل کاسیون سر پوشیده نظامی، از شناسائی راهی که از آن

۱ - دعائی است که اهل یهود هنگام مرگ بر بالای سر محتضر میخوانند .

۲ - هنگام ترجمه این کتاب رئیس ستاد ارتش سوریه شخصی دیگری است

بنام مصطفی طلاس و گویا سویدانی که هم اکنون سر لشکر است باز داشت باشد .

میگذشتند عاجز بودند و تنها گاهی این بود که او را در سخن خاصی در دمشق که قریه‌هاست چوبه دار در سیاستگاه عمومی آن بر پاست اعدام خواهند کرد .

هنگامیکه کاروان ، با فرمان خشک و رعب آور نظامی ، بر جای میخکوب شد ، پرده پشت کاسیون الی را برداشتند و او توانست پاسگاه ویژه پلیس را در میدان مرکزی شهر که اینک در مقابل او بود ، باز شناسد : میدان مشهور «العرقه» ، «میدان شهداء» مردم دمشق به پاسگاه پلیس گوشه این میدان ، اسم ترس آور و باستانی داده اند : «کشتارگاه» . و این کشتارگاه آخرین ایستگاهی است که هر محکوم با اعدامی قبل از اجرای حکم در آن توقف میکند .

الی کهن و خاخام اندابورا از کاسیون بزیرا واردند و از میان صف نگهبانان و افسران بطرف میز مستطین چهارپایه ای که در وسط اطاق اصلی پاسگاه قرار داشت ، هدایت کردند . الی که جلوی سیز استاد و در حالیکه خاخام روبروی او بخواندن آیاتی در عظمت و صفات باری تعالی سرگرم بود ، دریافت که نایب سرهنگ احمد سویدانی در سکوت خاصی با چشمان نافذ خویش باو خیره شده است .

محکوم با اعدام نمیدانست که از طرف ژنرال حافظ رئیس جمهوری سوریه - رئیس سرویس سری ارتش که در یک مأموریت رسمی در سکوبرسیرد ، بخاطر اعدام او بدست احضار شده است . ژنرال حافظ و اطرافیان او بموجب اطلاعات محرمانه‌ای دریافتی بودند که محکومیت کهن بمرک ، با حملاتی از جانب همسایه نان ، اسرائیل ، همراه خواهد بود . آنان با اینکه از این کار واعمه داشتند ، از آمادگی برای مقابله با این حملات نیز ناگزیر بودند .

درست بهمین علت ژنرال حافظ او را مؤکدی برای مخفی داشتن صدور حکم اعدام کهن داده بود و باستانی عده‌ای از گروه افسران انقلابی هیچکس از این راز آگاه نبود . از سوی دیگر دستور رئیس جمهوری می‌بایست همه مقامات عالی‌رتبه حزب ، دولت و ارتش برای مقابله با حوادث احتمالی ناشی از اعدام کهن ، شبهای ۱۸ و ۱۹ ماه مه در دمشق بسر برند .

در سراسر خطوط مرزی اسرائیل از « الحما » در جنوب تا ارتفاعات روبروی دهکده « وان » در شمال ، نیروهای کمکی مسلح به خمپاره انداز توپ گمارده شده بود و پستهای دیده‌بانی اسرائیل میتوانند در شبهای ۱۸ و ۱۹ ماه مه ، بکمک دوربینهای خود شاهد نقل و انتقالات نظامی در ارتفاعات دسمن باشند . الی از همه این کارها ، همانطور که نمیتوانست از جریان پشت پرده بی‌خبر باشد ، محاکمه و محکومیت خود آگاه باشد ، بی اطلاع بود و از یکصد روز پیش که افسروری مأمور سرویس ویژه باشکستن در آپارتمانش در مرکز دمشق ، اقدام به بازداشت او کرده بود با دنیای خارج

رابطه‌ای نداشت .

سکوتی که برحاضران درپست پلیس‌میدان شهدای دمشق سنگینی میکرد دراین هنگام بوسیله کلنل دلی رئیس دادگاه ویژه نظامی شکسته شد و افسر سوری خطاب به الی کهن گفت : «اگر بخواهی میتوانی وصیتنامه‌ات را تنظیم کنی و با آخرین نامه‌ات را بنویسی» .

الی که از هنگام بیداریش در سلول زندان‌المزه تا این لحظه بانظامیان همکلام نشده بود به خاطر اندام نزدیک شد و با صدائی ملایم که در عین حال عمه حاضران آن را میشنیدند گفت : « به هیچکس بدهکار نیستم ؛ نمیخواهم وصیتنامه‌ای تنظیم کنم ؛ اما نظر به وظیفه‌ای که نسبت به خانواده‌ام دارم میخواهم نامه‌ای بعنوان زن و فرزند نام بنویسم» .

چند برگ کاغذ و یک قلم جلوی او گذاشتند و او با آراش کسی که هنگام نوشتن هر واژه بر کاغذ عمیقاً به معنای آن می‌اندیشد ، سطری چند باین شرح بروی کاغذ آورد :

«به نادیا همسر و اعضای عزیز خانواده‌ام»

در حالیکه این آخرین کلمات را برایتان مینویسم شما را با اتحاد فرامیخوانم ، بویژه از تو نادیا میخواهم سرایب بخشی ، از خود و فرزندان و بطرز شایسته پرستاری کنی و نهایت دقت را در تعلیم و تربیت فرزندانمان و اینکه خودت و آنان چیزی کم نداشته باشید بکاربری . با خانواده من رابطه خوبی داشته باش . نادیا از تو میخواهم که پس از من ازدواج کنی . در این کار با احساس کمال آزادی اقدام کن ، زیرا که فرزندان باید دارای پدری باشند . توصیه میکنم همیشه باینده بیاندیشی . آخرین بوسه ام را که برای تو ، صوفی ، ایریس ، شائول و عمه اعضای خانواده‌ام میفرستم بپذیرید . هیچکس از افراد خانواده‌هایمان را فراموش نکن و مراتب آخرین یادآوری و ابراز دوستی مرا به آنان ابلاغ کن . از دعای خیر برای آسایش پدرم و رضای روح من دریغ مدار .

آخرین بوسه و شالوم برای تو و برای همه

الی کهن ۱۹۶۵/۰/۱۸

الی چند سطر بالا را که به عربی نوشته بود دوباره خواند و سپس برگ دیگری از کاغذهای را که باو داده بودند پیش کشید و همان بضمون را بفرانسه نوشت . زیرا اجازه نداده بودند بزبانی که در کشورش تکلم میکنند نامه بنویسد و او نیز از اینکه آخرین نامه خود را برای خانواده‌اش به عربی بنویسد آگراه داشت .

کلنل دلی هر دو نامه را ازالی گرفت ، تا کرد و در جیب گذاشت . آنگاه محکوم به اعدام را با اشاره از فرارسیدن وقت عزیمت آنگاه کرد . در چند ستری

پسگاه پلیس ، در میدان شهداء، چوبه دار بر روی سیاستگاه دیده میشد .  
سه ساعت پس از نیمه شب نورافکنها بر بالای تیرکهنه، مرکز میدان و  
تریون سیاستگاه را روشن کرده بود . رادیو دمشق قبل از نیمه شب اعلام  
کرد که الی کهن جاسوس ، اشب در میدان شهداء ابدار آویخته میشود و چندین هزار  
تن از مردم در دسته های چند صد نفری از خوابگاههای خود در نقاط مختلف شهر  
خارج شده در اطراف میدان گرد آمده بودند . این عده از محلات فقیرنشین و کوچه  
های تنگ و تاریک دمشق کهنه، تاحلات نوساز که از سال ۱۹۴۰ مقامات  
عالمی رتبه رژیم سوریه و خانواده های ثروتمند افسران در آنها جای گرفته بودند، از  
هر سو وارد میدان شهداء میشدند، میدان مشهوری که مرکز وقایع و اتفاقات درخشان و با  
سرگبار جمهوری سوریه و در چندین سحرگاه شاهد اعدامها و یابگرگاری مراسم تجلیل  
از قهرمانان کودتاها و بی درپی این کشور بوده است .

الی کهن که لحظه ای دیگر میبایست از یلکان سیاستگاه مرگ بالا رود  
قبلا در زمین میدان بمشاهده بیکاره هائی پرداخته بود که در میان خیل  
بیکارگان دمشق با کنجکاوی و دقت خاص به بررسی ادوات زرهی و زره پوشها  
متعلق بارتش اسرائیل سرگرم بودند و بیاد آورد که این زره پوشها در نبرد  
«نوخیب» در ارتفاعات مشرف بر دریاچه طبریه بدست ارتش سوریه افتاده و در  
زمستان ۱۹۶۲ در میدان شهداء بنمایش گذارده شده بود .

تأشاکران مراسم اعدام الی کهن، با سیمهای خاردار، سربازان و پلیس مسلح از  
سیاستگاه جدا میشدند و سکوتی سرشار از ترس و ناراحتی درونی مردم و میدان را فرا گرفته بود.  
این ترس و ناراحتی تنها ناشی از حضور در یک سیاستگاه و مشاهده ابدار آویختن  
یک محکوم نبود . اضطراب و دلهره آنان بیشک از مشاهده شخصی بود که از  
سه ماه پیش باین سو، بارها از وی بعنوان «استاد و سرآمد جاسوسان» «جانی بالفطره»  
و «شیطانی در لباس انسان» یاد کرده بودند .

الی کهن جاسوس از دیدگاه میلیونها مردم سوریه ، موجود فوق-  
العاده ای بود که دارای قدرتی برتر از توانائی بشر عادی است و از نظر مردم هم  
او بود که توانسته بود طی سانهای متمادی با نقشه های شیطانی خویش رهبران  
قیام مسلحانه نظامی را گمراه کرده و دستگاههای مهم سرویسهای سری سوریه  
را بیازی بگیرد .

اشتیاق تب آلود مردم دمشق برای ترك خوابگاههای خود در آن نیمه  
شب و مشاهده مرده یا زنده الی کهن در میدان شهداء ، از همینجا سرچشمه  
میکرفت . اما همین مردم هرگز قادر بدریافت آن نبودند که وقتی الی کهن  
پیشنهاد کمک کننل دلی را رد کرده و به تنهایی بسمت سیاستگاهی که کهن کمین گاه



مرگ او بودگام برداشت در درونش چه غوغائی برپا بود . در این لحظات او ناگزیر سیباید سکوت خفقان آور و گسترده مردم را که نفسها را در سینه حبس کرده و خیره به نظاره اش پرداخته بودند احساس کرده باشد . نزدیکترین شهود مراسم اعدام ، پنجاه تن از روزنامه نگاران - عکاسان و فیلمبرداران تله ویزین سوریه بودند که پریندگی رنگ رخسار الی کهن را تشخیص دادند، اما هنگامیکه ابوسلیم ، جلاد غول پیکر دمشق، کفن سفید ویژه محکومین به اعدام را، بی آنکه دستهای الی را باز کند، باو پوشاند محکوم به اعدام از آرایش کامل برخوردار بود .

کلنل دلی در حضور هیأت داوران دادگاهی که الی را محکوم کرده بود، بار دیگر پرسشی را مطرح کرد که از تاریخ بازداشت الی تا کنون، ذهن مقامات سوری را بخود مشغول داشته بود . کلنل پرسید :

«الی کهن ، آیا همدست و شریک جرمی در سوریه داشته ای ؟ حرفی برای زدن داری ؟ » .

نزدیکترین شهود در پاسخ این سوال تنها، مطلبی را شنیدند که جلادان محکوم بمرگ بارها موفق شده بودند با زجر و شکنجه آنرا از زبان الی باز بشنوند :

« من از آنچه کرده ام متأسفم و اظهارات پیشین خود را تأیید میکنم » .

یکساعت پس از این اظهارات کلنل دلی پروژنامه نگاران توضیح داد که منظور الی از این سخنان اقرار بدین نکته بود که، در اقدامات خود همدست و شریک سوری نداشته است .

الی پس از آخرین بیانات خود روی از کلنل دلی برگرفت و از بلکان سیاستگاهی که ابوسلیم در انتظارش بود بالا رفت . جلاد پیش از آنکه طناب دار را بگردنش آویزد، باشلقی را که مخصوص بستن چشم محکوم بمرگ است بجانب او گرفت، اما الی با اشاره از پذیرفتن آن خود داری کرد . یک لحظه برای آخرین بار کلماتی را که در ادامه دعای «خداوند رحیم» بر زبان خاخام پیر جاری بود شنید و سپس اجرای قسمتهای مختلف مراسم اعدام با سرعت سرسام آوری گذشت .

تماشاگران میدان شهداء و نیز بینندگان تله ویزین سوریه، فرصت کافی نیافتند که استماع محکوم به اعدام را از پذیرفتن باشلق و بستن چشمانش مشاهده کنند و سرعت لحظه ای فرار سید، که او را با گردنی شکسته و سری بی حس و سنگین که بر سینه خم شده است، بر بالای دار دیدند . جان دادن او نود ثانیه طول کشید و ابوسلیم دو دقیقه و سی ثانیه پس از اجرای حکم ، مرگ او را به اطلاع اعضای دادگاه رسانید :

«الی کهن مرد» .

در این هنگام ساعت سه‌وسی و پنج دقیقه بامداد روز ۱۹۶۵ ماه مه ۱ بود کتل دلی باجرای آخرین مرحله از مراسم مربوط به اعدام که در سوریه اجتناب ناپذیر است پرداخت . روی کیسه سفیدی که جسد محکوم را در برداشت برچسب بزرگی زد که این عبارت با حروف درشت بر آن نوشته شده بود :

«کیفر دادگاه نظامی برای جاسوسی که محاکمه و محکوم کرده است ،  
الياهوین شائول کهن ، پس از آنکه بجرم ورود بمنطقه نظامی وانتقال اطلاعات سری به دشمن مجرم شناخته شد ، بنام ملت سوریه بمرگ محکوم گردید» .

حماسه فوق‌العاده الی کهن که در میهن خود و در خاک دشمن بشکل افسانه آمیزی انتشار یافته بود بدین ترتیب پایان رسید ، در حالیکه تا ساعت ده روزه شبه نوزدهم ماه مه ۱۹۶۵ ده هزار تن از مردم دمشق از برابر جسد او که در میدان شهداء بتماشا گذارده شده بود عبور کردند . تنها هنگامیکه ستاره‌های ماه مه در آسمان ، جای آفتاب سوزان اول تابستان سوریه را گرفت مقامات سوری نعش محکوم را آزاد کردند و در گورستان یهودیهای دمشق بخاکش سپردند . الی کهن تا به امروز در آن گورستان مدفون است و مقامات سوری هم-چنان از استرداد جنازه او بخانواده اش خود داری کرده‌اند .

## ۲

### دوران جوانی در مصر

«الی کهن» که از روز تولد تا ۳۲ سالگی در مصر بسر برده بود در آخرین سالهای اقامت خویش در آن کشور، از خانواده‌اش جدا شد و تمام وقت خود را صرف فعالیت‌هایی که از کوچکی در زندگی او مؤثر بود یعنی مهاجرت یهودیان مصری باسرائیل کرد.

خانواده او اهل سوریه بود. چندین نسل آنها، در حلب، در شمال سوریه، یا در شهری که پناهگاه اسنی برای یهودیان بشمار میرفت، زندگی میکردند. گروهی از خانواده کهن در اوان قرن، بی آنکه به فلسطین که در آن وقت هنوز بوسیله عثمانیها اداره میشد، توجهی داشته باشند سوریه را بقصد اسکندریه در مصر ترك کردند و الی کهن که از خانواده‌ای از این گروه بشمار است در دسامبر ۱۹۳۴ در اسکندریه چشم دنیا گشود. خویشان او چون اغلب - خانواده‌های یهودی مقیم اسکندریه، که وجود فرزندان ذکور را مایه غرور و سربلندی میدانستند، بداشتن پسران متعدد علاقمند بودند. در چنین کیفیتی بود که پس از فرزند ارشد خانواده کهن «اودت»، پسر و مایه افتخارشان «الی» بدنيا آمد و او را بنام «الياهو» ی پینمبر نامیدند.

پس از «اودت» و «الی» فرزندان دیگری پشت سر هم، باسامی موريس، عذرا، سارا، حیون، افراییم و بالاخره بنیامین، البرت و ابراهیم پابدين جهان گذاردند.

پدر «الی» مانند هر یهودی شرقی و مغرور دیگری، دوست داشت کلاه

محلی «فینه»ی قرمز رنگ بر سر بگذارد و مادرش قادر بود با زبان سوری و به لهجه شهر خود، شبهای متوالی در باره خاطرات و یاد بوهای خوب حلب سخن بگوید. در چنین وضع و حالی، شش پسر و دو دختر این خانواده مسانند یهودیان کامل العیار مصری بزرگ میشدند و هرگز به خیال آنان خطور نمیکرد که در یکی از روزهای ۱۹۶۲ پسرشان «الی»، بعنوان یک جاسوس به حلب باز خواهد گشت تا از نزدیک قیام افسران را علیه رژیم سوریه تعقیب کند.

«الی کهن» تحصیلات خود را در اسکندریه، در مدرسه مائی مونیدها **Maimonides** وابسته به یهودیان انجام داد. پسر لاغر اندامی که موهای سیاه و زیبائی داشت، اندکی پس از فرا گرفتن نخستین درس عبرانی خود (زبانی که برای خواندن کتاب مقدس لازم است)، به ادامه تحصیل در «میدرشه» «راهن موشه وانتورا» (مدرسه تعلیمات عالی عبرانی) در اسکندریه پرداخت. برای او که یک شاگرد برجسته و ممتاز کلاس خود بود تحصیل در این مدرسه کار آسانی بود.

روابط حسنه‌ای که در آن زمان بین یهودیان مقیم اسکندریه و اهالی عرب این شهر وجود داشت؛ اثر دیگری غیر از آنچه در غرب دیده میشد بر روی اقلیت یهودی گذارده بود. یهودیان اسکندریه دور از هرگونه تظاهر و تقلید، در میان اکثریتی قابل ملاحظه، برای حفظ سنن باستانی خود و انتقال آن به نسلهای جدید آغاز فعالیت کرده بودند. توجه باین عمل معوم میدارد که چرافرزدان خانواده کهن، و در رأس آنان، فرزند بزرگشان «الی» از کودکی دوره تحصیل در یک مدرسه متعلق به یهودیان را گذراندند و شریعت یهودی، آموزش تورات و کتابهای مقدس، تفسیرهای کتبی و شفاهی مربوط به سن و آداب و روشهای زندگی روزمره علم خطابه و همچنین رعایت قوانینی را که زندگی یهودیان با ایمان را چون ساعت دقیقی میزان میکند و در آن زمان در اسکندریه، این تعلیمات از پدر به پسر انتقال می‌یافت، فراگرفتند. اما «الی کهن» که خیلی زود، بین همدرسان، مقام ممتاز بدست آورده بود، بفرآگرفتن تعلیمات یهودی اکتفا نکرد و مقدار زیادی از وقت خود را بتحصیل زبان و ادبیات عرب اختصاص داد و سپس زبان فرانسه را بطور کامل آموخت. هنوز در سنین دوره تحصیل بود که توانست بپراحتی و فصاحت بزبانهای عبری - عربی و فرانسه صحبت کند و عقاید خود را بیان دارد.

همشاگردیهایش میگویند. «الی» محصلی بود که با دیگران فرق داشت. ایشان کمتر اورادیده بودند که در فوتبال یا سایر تفریحات مدرسه شرکت کند. اغلب از هر فرصتی برای آنکه گوشه خلوتی جست، درسی را دوره کند و با صنفات

کتابی را که همیشه همراه داشت بخواند، استفاده میکرد. تنها ورزش مورد علاقه او شنا در ساحل اسکندریه و دویدن پس از شنا بر سازه های کناره دریا بود. «الی کهن» پابه هیچ صلحی گذاشته بود که داسنه جنگ جهانی دوم به سرزمین مصر رسید. ارتش «روسل» در سال ۱۹۴۳ نزدیک دروازه اسکندریه بود و بمب افکن های ایتالیائی اغلب در آسمان این شهر به پرواز درآمدند و بندر و شهر را که یکی از پایگاه های اصلی متفقین در مدیترانه بود بمباران میکردند.

جامعه یهودیان اسکندریه، این وقایع را بطرزی دیگر و کاملاً غیر از آنچه که مردم اهل محل درک میکردند، می فهمید و احساس میکرد. با نزدیک شدن «آلمانیها» ترس سرپای یهودیان را فرا گرفته بود و حال آنکه اکثریت عربها حاضر بودند از سربازان روسل با آغوش باز استقبال کنند.

یکی از همکلاسان «الی کهن» موسوم به «داوید کروود» که اکنون در تل آویور ایمن اقتصادی است پیاد دارد آثرهای فراوانی که در آن ابام با نزدیک شدن بمب افکنها به اسکندریه بصدا درمی آمد در «الی» جوان اثرنا چیزی داشت. وی آشکارا این آثرها را با مسخره میگرفت و حتی بارها در الحاق به رفتای خود برای خزیدن به پناهگاه ضد هوائی مدرسه مسامحه میکرد. او از همان هنگام که هیجده سال بیش نداشت خود را بداشتن قدرت آرامش درون و حفظ متانت متمصف کرده بود.

«داوید کروود» بخاطر دارد که «الی» در ساعات و خاست اوضاع، عادت داشت که به گفت و گویا دوستان عصبانی همکلاسیش پردازد و با ادای کلمات خنده آور از عصبانیت آنان بکاهد و آرامشان کند. بهر حال «الی» برای آنان همواره فردی برتر از یک شاگرد عادی بحساب میآمد و بنظر میرسید که بین این محصل ساعی و در عین حال کناره گیر و سابر همدرسانش فاصله ای وجود دارد. نمی تردید او میتواندست بهریک از رفتای خود که مشکلاتی برای ادامه تحصیل داشتند کمک کند. «داوید» همکلاسی او میگوید بخاطر دارم که «الی» به انضباط در مدرسه خیلی کم توجه داشت و در جلسات امتحان کتبی، راه حل بعضی مسائل را، نیمکت به نیمکت رد میکرد و آن را به شاگردان تنبل و کم استعداد میرسانید. با این حال رفتایش با اتفاق تأییدی کند که «الی» پسر کناره گیری بود و بسیار کم در زندگی اطرافیان شرکت می جست و بهمین جهت است که امروز پس از گذشت بیش از بیست سال، دوستان قدیم او باسانی میگویند که وی پسری «عجیب» بود.

حقیقت شاید از این قضاوت با تاخیر ساده تر باشد. «الی» پسر کناره گیری بود که بر درس خود توجه زیادی داشت، اما از این جهت که در شرایط مادی

متفاوتی نسبت به رقایش زندگی میکرد، خود را کنار نگه میداشت. پدر و مادرش فقیر بودند و قدرت تأمین احتیاجات هشت فرزندشان را نداشتند. از این رو «الی» مجبور شد که برای کمک به خانواده اش، شخصا مخارج تحصیل خود را فراهم کند.

پدر «الی» در اسکندریه، دارای یک مغازه کوچک کراوات فروشی بود که در آمد آن برای تأمین معاش تمام افراد خانواده کفایت نمیکرد. «الی» ناچار در ساعات فراغت خود در لباس فروشی یکی از پسر عموهایش بکار پرداخت. وضع او چنان بود که برای رفتن به سینما وسیله و پولی نداشت و هرگز عادت نکرده بود مانند دیگر رقای خود ناهار بخورد. دوستان او هر روز ظهر، از فروشندگانه دوره گرد یهودی که دیگش را در حیاط مدرسه «راین وان تورا» بگردش درسیاورد، یک سوپ لویبای سفید همراه با قطعه لذیذی از گوشت دریافت میکردند و میخوردند.

در همین احوال «الی» سرگرمی خوبی برای خود فراهم کرد که بعدها بشدت مورد علاقه او قرار گرفت و بهنگام ماسوریتش در سوریه نیز خدمات غیر قابل وصفی باو کرد. در سال ۱۹۲۷ پسر کوچک سیزده ساله، در جشن «بار میزوا»ی خود «Bar mizua» برای نخستین بار یک دستگاه دوربین عکاسی از نوع «باکس کداک» را که معمولا به بچه ها هدیه میکنند، بکار انداخت. دوربین قدری او را شاد کرده بود که آن را لحظه ای از خود دور نمیکرد و از هر فرصت و موقع استفاده کرده، عکسهای متعددی میگرفت. وی استعداد خود را در این زمینه بخصوص پس از تولد «آلبر ابراهام» که کودک مورد توجهی بود نشان داد و امروز آلبوم حاوی دهها عکس این کودک و افراد خانواده او که همه آنها بوسیله «الی» گرفته شده، یکی از یادگارهای بسیار ذقیمت خانواده کهن در اسرائیل بشمار میرود.

سرگرمی دیگر «الی کهن» که در تشکیل و تقویت حس تشخیص او سهمی داشت، پرداختن به نوعی بازی رایج بین جوانان بود که در آن به تشخیص انواع اتومبیلها، برچسب مارکها و تاریخ ساختن آنها می پرداختند. «الی» ساعت ها وقت خود را بر روی بالکن آپارتمان خانوادگی خود میگذراند، بانگاه اتومبیلهائی را که از خیابان عبور میکردند تعقیب میکرد و به تعیین تعداد و حجم سیلندرهای ماشین های امریکائی یا اروپائی که در آن زمان میل و نیز حسادت تمام جوانان را برانگیخته بود، پیرداخت. او همچنین خیلی زود یاد گرفت که چگونه «سپیت فایر» های نیروی هوائی سلطنتی انگلیس و «سرشمیت» های نیروی هوائی آلمان را که در آسمان اسکندریه به نبرد میپرداختند از یکدیگر

تشخیص دهد .

«الی کهن» بی آنکه بداند بیست سال بعد، همین او، نخستین عکسهای «سیک» های ساخت شوروی، متعلق به نیروی هوایی سوریه را برای سرویس های اطلاعاتی ارتش اسرائیل تهیه خواهد کرد، در آن روزگار عکسهای هواپیماهای جنگی را بر بالای تختخواب خود نصب کرده بود .

سرگرمی سومی که آن نیز در تقویت حس مشاهده و تشخیص «الی» تأثیر داشت وری باتفاق رفقایش باین سرگرمی میپرداخت، بازی خاصی بود که شیئی معلومی را مدت محدودی تماشا کرده و مخفی میساختند و سپس بکمک حافظه، حداکثر جزئیات شیئی مخفی شده را ترسیم میکردند . این تمرین که افراد بییل خود آن را انجام میدادند در واقع یک روش تکمیلی از سیستم آموزشی بود که در مدارس یهودیان، بدان عمل میشد . در این مدارس، شاگردان شدیداً موظف بودند که فصلهای کاملی از تورات و مفادیر قابل توجهی دعاهاى قدیم را بحافظه بسپارند و بهمین جهت «الی کهن» در ۱۸ ماه مه ۱۹۶۵- دو ساعت پیش از آنکه بدار آویخته شود، توانست دعای مردگان را که خاخام- دشتق برای او میخواند، بدون هیچگونه اشکال بخاطر آورد .

تحصیلات طولانی مدرسه خاخام وانتورا، طبعا «الی کهن» را یک کاندیدای خاخام شدن تربیت کرده بود و هر بار که خاخام بعللی نمی توانست برای تدریس در کلاسی حاضر شود، «الی» را بجای خویش می گذاشت . روزی خاخام وانتورا، به پدر «الی» گفته بود: «الی مغز یک نابغه را دارد» و اصرار ورزیده بود که نام او را برای شرکت در سمینار خاخام ها که در جزیره رودس، واقع در یونان تشکیل میشد، ثبت کند .

کاش در آنوقت، خاخام وانتورا، پدر و مادر «الی»، و خود او میدانستند از سالها پیش در محافل مربوط به سرویسهای مخفی اسرائیل یک توصیه فکاهی رایج است که میگوید: هرگز انتظار نداشته باشید تا خاخامی را به بینید که جاسوس شده است، اما اگر راه بهتری نبود، اینکه جلسوسی به کسوت خاخام درآید غیر قابل قبول نیست .

بهر حال «الی» خاخام نشد، او ضمن ادامه تحصیلات یهودی، در خود میل و علاقه وافری به ریاضیات و فیزیک کشف کرد و خواست مهندس شود . مدرسه یهودی خاخام وانتورا را ترک کرد و پس از گذراندن موفقیت آمیز آزمایشهای ورودی در انستیتوی دانشکاهی «فاروق اول» در اسکندریه الکتریسینه عملی را بعنوان رشته تحصیلی برگزید .

«الی» که اینک جوان باغی بود نمی توانست بی توجه به وقایعی که

در دنیا و درکشورزادگاه اوروی میداد، ازسالهای پرماجرایی پایان جنگ بگذرد. اوباخواندن مطبوعات محلی وشنیدن آنچه که مردم دربارہ رژیم مصرمی گفتند، اغلب هنگام بحث بارفقای خود، از رژیم مصرانتقاد میکرد. بدیهی است «الی کهن» درمحیط وشرایط خانوادگی وفرهنگی خودتوجه خاصی به زندگی جامعه یهود درمصر وهمچنین به کانون ملی یهود درفلسطین که در آن هنگام تحت قیمومت انگلستان بود، معطوف میداشت. «الی» چون دیگریهودیان جوان اسکندریه خیلی زود از وجود گروههای مقاومت یا تروریسم یهود که عبارت از «هاگانا» «ایرگون» و «اشترن» بودند اطلاع حاصل کرد.

گزارش عملیات ضد انگلیسی هریک ازاین گروهها در میان جوانان اسکندریه دهان بدهان می گشت واغلب تفصیل این عمیات رادرروزنامه های مصری میخواندند. علاوه بر آن داسنه فعالیت شعبه های مختلف این گروههای مقاومت ازخارج به مصر رسیده بود وبخصوص اسکندریه باتوجه به اهمیت جامعه یهودی آن، پناهگاه گماشتگان و ساوران مخفی فلسطین بشمار میرفت. نخستین واقعه که درزمینه مبارزه یهودیان فلسطین «الی کهن» را بشدت تحت تاثیر قرار داد درسال ۱۹۴۴ اتفاق افتاد. دوجوان فلسطینی عضو گروه «اشترن» که «الیا هوین زوری» و «الیا هو حکیم» نام داشتند «لرد موین» Lord moyne را بمنظور جلب نظر جهانیان به سمانت دونت بریتانیا از ورود مهاجران یهودی به فلسطین، در قاهره بقتل رسانده بودند.

«الی کهن» جریبان محاکمه این دونفر را به دقت تعقیب میکرد و تحمل شکنجه و خودداری آنان را از ابراز نام رفقای همرزیشان تقدیس مینمود. دو «الیا هو» بدانسان که در تاریخ حماسه اسرائیل نام گرفته اند، وقتی بمرگ با چوبه دار محکوم شدند هم سن «الی کهن» بودند. اسم کوچک هر دو شان نیزالی «الیا هو» بود و تعجب آور نیست که «الی کهن» هنگام مبارزات و محکومیت آندو به تجسم شخصیت آنان در وجود خویش پردازد. هنگامیکه روزنامه های قاهره عکسهای «بن زوری» و «حکیم» را بر بالای چوبه دار منتشر کردند، «الی کهن» تصمیم خود را گرفته بود: اونیز میرفت که برای آزادی کشورش بجنگد.

«الی کهن» سالهای بعد و پیش از آنکه چوبه داری را که در سال ۱۹۶۵ برای اعدام او در دمشق برپا کردند به بیند، سی بابستی سیاستگاهها و چوبه های دار دیگری را که برای اعدام سایر مبارزان در راه اسرائیل بر پا شده بود، مشاهده کند.



## ۳

### خرابکاری در قاهره

در سال ۱۹۴۴، «الی کهن» بیست ساله، به صف جوانان صهیونیست اسکندریه پیوست و از آن پس تا روز اعدامش در دمشق، با تمام ایمان خود به جنبش صهیونیسم و سپس بدولت اسرائیل تعلق داشت.

این امر بسبب تربیت عمیق یهودی و عبرانی او و نیز ضربه تکان دهنده و هیجان انگیزی بود که در قاهره از محکومیت دو تن از شجاعان گروه «اشترن» بر روح خویش احساس کرده و منجر باتخاذ تصمیم نهائیش برای خدمت در راه حل مشکلات قوم خود شده بود. اما از همان ابتداء عبارت «خدمت کردن» برای او یک معنی «دراماتیک» پیدا کرد.

در سالیکه با داشت دو نهضت جوانان یهودی صهیونیست «هه هالوز»<sup>۱</sup> و «ماکابی»<sup>۲</sup> شدت، فعالیت دامنه دار خویش را در میان جوانان گسترش می دادند. ماکابی، بیش از آنکه یک تشکیلات ایدئولوژیکی باشد، سازمانی ورزیده بشمار میرفت و حال آنکه «هه هالوز» عملاً و در واقع متشکل کننده جنبش های مختلف صهیونیست بود و ایندو از راه سیاست و ایدئولوژی از یکدیگر متمایز میشدند. برای این قبیل نهضت ها که در واقع بعضی آنها به چپی ها تعلق داشت، بسیار مشکل بود، فعالیت آشکار خود را در مصر متمرکز سازند.

1- Hehalouz 2 - Maccabi

در سرکز این جنبش ها ، «هابونیم»<sup>۱</sup> ، شعبه مخصوص هدایت جوانان یهودی «دیاسپورا»<sup>۲</sup> اقرار داشت که وابسته به سازمان دسته جمعی فلسطین «کی بوتس»<sup>۳</sup> هاموشاد<sup>۴</sup> یعنی سازمان اشاعه اهدنده فکر و ایده آل کیبوتس و آرمان و سیاست حزب MAPAI در خارج بود .

«الی کهن» کمک کار ارزنده ای برای رؤسای این جنبش جوانان شد . سن او ، اطلاعاتش ، تعلیمات یهودی و عبرانش ، او را قادر ساخت که نخست به مقام سری گری و سپس به سمت ریاست یک گروه از پسران و دختران وابسته به نهضت ارتقاء یابد . شخصیت او بیشتر هنگام فعالیت در میان همکیشانانش در اسکندریه که کمتر به افکار صهیونیسم آشنائی داشتند بروز کرد . او بین این گروه ، بصورت یک « مبلغ » حقیقی فعالیت میکرد و جوانان را به ثبت نام در نهضت و حرکت به فلسطین آماده میساخت .

در این دوره از زندگی «الی» کسی که بیش از همه او را به نهضت صهیونیسم هدایت کرد و سالها بر افکارش استیلا یافت ، معلمی بنام سائول « سامی » آذار<sup>۴</sup> بود . این معلم از سال ۱۹۴۴ ، منشأ اصلی و اساسی اتحاد و همکاری تمام صهیونیستهای « شاغل » اسکندریه و تاهره بود و تمام فعالیتهای « هاگانا » در مصر از جمله نقشه های مربوط به مهاجرت یهودیان مصری به فلسطین و از سال ۱۹۴۸ به اسرائیل ، بوسیله او و مرحله اجرا در میآمد . همین آذار ، در داخل نهضت ، دوست محرم « الی کهن » و در عین حال مشاور و - « تعلیم دهنده » او بود و هم او بود که «الی» را بعهده گرفتن نقش فعالی در ماجرای صهیونیسم تشویق و ترغیب میکرد . «الی» با آغاز این فعالیت ها چنان در کار خویش غرق شد که بزودی مقامات مصری را نسبت به خود مشکوک ساخت . این مقامات بالاخره کشف کردند که «الی» به صهیونیستها پیوسته و از سال ۱۹۴۴ به ترتیب دادن برنامه حرکت یهودیان به فلسطین میپرداخته است . بهمین جهت او را وادار کردند که در سال ۱۹۴۷ ، پیش از پایان تحصیلاتش ، دانشگاه « فاروق اول » را ترك کند .

از این سال به بعد «الی» تمام وقت خود را به فعالیت در نهضت صهیونیست اختصاص داد و برای تأمین زندگی خویش نیز بعنوان محاسب در یک مرکز چوب فروشی در اسکندریه بکار پرداخت .

اعلام استقلال اسرائیل و جنگی که بتحمیل دول عرب ، از جمله مصر

در این اوان بر پاشد ، برای یهودیان مقیم مصر وضع وخیمی پیش آورد . اکثریت سیصد هزار یهودی مقیم مصر بزودی درك کردند که زندگی آنها تنها با ترك مصر ، نجات خواهد یافت .

وسایل این مسافرت جمعی از مدتها پیش بطور کامل فراهم آمده و تشکیلاتی که « الی کهن » در کنار « ساموئل آذار » در آن مجاهدت میکردند ، چگونگی این مهاجرت را دقیقاً سازمان داده بود . برای مهاجرت یهودیان چندین مرکز در مصر تشکیل شده بود که آژانس یهود برای فلسطین ، اداره و هزینه آنها را بر عهده داشت . این مراکز عبارت بودند از : دفتر اجرائی نهضت صهیونیسم و در واقع دولت یهود « در شرف تشکیل » ، دفتر مرکزی زیر زمینی که با نام « آژانس مسافرتی گرونیبرگ »<sup>۱</sup> فعالیت میکرد و محل کار خود را در یک طبقه از بنای شهور « ایموبیلیا »<sup>۲</sup> واقع در قاهره مستقر ساخته و شعبه‌ای نیز در اسکندریه گشوده بود .

مهاجرت قاچاق بر اساس بسیار ساده‌ای پایه گذاری شده بود : مسافرت‌های توریستی به مقصد قرائسه ترتیب می یافت و مقامت دولتی مصر را نیز که آقدرها کند ذهن نبودند تا موضوع «توریسم یهود» بمقصد اروپا را باور کنند ، با دادن رشوه ساکت میکردند . برای کسانی هم که علی‌رغم تمام فعالیت‌ها نمی‌توانستند روادید خروج مصری تهیه کنند ، گذرنامه فرانسوی فراهم میشد . یهودیان مصری را به محض ورود به اروپا ، از هر راه که ممکن بود ، با کشتی از بنادر ماری ، ژن و یاناپل ، بسوی اسرائیل حرکت میدادند .

این فصل دلغرب از تاریخ مهاجرت یهودیان مصری ، در سالنامه طبع شده تاریخ دولت یهود ، تحت عنوان قانون «گوشن»<sup>۱</sup> ثبت شده است . «گوشن» کلمه‌ای است که در تورات بمنظور تعیین کشور فرعون با اشاره به مهاجرت غیر قانونی و قاچاق یهودیان مصر ، بکار برده شده است ، مهاجرتی که هزار سال پیش از میلاد مسیح ، بوسیله حضرت موسی ترتیب یافته بود .

اعضای خانواده کهن ، باستانی ، الی «در سالهای ۱۹۴۹ و ۱۹۵۰ ، راه اسرائیل در پیش گرفتند . «اودت» ، «موریس» و «عذرا» در سال ۱۹۴۹ و سایر افراد خانواده در سال بعد از آن با اسرائیل عزیمت کردند . «الی» در مصر تنها ماند و به خانواده‌اش وعده کرد که پس از پایان مأموریتش در مصر بانها ملحق شود . او می بایست شش سال دیگر در مصر بسر برد و در همین سالها نزدیک بود مانند

برخی دیگر از رفقای نزدیکش بالای چوبه‌دار برود.

این واقعه که خطر اعدام با چوبه‌دار برای او بوجود آورد و «الی» در آن دخالت مستقیم داشت، از سال ۱۹۵۱ آغاز شد. هنگامیکه ملک فاروق در صبر سلطنت میکرد حالت جنگ بر خاورمیانه حکمفرما بود. اسرائیل برای آگاهی از حمله‌ای که از جانب مصر بدان تهدید میشد یک شبکه کامل و فعال اطلاعاتی در این کشور بوجود آورد. مأموری که وظیفه اش تماس و بکارگماردن افراد شبکه‌ای از دوستان یهودی مصری بود «افرادیکه در عملیات بسیار حساس و سخت میشد روی آنان حساب کرد» از راه پاریس عازم مصر شد. وی که بعداً با نام مستعار «جون دارلینگ» در مصر بانجام مأموریتش پرداخت یک افسر ارتش اسرائیل با نام حقیقی «آوراهاام دار»<sup>۲</sup> بود. وی با در دست داشتن یک گذرنامه جعلی در سال ۱۹۵۱ موفق شد بدون هیچگونه اشکال وارد مصر شود و در جریان سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ تعداد بسیار زیادی از گروه جوانانی را که تمایل و تقاضای خود را برای کمک با اسرائیل ابراز داشته بودند بکار بگمارد. عده‌ای از این جوانان از طرف دارلینگ به کارهای جاسوسی پرداختند و عده زیادتری از آنان که در مرکز تخصصی گشوده شده از سال ۱۹۴۸ در اسرائیل، آموزش لازم برای این نوع فعالیت‌ها را نگذرانیده بودند، بطور آمانت مشغول کار شدند. سایرین نیز ضمن ادامه عضویت در سازمانهای پنهانی، فعالیت خود را به امور مربوط به «آژانس مسافرتی گرونیبرگ» اختصاص دادند. باید دانست گرچه تسریع در مهاجرت یهودیان یکی از وظایف مأمور اسرائیلی بشمار میرفت ولی وظیفه اصلی او نبود.

امروز، پانزده سال پس از آن وقایع، میتوان گفت که گروه داوطلبی که زیر نظر اداره دارلینگ کار میکرد هیچگونه پاداش پولی دریافت نمیکرد و تمام اعضای آن، ایده‌آلیست‌های یهودی بودند که خطری برای مصرنداشتند و در همین حال تا حدودی با اسرائیل کمک میکردند. مع هذا پیش آمد حوادث وخیم سیاسی در مصر سبب میشد که عده‌ای از این گروه در فعالیت‌های خطرناک‌تر یا بهتر بگوئیم مفیدتری درگیر شوند.

پنا «ملک فاروق» مستعفی شد و دولتی انقلابی بریاست «ژنرال نجیب» جایگزین او گردید. این دولت نیز بوسیله یک گروه نظامی انقلابی خلع شد که ریاست آن را سرهنگ «ناصر» جنگجوی قدیمی در جبهه اسرائیل بر عهده داشت و هم اکنون نیز زمام امور مصر را در دست دارد.

1- John Darling 2- Avrebam Dar

« ناصر » از سال ۱۹۵۳ درباره تخلیه کامل نیروهای انگلیسی که در طول کانال سوئز مستقر بودند ، بالندن بمذاکره پرداخت و قرار شد تدارکات و لوازم کشوری و لشکری بریتانیا و نیز تأسیسات اردوگاههای ارتش انگلیس به مصر تحویل شود . بی تردید ، این وضع در مصر ، نگرانی بجائی در اسرائیل تولید کرده بود ، چراکه اسرائیل سیدانست از طرف کلنل ناصر که در سال ۱۹۴۸ ، در «نگو» ، از نیروی اسرائیل شکست خورده و امیر شده بود ، مورد تهدید قرار گرفته است . در این زمینه علاقه و تمایل انتقامجویی ناصر بر کسی پوشیده نیست و سرهنگ پرجوش و خروش هیچوقت مقاصد ستیزهجویی خود را در این مورد از افکار عمومی کشور خود و جهانیان پنهان نکرده است .

نخست وزیر و وزیر دفاع ملی اسرائیل ، « داوید بن گوریون » در آنوقت مستعفی بود و در یک « کی بوتس » واقع در «نگو» که « سده بوکو» نام داشت بسر میبرد .

جانشین او ، نخست وزیر و وزیر امور خارجه ، « موشه شاروت » در پایان سال ۱۹۵۳ اعلام داشته بود که با تخلیه قوای بریتانیا ( از کانال سوئز ) ، اسرائیل ، احساس خطر مستقیم میکند و با اینکه دولت انگلیس سعی کرد در این مورد به « اورشلیم » اطمینان دهد ، با اینحال هیچ تعهد مثبتی را که موجب رفع نگرانی اسرائیل شود عهده دار نشد .

در این هنگام بود که آقای « پینھاس لاون »<sup>۲</sup> پنجاه ساله وزیر دفاع جدید اسرائیل وارد عمل شد و « عملیاتی » را تعقیب کرد که طبعاً میدان بروز آن مصر بود و از آن پس درست یا نادرست « عملیات لاون » نامیده شد . همین « عملیات لاون » بود که دو سال بعد سبب کناره گیری قطعی « بن گوریون » از دولت و تفرقه حزب معروف او M.A.P.A.I شد .

طرحی که در تل آویو تهیه شده و در اوایل عملیات اجرائی آن ، بوسیله رئیس اطلاعات ارتش اسرائیل ، سرهنگ B.G ( که اکنون مدیر یک کارخانه کابینون سازی در اسرائیل است ) هدایت میشد ، شامل یک رشته عملیات خرابکاری بود که در مصر ، زیر نظر « دارلینگ » و با همکاری « ساموئل آزار » و تنی چند از داوطلبان یهودی مصر ، از جمله « الی کهن » انجام میگردد . دولت اسرائیل هرگز رسماً موجودیت این شبکه و حوادث ناشی از آن را به رسمیت

1- Neguve 2- Sde Boker 3- Pinhas Lavon

نشناخته است و سادرا اینجا گزارشی را که مورخی بنام «باین»<sup>۱</sup> برای نشریه کارمندان دانشگاه امریکائی در سال ۱۹۶۱ تنظیم کرده است. نقل میکنیم . بنا بر مفاد نوشته نشده قانون اساسی اسرائیل ، «لاون» در مقام وزیر دفاع ، مسئول حفاظت ملت بود . حفاظت و دفاع او بچند نوع امکان پذیر بود . یکی از آنها ایجاد حالت آماده باش بوسیله یک عمل پیشگیری محدود یا گسترده بود که در آن حتی دخالت دادن متفقین نیز قابل پیش بینی بود . بنظر میرسد ، در این زمینه درمخيله سرویس اطلاعات ارتش اسرائیل ، طرح و نقشه‌ای به سرپرستی سرهنگ B - G مجسم شده باشد که کمی هم «ماکیاولیک» بوده است .

این طرح که از نشان دادن عکس العمل در برابر عقب‌نشینی احتمالی نیروی بریتانیا از سوئز به قبرس حکایت میکرد ، در کلمه «تروریسم» خلاصه میشد و عملاً دارای منطقی خلاف اخلاق بود .

«باین» مورخ ، توضیح میدهد که هدف از این طرح تل آویو ، بهره برداری از ایجاد ناخشنودی ناشی از عقب‌نشینی قوای بریتانیا از کانال سوئز در قنب‌های انگلیسی‌ها و نیز متزلزل ساختن پایه‌های اعتماد امریکائی‌ها در مورد «طرفدار غرب بودن ناصر» بود .

در این میان در تل آویو ، فرضیه تیره و تار دیگری مجسم شد و آن این بود که : چرا درصدد تحریک برای نابودی بعضی از تاسیسات و دارائی‌های امریکائی و انگلیسی بویژه در قاهره ، بر نیائیم ؟ در حالیکه این کار منافع حیاتی امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها را مستقیماً با خطر مواجه میسازد . در مورد این فرضیه باید گفت چنانچه این عملیات یک اقدام مصری جلوه‌گر میشد ، در تل آویو این امیدواری بوجود می‌آمد که تنفروانزجار مردم در بریتانیای کبیر و امریکا ، برای اتخاذ سیاست دیگری نسبت به مصر ، غیر از آنچه که وجود داشت ، کافی باشند . فایده نهائی تحقق این فرضیه آن بود که اقدام به نابودی تاسیسات و دارائی‌های امریکا و انگلیس در مصر ، بی کفایتی دولت حاکم بر آن را نشان میداد و سبب میشد که غرب نیروهای خود را برای حفاظت کانال سوئز ، کماکان در آن منطقه نگه دارد .

بهر حال ، بی آنکه نخست‌وزیر ویا «سوشه‌دایان» فرمانده کل ارتش وقت اسرائیل ، از این طرح آگاهی یابند ، فرضیه و طرح مذکور در وزارت دفاع مورد بررسی قرار گرفت و بازرسی آنکه نخست‌وزیر و دولت از آن اطلاعی داشته باشند ، مرحله اجرا درآمد .

از اوایل سال ۱۹۵۴ به «دارلینگ» مأمور ویژه اسرائیل در مصر ،

که از سال ۱۹۰۱ همت‌های فعالیت، با شرکت «آذار» و «کهن» تشکیل داده بود؛ مأمور اسرائیلی دیگری موسوم به «پل فرانک» ملحق شد که بایک گذرنامه آلمانی و با عنوان واهی «نماینده یک مؤسسه مهم آلمانی لوازم برق» وارد قاهره شده بود. «پل فرانک» در این سفر در واقع دو مأموریت برعهده داشت. نخست آنکه بازخنده کردن در محافل دولتی و اداره کننده مصر، حداکثر اطلاعات لازم برای سرویس مخفی اسرائیل را تهیه کند و دوم آنکه با «دارلینگ» در فعالیت مربوط به خرابکاری‌هایی که قرار بود با دستور تل آویو آغاز شود، همکاری نماید.

«پل فرانک» در مأموریت نخستین، پیش از آنچه که انتظار سیرت، موفقیت بدست آورد و از سال ۱۹۰۴ با برقراری پیوند دوستی با عده‌ای از افراد واقعی از کارشناسان آلمانی که برای ارتش مصر و ناصر کار می‌کردند، توانست با مقامات عالی‌رتبه رژیم مصر آشنا شده و باب مصاحبت با «ذکریا سحی‌الدین» را که بعدها به نخست وزیر مصر رسید و همچنین در پادار «سلیمان» و حتی رئیس اطلاعات نظامی وقت «عثمان نوری» را بروی خود باز کند. با اینحال «دارلینگ» «پل فرانک» و همه جوانان یهودی که در این راه بکار گمارده شده بودند، در اجرای طرح «ماکیاولیک» تل آویو، با شکست روبرو شدند. علت این شکست آن بود که با وجود آماده شدن مقدمات کار آنها در ژوئن ۱۹۰۴، دو جاسوس اسرائیل از آغاز ماه ژوئیه همان سال، اقدام به چند سوء قصد و خرابکاری بی اهمیت و کاملاً آماتوری کردند. آندو بایک ماده منفجره که با وسایل کاملاً ابتدائی تعبیه شده بود، صندوق پستی یکی از اتباع امریکائی را آتش زدند، یک نارنجک بی خطر بوسیله آنان در قفسه کتابخانه سرویس اطلاعات امریکا محترق شد و سرانجام قوطی کبریتی پر از مواد منفجره در جیب پالتوی یک یهودی ۱۹ ساله بنام «ناتانسون»<sup>۱</sup> بهنگام ورود یکی از سینماهای پایتخت که قرار بود خرابکاری در آنجا صورت گیرد، منفجر شد. عواقب این خرابکاری‌های شتابزده و اعمال ناسربوط در مبارزات قاهره‌ای، که از طرف سربان اسرائیلی و جوانان یهودی مصری انجام میشد، از نظر ضایعات مادی حاصله و نتایج سیاسی بدست آمده قابل قیاس نبود. در ۱۴ ژوئیه ۱۹۰۴، چند دقیقه پس از انفجار این مواد منفجره، پلیس مخفی مصر، به دستگیری تقریباً همه اعضای شبکه «جاسوسان و خرابکاران بنفع اسرائیل» توفیق یافت. این عده بر روی هم یازده نفر بودند که بین آنان یک دکتر جوان بیمارستان یهود بنام «مارزوک»<sup>۲</sup>، «ساموئل آذار»<sup>۳</sup> ربی و دوست «الی کهن»،

مارسل نیو<sup>۱</sup> زن جوانی که کارمند مؤسسه تورپستی «گرونببرگ» بود و بالاخره «ماکس بنت»<sup>۲</sup> یک آلمانی یهودی که بدون ارتباطی با سلسله خرابکاران، توفیق یافته بود بسبب خدمات برجسته و فوق العاده اش به سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل، به قاهره اعزام شود، بچشم میخورد.

مدت مدیدی پس از وقوع این اتفاق، تل آویواز «ماکس بنت» که بعنوان نماینده مؤسسه آلمانی متخصص تهیه اعضای مصنوعی بدن برای مصدومان جنگ، وارد مصر شده پس از توفیق در برقراری ارتباط شخصی با «ژنرال نجیب»، در نتیجه بی احتیاطی گروه «دارلینگ - فرانک» دچار اشتباه شده و دست پلیس مخفی مصر گرفتار گردیده بود، اطلاعی نداشت. بدنبال مدتی قطع رابطه، تل آویوا «مارسل نیو» کارمند جوان آژانس مسافرتی «گرونببرگ» را مأمور کرد که همکار فراموشکار خود «ماکس بنت» را که بدستور العمل بسیار جدی مربوط به تعقیب مأموریت اطلاعاتی خویش، (بدون ارتباط مستقیم با گروههای دیگر هدایت شونده از جانب دارلینگ - فرانک)، اعتنائی نکرده است، پیدا کند. اما ظاهراً مارسل نیو جوان، در آنوقت، بدون رعایت حدود احتیاطهای لازم، مأموریت خود را انجام داده و جاسوس سنزوی را در چندین نوبت ملاقات کرده بود. زیرا به محض اینکه «شبهه خرابکاران» از طرف پلیس مخفی مصر کشف شد، «ماکس بنت» بقوریت بازداشت گردید و حال آنکه «جون دارلینگ» بموقع، توفیق فرار یافت و «پل فرانک» نیز چند روز بعد بمصر رابوسی آلمان ترک کرد. در جریان این وقایع، «الی کهن» که در سال ۱۹۵۲ برای نخستین برباتهام «فعالیت صهیونیسم افراطی» از طرف پلیس مصر بازداشت شده و پس از تحقیقات بسیار جدی آزادی یافته بود، جزء گروه «خرابکاران» شد و بتوصیه «ساموئل آذاره» آهاریتمانی برای فعالیت های زیر زمینی در قاهره اجاره کرد.

در سال ۱۹۵۴، وقتی تمام اعضای شبکه خرابکاران حتی مربی «الی» «ساموئل آذاره» بازداشت شدند، پلیس از وی تحقیقات جدیدی بعمل آورد. اما «الی» این بار نیز موفق شد پلیس را نسبت به بیگناهی خود متقاعد سازد و دوباره آزاد گردد.

در هفتم سپتامبر هنگامیکه ماجرایی فعالیت «خرابکاران» در دادگاه مطرح بود، جرایم مصر و اسرائیل، تا حدودی به فاش کردن موجودیت آن پرداخته و دولت ناصر که هنگام بازداشت این عده نسبت جنایتکاری بانان داده بود، از نظر دلائل سیاسی ناچار بود که هنگام طرح دعوی «خرابکاران» در دادگاه،



دست به تبلیغات زیادی بزند . موقی که دعوا به مراحل پایان خودسیرسید ، « ماکس بنت » در سلول خود ، در زندان قاهره ، دست بخودکشی زد و رای قضات مصری در مورد این دعوا در ۲۷ ژانویه ۱۹۵۵ اعلام شد . بموجب این رای « مارزوک » و « آذار » ، دوستان « الی کهن » محکوم با اعدام شدند و دو همدست دیگر آنان ، « لوی » و « ناتانسون » جوان ، به حبس ابد محکوم گردیدند . « مارسل نیو » که در برابر قضات آرامش خود را بدست آورده و در حضور ارباب جراید اظهار داشته بود او را در زندان شکنجه کرده اند ، با توافق متهم دیگری بنام « داسا » به ۱۵ سال زندان با اعمال شاقه محکوم شدند . دوشریک مجرم دیگر نیز به ۷ سال زندان محکوم گردیدند و بالاخره دو متهم آخر ، از اتهامات وارده تبرئه شدند . چهار روز بعد از اعلام رای دادگاه در ۳ ژانویه ۱۹۵۵ - « مارزوک » و « آذار » اعدام شدند .

« الی کهن » ناگزیر تا سال ۱۹۵۶ در مصر باقی ماند و هنگامیکه در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۵۶ - نیروهای اسرائیل به صحرای سینا هجوم آوردند و نیروی هوایی بریتانیا برای پشتیبانی از پیاده شدن و پیشرفت قوای فرانسه وارد کارزار شد ، او دریافت بهر قیمت که باشد ساعت عزیمتش از مصر فرارسیده است . « الی » چون اکثر یهودیانی که در مصر بسر میبردند ، از آغاز عملیات سوئز ، باز داشت و در یک مدرسه اسرائیلی واقع در اسکندریه زندانی شد . آنگاه پس از عملیات نافرجام متفقین و بدست آوردن آزادی موفق گردید با توسل به یک رشته عملیات مخفیانه مانند آنچه که در سابق برای کمک به فرار سایر یهودیان انجام میداد ، مصر را ترک کرده و بدنبال یک توقف کوتاه در اروپا ، به اسرائیل عزیمت کند .

پیش از آنکه این فصل را پایان دهیم ، لازم است چند کلمه ای درباره سایر شخصیت های این « درام » که تا زمان حاضر در زندان هستند و برخلاف آنچه که سعی میکنند جلوه گر سازند ، در مصر نبوده ، بلکه در زندانهای اسرائیل بسر میبرند به بحث پردازیم و این بحث مخصوصاً به شخصی که « پل فرانک » نامیده میشود ارتباط دارد . « پل فرانک » پس از آنکه در ۱ ژوئیه ۱۹۵۴ موفق شد برای انجام مأموریتش وارد مصر شود به ارتقاء درجه در سرویس مخفی اسرائیل نائل آمد و همچنان به خدمات شایان توجه خود بعنوان مأمور مخفی در آلمان و اتریش ادامه داد . ولی سرویس مخفی اسرائیل دریافت که علیرغم دستورالعملهای وی به مراد خود با مصریها ، از جمله « دریا دسلیمان » که اکنون در یک پست سیاسی درین اشتغال دارد ، و پل او را در مصر شناخته بود ، ادامه میدهد و از همین رودرسورد اینکه « پل فرانک » در عین حال برای مصریها نیز کار میکند با و مشکوک شد .

سرانجام «پل فرانک» ناگزیر از ورود به اسرائیل شد و در سال ۱۹۵۹ بوسیله یک دادگاه نظامی به ۱۲ سال زندان محکوم گردید ولی در جریان تحقیقات مربوط باین معاکمه ، باردیگر «عملیات قاهره در ۱۹۵۴» مطرح شد و سرویس های مخفی اسرائیل به نتیجه بهت آوری رسید. نتیجه این بود که «پل فرانک» در آن زمان با ایفای نقش دو جانبه ، با مصریها همکاری داشته و در سال ۱۹۵۴ ، پس از فاش کردن هدف مأموریت و طرح خرابکاری های سیاسی برای مصریها ، مبلغ چهل هزار فرانک از آنان گرفته است .

سرویس مخفی اسرائیل ، توفیق فرار «پل فرانک» را از مصر ، پس از ۱ ژوئیه ۱۹۵۴ ، تنها بوسیله این خیانت توجیه میکرد ، اما کار بدینجا خاتمه نمی یافت ، زیرا « پل » در جریان تحقیقاتی که از وی در اورشلیم بعمل آمد ، نام دو افسر اسرائیلی را فاش کرد که او را بهنگام وقایع سال ۱۹۵۸ قاهره ، وادار به شهادت نادرست کرده بودند . در نظر آندو ، این شهادت غلط موجب میشد که مسئولیت عملیات مذکور ، از عهده وزیر دفاع وقت ، آقای پینهاس لاون ، که بسال ۱۹۵۵ ناچار با استعفا شده و جای خود را به « بن گوریون » داد سلب گردد .

بدنبال افشای این اسرار از طرف « پل فرانک » بود که « عملیات لاون - بن گوریون » در سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۶۱ و بار دیگر در سال ۱۹۶۴ بر ملا شد و چون صاعقه ای که بر کشور فرود آید خاطرۀ غم انگیزی برای اسرائیلی ها بر جای نهاد .

کناره گیری مطلق « لاون » از کار پریمیسی - تفرقه حزب M.A.P.A.I رفتن دولت « بن گوریون » ، « دایان » و « پرس » بدنبال کاری که عاقبت سیاسی آن تشکیل و ایجاد حزب مخالف R.A.F.I. شد ، از جمله عواقبی بود که در این اوقات گریبانگیر اسرائیل شد . در این میان طوفان غم انگیزی که بوجود آمده بود ادامه داشت و علیرغم تلاش مداوم کمیته های رسمی و نیمه رسمی تحقیق ، هرگز موفق به یافتن پاسخی باین پرسش نشدند که : مسؤول فاجعه سال ۱۹۵۴ قاهره که به قیمت جان جاسوسان « ماکس بنت » ، « مارزوک » و « ساموئل آزار » تمام شد و علاوه بر آن موجب گردید که « مارسل نیوی » جوان و دیگر صهیونیستهای مصری برای سالهای سال به قعر زندان افکنده شوند ، که بود ؟ .

## همگنی دشوار در اسرائیل

اقوام، برادران و خواهران «الی کهن» پس از ورود به اسرائیل در بیست و یکم که در واقع، حومه تل آویو در کنار دریا، بسمت جنوب بود مستقر شدند. چند هزار مهاجر نیز که از اروپای مرکزی، افریقای شمالی و بصر رسیده بودند، مانند آن، حومه نوبت دوم درن را برای اقامت برگزیده و همگی در این زمین شن زار که بکناره سنگلاخ و پراز صخره منتهی میشد بسر میبردند. اینجا یک بابل حقیقی از مجموعه کامل زبانها و سنن و آداب مختلف بود؛ تکیه کلام هر یک از مهاجرین «آرایشگر من و یابقال من بود» و مقصود «آرایشگر» و «یابقالی» بود که چون او به طایفه «اشکنازی» یا «سفراد» تعلق داشت. علت اساسی توجه عده بیشمار مهاجران به بیت - یام نزدیکی این منطقه به تل آویو و امکانات نامحدود آن از نظریاتن کار و پرداختن باسور بازرگانی بود.

خانواده «کهن» مدت شش سال عملاً از «الی» اطلاع و خبری نداشتند؛ گاه یک مهاجر تازه مصری که از راه ایتالیا یا فرانسه با آنجا امیر رسید درباره فعالیت های پنهانی صهیونیستی فرزند یا برادرشان خبر مختصری با آنان میداد و یکبار نیز از خواندن کارت پستی که بوسیله یکی از دوستان مقیم ایتالیا از طرف «الی» فرستاده شده بود، از سلاست او و نیز اینکه در اسکندریه بسر میبرد آگام شدند.

آنگاه در یکی از روزهای نخستین ماههای ۱۹۰۷، «الی» با آخرین موج مهاجران یهودی، مصر را ترک کرد و پس از توقف کوتاهی در یکی از بنادر ایتالیا با تنها چمدانی که توانسته بود از اسوال خود در بصر نجات دهد وارد تل آویو شد.

برای جستجوی اقامتگاه خویشانش به «بیت - یام» رفت و هنگام ملاقات با برادر کوچکش «البرت آبراهام» شنید که وی از مادرش می پرسد که این آقا کیست؟ . برشش کوچولوئی که پس از شش سال جدائی، قادر بشناختن برادر بزرگش نبود، معنای عمیق تری را نیز در برداشت، زیرا «الی» در خانواده‌ای که بسختی توانسته بود، وضع خود را در محل تازه، بازندگی جدید خویش منطبق کند، تا مدت مدیدی واقعاتی گانه تلقی میشد. سالها جدائی او از خانواده‌ای که صرف فعالیت پنهانی در مصر شده و زبان عبری بسیار ادیبانه‌ای که در مدرسه فراگرفته و اینک، آن را در مکالمات روزمره اسرائیل بکار میبرد، در راه انطباق او با وضع جدید زندگی‌اش مشکلاتی ایجاد کرده بود و اخلاق و روش و تربیت خاص «الی» که از زمان کودکی بدان عادت داشت برحجمه این مشکلات سی-افزود. بنابراین بسیار جالب است بدانیم که «الی» بکلی از گفتن آنچه که بر او گذشته بود و در باره آنچه که بدان نام «ماجرا»ی مصری گذارده بودند، مانند بازداشت های پی در پی «عملیات معروف» و اقدامات مربوط به مهاجرت های غیر قانونی، به برادران و اقوام خود امتناع ورزیده بود.

یکی از برادرانش، سالها بعد در باره او چنین شهادت داد: «الی» اسرار خود را در صندوق آهنینی که در درون خود کار گذاشته و کسی قادر به گشودن آن نبود، پنهان میکرد.»

«الی» در این هنگام چون سایر مهاجرین جدید، علیرغم آشنائی کامل نسبت به دولت یهود، مانند غریبی دور از وطن، خود را در میان اقوام خویش، تنها میدید و از این رو در صدد برآمد، دوستان قدیم خود را در اسکندریه، در اطراف و جوانب جستجو کرده با آنان تجدید عهد کند.

در اقامتی که خویشانش در آپارتمان خود باو اختصاص داده بودند، تاریکتخانه کوچکی ترتیب داد و در آن با علاقه‌ای که دهسال پیش در مصر در خود سراغ داشت، به ظهور فیلم عکسهائی که برداشته بود پرداخت. در میان این ها، عکسهائی از رژه ارتش بمناسبت روز استقلال اسرائیل دیده میشد. در این رژه برای نخستین بار، غنائم جنگی بست آمده در صحرای سینا که ساخت مصر و شوری بود بنمایش گذارده شده بود.

مشکل خو کردن به زندگی جدید در اسرائیل چند ماهی طول کشید و او از این فرصت استفاده کرد تا زبانه‌های عبری، فرانسه و انگلیسی را یاد گرفته و چهار زبان دیگر، اسپانیولی، ایتالیائی، آلمانی و یونانی را که در کلاسهای شبانه در اسکندریه آموخته بود تکمیل کند. او مانند سابق بخواندن کتابهای درسی درباره الکترونیک علاقه نشان میداد و قسمتی از وقت خود را نیز بخواندن رمانهای فرانسوی اختصاص داده بود. در تمام این مدت برای «الی» فراموش کردن

گذشته‌اش در مصر و مشاهده مرگ دوستانش بر چوبه دار، کار بسیار مشکلی بود، بخصوص که کوچه خانواده آنان در بیت - پام، «کوچه شهدای قاهره» نامیده میشد.

در اواخر سال ۱۹۵۷ «الی کهن» نخستین شغل خود را در اسرائیل بدست آورد، با اینحال باید گفت استخدام او در آغاز کار از طرف وزارت دفاع که از فعالیت‌های پنهانی او در مصر آگاهی تام داشت، یک امر اتفاقی نبود. با توجه به زبانهای متعددی که میدانست کار مترجمی به او واگذار شد ولی این، یک کار کوتاه مدت بود. پس از مدتی به فعالیت او در این زمینه خاتمه دادند، زیرا آشنائی او بزبان عبری جدید، آنطور که در اسرائیل بدان سخن میگفتند، یحیی نبود که برای ادامه خدمت او، بعنوان مترجم، در قسمت آرشیو، کافی باشد و او از آغاز جوانی فقط با عبری باستانی که متن کتابهای مذهبی بان لوخته شده‌است، آشنائی کامل یافته بود.

«الی» اوائل سال ۱۹۵۸ کار دیگری پیدا کرد که برایش هیچگونه اشکالی نداشت. او در «هامشیر» مؤسسه مرکزی فروش «هیستادروت»<sup>۲</sup> وابسته به سندیکای کارگری اسرائیل به عنوان محاسب بکار پرداخت. فعالیتش مورد توجه کارفرمایان قرار گرفت و با ارتقاء رتبه‌ای که لیاقت آن را داشت نایل آمد. «الی کهن» که برای خود زندگی جداگانه‌ای ترتیب داده بود، در سال ۱۹۵۸ موفق شد در داخل اسرائیل به مسافرتها پیرواز که دیدار از «نگو» در «سدم» و الیات<sup>۳</sup> جزئی از این سفرها بود. او همچنین در سال ۱۹۵۹ تا مرز سوریه پیش رفت و این هنگامی بود که بر خورد با مصر، پس از مبارزه در صحرای سینا، بکلی متوقف شده بود. مرز اسرائیل و سوریه در این اوقات در شرف تبدیل به یک کانون خطر نسبت به امنیت اسرائیل بود. شیخونها، حوادث مرزی، برخوردهای خطرناک رخنه تروریستها و سپس دستبردها و حملات حقیقی که در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۵۹ شروع شد و تا قبل از شکست سال ۱۹۶۷ ادامه یافت.

«الی» که در باشکسربازان در تل آویو (باشگاهی که برای سربازان در حال سرخصی تشکیل شده بود) دوستان متعددی داشت، در سال ۱۹۵۹ با دوشیزمای یکمی بایست همسر او شود آشناسد - «نادیا» زیبا روی جوانی که اصلاً اهل بغداد و مانند «الی» مهاجر تازه اسرائیل بود - نادیا نیز مانند «الی» و همه جوانانی که سایلند زندگی خویش را برای دولت پیوند فدا کنند، روحیه عمکاری صمیمانه‌ای داشت. تصمیم آن دو، به الحاق و پیوند قسمت و مر نوشتشان خیلی فوری اتخاذ شد و پس از انجام مراسم مذهبی، برسم شرعی، جشن بزرگی که در آن اعضای متعدد

1 - Hamashbir 2 - Histadruth 3 - Sodom 4 - Elyath

هر دو خانواده شرکت داشتند برگزار شد .

در « بیت - یام » آ پارتیمان محقری در اختیار «الی» و « نادیا » گذارده شد و «الی» تا مدتی به کار خود بعنوان محاسب در مؤسسه «هامشیر» ادامه داد .

« نادیا » پیاد دارد که شبی «الی» پس از ورود به خانه بدو گفت : «من شغلم را در هامشیر ترک میکنم . در یکی از مؤسسات تجاری کار مهمتری بعنوان نماینده بمن میدهند ومن ناچار خواهم شد که گاه گاه مسافرتها بیخارج بکنم » الی آن شب به همسرش نگفت که این چه مؤسسه ای است و برای تفهیم اینکه چرا مؤسسه مذکور را تجاری می نامند با مشکلاتی مواجه شد ، ضمناً به نادیا توضیح نداد که چرا چند روز بعد از آنکه تغییر شغلش را با او اطلاع داد سیلهايش را بلند کرد .

بهر حال « مؤسسه » مورد بحث ، چیزی جز سرویس مخفی اسرائیل نبود .

## ۵

### سر ویس های مخفی اسرائیل

شواهد ناشی از گزارشهای چند صد تن مأمور مخفی اسرائیل، مبنی بر اینکه آنان برخلاف تز جیمز باند عمل نمیکنند حقیقت دارد و بیشک این امر، بر اکثریت دهها هزار مأمور مخفی تمام ممالک روشن است.

سر ویسهای مخفی اسرائیل که اسرافعالیت آن چندین بار در مطبوعات بین المللی انعکاس یافته، یا از آن (برده) برداشته شده است در خارج و داخل اسرائیل ناشناخته نیست. آنها از سال ۱۹۴۸ در این کشور بسیار مقتدر و بانفوذند و حتی نسبت به نخست وزیر که وزارت دفاع را نیز بر عهده دارد دارای همان نفوذ هستند. مأموران این سر ویس ها بدون استثناء کارمند دولت اسرائیلند. آنان نیز مانند سایر کارمندان دولت حقوق ناچیزی دریافت می کنند که منطبق با اشل حقوقی معمول در اسرائیل است و بوسیله قرارداد اجتماعی که بین سندیکای کارمندان و صاحب منصبان کشوری و دولت بسته شده حمایت میشود. حداکثر حقوق رؤسای سر ویسهای مذکور در راه ۱۶۰۰ لیره اسرائیلی برابر با (۲۶۵۰) فرانک فرانسه است که حق اولاد و خانواده نیز جزء آن است و حداقل حقوقی که بیکه مأمور با کارمند تازه کار میپردازند، از یک سوم این مبلغ تجاوز نمی کند. بدین ترتیب میزان شباهت طرز زندگی یک جاسوس اسرائیلی و جیمز باند روشن میشود و نیز معلوم

۱ - با استثنای آقای لشکوی که در روز پیش از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ هست  
وزارت دفاع را به ژنرال موشه دایان واگذار کرد.

میگردد که چگونه زندگی خصوصی، و حرفه‌ای آنها در اسرائیل یا خارج از آن ، در هتلهای لوکس ، دورس‌های با کارایا یا در اتومبیل‌های اسپورت میگذرد . تاریخ تشکیل سرویس‌های مخفی اسرائیل از دوران فعالیت دلیرانه اسرائیلی‌ها در فلسطین آغاز میشود. ستونهای یهود برای اینکه بتوانند با حملات اعراب مقابله کنند ، ناگزیر از ایجاد تشکیلاتی برای دفاع مشترک بودند. تشکیلاتی که بعدها به « هاشومر »<sup>۱</sup> (نگهبان) شهرت یافت . هنگامیکه عده مردم یهودی فلسطین افزایش یافت و رؤیای یک « زندگی ملی ، در شرف تعبیر بود ، مدت‌های پیش از وقوع حوادثی که میرفت بک دولت مستقل یهودی تشکیل دهد ، ارتش حقیقی و پنهانی « هاگانا »<sup>۲</sup> یا « دفاع ، شاخه های خود را در سراسر کشور ، شهرها ، قصبه ها و از جمله کی بوتس ها گسترش داد . بموازات اقدامات « هاشومر » و « هاگانا » ایجاد نقطه مرکزی یک سرویس اطلاعاتی که قادر به پیش بینی عملیات گروههای تروریستی عرب فلسطین و آگاهی از اقدامات و فعالیت‌های رؤسای آنها در کشورهای همسایه فلسطین باشد ، کاملاً الزام آور بود . این نقطه اصلی سرویس مخفی اسرائیل در زمان قیمومت انگلستان بر فلسطین « شروط یدوت »<sup>۳</sup> یا « شای »<sup>۴</sup> که به معنای دقیق « سرویس‌های اطلاعات » است ، نام گرفت .

در سال ۱۹۴۸ « هاگانا » ، « شای » و نیز گروه‌هایی که از خود مدافعه میکردند مانند « ایرگون »<sup>۵</sup> و « اتزل »<sup>۶</sup> و « استرن »<sup>۷</sup> که داغ « تروریستی » بر آنها خورده بود با سرویس‌های اطلاعاتی خود در دستگاه دفاعی دولت اسرائیل ادغام شدند .

دو شان‌دوش اقدام برای ترکیب و تشکیل یک ارتش حرفه‌ای و بسیار مدرن اسرائیلی ، در تشکیلات سرویس‌های مخفی نیز اصلاحاتی شد تا آن را در سطح رفع نیازمندیهای کشوری قرار دهد ، که از هر سو ، بوسیله دشمنان سوگند خورده برای نابودی آن ، احاطه شده بود . مواظبت و مراقبت احتیاط آمیزی که در استفاده از این سرویس‌های اطلاعاتی مورد نیاز دولت جوان بعمل می آمد قابل توجه و شایان ملاحظه بود ، زیرا سرویس‌های اطلاعاتی برای قطعه زمین تنگ و محصور که بصورت نواری در سرزمین‌های بی حد طولانی کشیده شده بود ، بمنزله استراتژی عمیقی بود که تا قلب سرزمین‌های همسایه استداد یافته است . در منطقه خاور میانه ، هر چیزی ممکن بود در عرض چند ساعت ، همه نقشه ها را نقش بر آب کند و از اینرو پیش بینی

- 1- Hashomer 2- Hagana 3- Shronth yediot 4- Shay  
5- Iregon 6- Etzal 7- Stern



هرنوع تغییرات ، حرکات ، جنبشها و عملیات احتمالی قدرتهای کشوری و لشگری کشورهای همسایه ، وظیفه سرویسهای اطلاعات بود. بدین گونه سرویسهای مخفی اسرائیل، بیش از آنکه در داخل کشور فعالیت داشته باشند در خارج و در کشورهای بیطرف و ممالک دشمن بکاری پرداختند. این سرویسها که سرانجام بسال ۱۹۵۰ ، سازمان نهائی و کامل یافت و تا امروز باستانی تغییرات مختصر ۱۹۶۴ ، در یکی چند اداره آن ، بقوت و قدرت خود باقی است عبارتند از :

۱ - سرویس اطلاعات و مدارك که در اسرائیل «موساد» شهرت دارد و مأموران آن بیشتر در خارج از کشور فعالیت می کنند .

۲ - سرویس اطلاعات ارتش که نام آن « مودئین<sup>۲</sup> » و شاخه های نظامی از سرویسهای مخفی است که حدود فعالیتهای آن مربوط به عملیات نیروهای نظامی دشمنان اسرائیل میشود .

۳ - سرویس امنیتی داخل اسرائیل که با نام « شین - بط<sup>۳</sup> » شناخته شده است . این اسم ، مختصر شده « شروطهایی تاشون<sup>۴</sup> » است ، « سرویسهای امنیتی » نامی که بخلط به تمام سرویسهای مخفی اسرائیل اطلاق شده و حال آنکه ، کار آن عملیات ضد جاسوسی در داخل مرزهای اسرائیل میباشد.

۴ - یک اداره تحقیقات و مدارك که بخشی از وزارت امور خارجه «اورشلیم» بشمار میرود . کار این اداره که با مجموع سرویسهای مخفی اسرائیل همکاری دارد بیشتر گردآوری مدارك سیاسی مربوط به کشورهای عربی است .

۵ - یک اداره تجسس که جزئی از پلیس اسرائیل است. وظیفه این اداره انجام امور پلیسی مربوط به ضد جاسوسی است و تنها موقعی وارد عمل میشود که پرونده ای از طرف « شین-بط » برای اجرای مراحل قانونی بدان محول گردد .

بدین ترتیب «موساد» یا « سرویس اطلاعات و مدارك » مهمترین شاخه سرویسهای مخفی اسرائیل است که در خارج از کشور فعالیت میکند و هنگامیکه جرایم خارجی ، موضوعی را در باره سرویسهای جاسوسی اسرائیل مطرح می کنند ، قضیه بحق یا ناحق ، مستقیماً به «موساد» پایکی از مأموران آن ارتباط پیدامی کند . البته عملیاتی نظیر بازداشت ادونف آیشمن ، یا تعقیب دانشمندان آلمانی در خدمت مصر نیز ، از کارهای « موساد » بوده است .

1- Mossad 2- Modiin 3- Shin-Beth 4- Shrouthe\_Habitachon

هریک از این پنج سرویس یادشده با توجه به وضع و موقع سرویس، بوسیله یک رئیس کشوری یا افسر ارشد ارتش با پلیس اداره میشود، ولی در راس همه آنها «شخص منتخب دولتی» قرار دارد که به عبری «منومه آل شروط هابی تاشون» نامیده میشود. این شخص علاوه بر ایجاد هماهنگی در کلیه سرویسها، راسا اداره سرویس «موساد» را نیز برعهده دارد. او همچنین بر اجتماع هفتگی مسئولان سرویسهای مختلف که با مسئولیت در برابر نخست وزیر و وزیر دفاع، تصمیمات عملیاتی بسیار مهم برای مجموعه سرویسها اتخاذ میکند، ریاست دارد. گذشته از آن، وی در مورد تعیین خط مشی سیاسی عمومی تحت کنترل یک کمیته نظارت، معروف به کمیته «امنیت» پارلمان قرار دارد و از طرف دیگر بوسیله یک کمیته مرکب از چند وزیر منتخب دولت مورد کمک قرار میگیرد.

سرویسهای مخفی اسرائیل، مرکب از «موساد» «شین-بته» و «سودئین» برای این کشور یک افسانه حقیقی بوجود آورده اند مانند افسانه خطاناپذیری، افسانه رموز بودن و افسانه قهرمانان نمونه.

از طرف دیگر شهرت یافتن به خطاناپذیری، رموز بودن و قهرمانان نمونه، از توجه تمجید آمیز افکار عمومی جهانیان، به سرویسهای مخفی اسرائیل ناشی شده است. این افکار هنگامی بوجود آمد که جهانیان با عجاب اطلاع یافتند که سرویسهای مخفی اسرائیل موفق شده اند ادولف آیشمن جلا دنازی را در آرژانتین بازداشت کنند. این، گرچه یکی از عملیات درخشان سرویسهای مذکور بوده است اما در حقیقت پر مخاطره ترین و پامهمترین آنها بشمار نمی رود. با اینحال این نخستین و شاید تنها عمل بزرگ مأموران تل آویو بود که چنان سروصدائی راه انداخت و جزئیات آن - البته نه همیشه بطور صحیح - در سراسر جهان منتشر شد.

برای آشنائی درست با مشخصات سرویسهای مخفی اسرائیل، باید روی نوع و خصوصیات شخصیتی که آنها از مأموران بطالبه می کنند بررسی کرد. رئیس اسبق این سرویس ها «منومه» «ایسرهارل» که خود در اسرائیل و خارج از آن شخصیتی افسانه ای بشمار است، در این زمینه بهترین توضیحات را در اختیار ما میگذارد: «هرگز یک جیمز باند و یا شخصی از انواع ماجراجویان سینمایی را استخدام نکردیم، هیچوقت داوطلبانی را که هر روز برای کار کردن با ما تماس گرفته و خدماتشان را ارائه میکردند، نپذیرفتیم، قاعده کلی و مبررات عمومی این بود که ما به شخصی پیشنهاد همکاری کنیم و وقتی نکررا پذیرفت، قبول میکردیم که در سرویس های ما داوطلب خدمت شود. دلیل

این مقررات ساده است. آنچه در درجه اول مورد توجه است، این است که بدانیم چه عواملی، شخصی را پسوی این ماجراها سوق داده است. مایه خواهیم که افراد ماهاک، یعنی صمیمی، وطن پرست و عبارت دیگر انسان باشند. در این زمینه بیش از همه فروتنی، ناشناخته و مستعار بودن، مأمور و کوشش و توفیق او برای اختفای هر چه بیشتر فعالیت هایش، شرایط حسن تأثیر در سایر افراد است.

اشخاصی که قادر به نگهداری شخصیت مستعار خود نیستند و یا بنحوی از انحاء میخوانند بفرود دیگری بفرمانند که فعالیت های پنهانی انجام میدهند. ناچارند هر چه زودتر خدمت ما را ترک کنند.

تعداد کارمندان اداری و مأموران خارجی و داخلی سرویس های مخفی اسرائیل از چهار صد نفر تجاوز نمیکند و دستمزد و حقوق آنان همانطور که قبلاً اشاره شد باین تراز «نرم» معمول در سرویس های مشابه کشورهای دیگر است. اما این مردان و زنان که اغلب از میان اهالی اسرائیل برای ارائه حدا کثروطن پرستی و وفاداری خود نسبت به کشور وارد خدمت میشوند، عموماً هم از لحاظ اخلاق و هم از نظر تخصص در کاری که انجام میدهند، واجد صفات برجسته و خصوصیات بسیار عالی و ممتاز میباشند.

کافی است در این مورد به زندگی شخصیت افسانه ای «منومه ایسرهازل» نگاهی بیفکنیم تا از خلال تاریخچه مختصری در بابیم نیروی سرویسی که وی مدت ده سال آن را اداره میکرد، از کجا سرچشمه میگرفته است. علاوه بر این وصف حال «الی کهن» که در آن دوره به کار گماشته شد، بطور اسفناک و غم انگیزی وضع روحی و ارزش انسانی مأموران اسرائیلی را روشن میسازد.

نام حقیقی «ایسرهازل» - «هالپرن» بود ولی در اسرائیل او را بسبب کوتاهی قدش، بشوخی «ایسرها کاتان»<sup>۱</sup> یعنی (ایسر کوتوله) می نامیدند. وی در سال ۱۹۱۲ در شهر «شاگال ویتبسک»<sup>۲</sup> در روسیه بدنیآ آمد. پدرش کارخانه دار کوچکی بود که پس از حادثه بلشویکها به لتونی پناهنده شد. در سال ۱۹۲۹ وقتی ایسر ۱۷ ساله و عضو نهضت جوانان صهیونیست دست چپی بود، با یک چمدان و یک هفت تیر که از راه قاچاق بدست آمده بود وارد فلسطین شد و در «هرزلیجا»<sup>۴</sup> در نزدیکی تل اویو عضویت یک کمی بوتس درآ آمد. «هالپرن» که از طرف دوستان قدیمش به «کارگر کاری و خستگی ناپذیر» موصوف شده بود، مدت چند سال در یک باغ سرکبات در آن منطقه بکار پرداخت و سرانجام در سال ۱۹۴۲ پس از گذاردن نام عبری «هازل» بر خود، وارد صف گارد کشوری فلسطین شد. (واحد دفاعی یهودی که از طرف فرماندار بریتانیائی فلسطین برسمیت شناخته و سرپرستی میشد).

1-Halpern 2- Hakatan 3- Shagall Vitebesk 4- Herzlija

بهرحال یک حادثه کوچک می‌بایست سرنوشت «هارل» را بااین شرح تعیین میکرد:

یک افسر انگلیسی باو ناسزا گفت و در حضورش به دین یهودا هانت کرد. هارل با اینکه هیچوقت اعتقادی بمذهب نداشت و بدان عمل نمیکرد، مشت محکمی به گونه افسر انگلیسی نواخت و این تقریباً شبیه عمل «داود» کوچک در قبال «گولیات» غول بود. افسران انگلیسی باو پیشنهاد کردند برای خطائی که مرتکب شده است عذر خواهی کند ولی «هارل» خودداری کرد و از کار اخراج شد. او کمی بعد مأمور «شای» سرویس اطلاعاتی مخفی «هاگانا» شد، سرویسی که سفیر فعلی اسرائیل در هلند «داوید شیلتیل» رئیس وقت آن بود. «داوید» فوری صفات استثنائی «هارل» را درک کرد و او را مسؤول امنیت داخلی تشکیلات پنهانی ساخت. مدتی بعد از آن «هارل» به ریاست «شای» در منطقه تل اویو رسید و از آنجا بود که با اداره کنندگان هاگانا مانند «گالیلی» وزیر کابینه اسرائیل، «داوید بن گوریون» نخست وزیر سابق و سایرین آشنا شد. بدنبال این امر پله های ترقی یکی یکی بوسیله «هارل» پیموده شد و او بسه بزرگترین مقامات سرویسهای مخفی رسید و هم او بود که از آغاز تأسیس دولت اسرائیل در ۱۹۴۳ از «شای» زیر زمینی گرفته تا «شین - بط» شاخه ضد جاسوسی در اسرائیل را اداره میکرد.

در این تاریخ مدیریت سرویسهای مخفی و همچنین مسؤولیت «موساد» از طرف بن گوریون نخست وزیر و وزیر دفاع باو سپرده شد و بن گوریون ویرابه سمت مشاور مرموز خود که بیش از همه از او حرف شنوی داشت منصوب کرد. او شایستگی این مقام را داشت چنانکه با تکیه به صفات خاص و عالی خود و مراقبت و تأکیدی که همواره در مورد مقررات خود برای اتخاذ یک روش عالی اخلاقی، همراه با حسن انجام وظیفه بی شکست، بکار میبرد و نیز به کمک علاقه و ایمان بیحد و حصرش بکاری که در پیش داشت، قادر به تشکیل و اداره چنان سرویس مخفی شد که در تمام مراحل فعالیت خود، غیرغم‌نفضهای کمی، از نظر کیفیت کار، موفق و سربلند بود.

البته داستان «افسر هارل» که عده کمی از اسرائیلی‌ها از آن آگاهند تا زمانی که بین اسرائیل و همسایگان عربش، عهد نامه دائمی صلح منعقد نشده، همچنان پشت پرده خواهد ماند، ولی اینک افشای مطالب مربوط به وضع قاعده خاصی از طرف «هارل»، که در انجام امور او با همان مخاطراتی که مأمورانش مواجه بودند روبرو میکرد، مجاز است. «قاعده‌ای که اغلب مورد قبول همکاران او نبود و پس از استعفای «هارل» در سال ۱۹۶۳، همواره بموجب

آن اعمال او را مورد انتقاد قرار میدادند». از جمله اینکه : «مکرر به کشورهای عربی سفر کرده است - که زن و فرزند او نیز از کار واقعی شوهر و پدر خود آگاه نبودند - که او طرح ربودن آیشمن را تهیه کرد و خود جزو گروهی که مأمور ربودن آیشمن از بوئنوس آیرس در آرژانتین بود شرکت جست - کسه خود او جلاد نازی را اسکورت کرد ، در یک هواپیمای اسرائیلی خوابید و از فرودگاه لیدا به اورشلیم رفته و به بن گوریون اطلاع داد که آیشمن در اسرائیل است . »

فعالیت سرویسهای مخفی اسرائیل تنها به جاسوسی در کشورهای عربی یا ضد جاسوسی در اسرائیل و یاشکارنازیهای قدیم محدود نمیشود. روزی در سال ۱۹۶۲ از طرف بن گوریون به « ایسر هارل » در باره پیدا کردن یک طفل و آوردن آن به اسرائیل دستور رسید. این مربوط به داستان معروف « ژوزف کوچولو »، « یوسل شوباخر » است . این کودک بوسیله و زیر نظر پدر بزرگش که یهودی متعصبی بود ، ربوده و پنهان شده بود؛ زیرا که پدر و مادر طفل ، مخالف مذهب بودند و پدر بزرگش میخواست کودک را از نفوذ ضد مذهبی آنان رهائی بخشد . وقتی اقدامات پلیس اسرائیل برای یافتن طفل در داخل مواجه باشکست شد، این نکته پیش آمد که ویرا در نقطه ای خارج از کشور نگهداری میکنند .

« ایسر هارل » به پاریس رفت و در دفتر گمنامی که در یک آپارتمان در اختیار داشت ستاد و تخت خواب سفری خود را مستقر ساخت و از آنجا عملیات مربوط به « شکار » کودک را به کمک مأموران خود آغاز کرد. شش هفته بعد، یوسل کوچولو را که در بروکلین امریکا، پیش یک خاخام مخفی بود یافتند و با کمک پلیس نیویورک نزد اقوامش بازگرداندند. در این ماجرا « ایسر هارل » با روش ودقت خاص خود تمام انجمن های یهودی سوئیس ، فرانسه ، بلژیک و هلند را چنان زیر نظر گرفته بود که بزودی فعالیت به جانب نیویورک و بروکلین هدایت شد و موجب پیدایش کودک گردید . \*

## 1- Yossel

\* از همان داستانهای طنز آمیزی که به مقررات معروف سرویس مخفی اسرائیل که قبلا بدان اشاره شد، نسبت میدهند، یکی هم این داستان است ، « هرگز از یک خاخام برای جاسوسی استفاده نکنید » . در یک مرحله بسیار حساس از جستجوی کودک بنظر رسید که یکی از خاخامهای لندن میتواند اطلاعات ذیقیمتی درباره ربودن یوسل کوچولو در اختیار بگذارد. از این دو « ایسر هارل » تلگرافی به خاخام مناجره کرد و تقاضا نمود که برای انجام یک عمل خسته به آمستردام بیاید. خاخام فوری به آمستردام آمد ولی به محض ورود او را در اطاز هتل

« هارل » مرد سرسخت و ناسازشکار ، در سال ۱۹۶۳ پس از انجام دوگونه عملیات که برای مردم ناشناخته است از کارکناره گرفت . عملیات نخستین که بانک از لحاظ روانی مسبب عملیات دوم شد، مربوط به ماجرای «اسرائیل بیر» بود . جریان بدین شکل آغاز شد که « هارل » علیه مخالف بن گوریون اسرار داشت ، مشاور نظامی بن گوریون و مورخ نظامی ارتش «اسرائیل بیر» راهبوسيله دمه نگاههای خود تحت مراقبت قرار دهند . اتفاقا کمی بعد مسلم شد که « هارل » شامه ای تیزتر از ارباب خود دارد و اقرار « بیر » باینکه بسودیک نیروی خارجی سالها در اسرائیل جاسوسی کرده است این گوریون و همه مردم اسرائیل را در بهت و حیرت فروبرد . « بیر » پرونده های بسیار سری دفاع ملی را در اختیار داشت و ناروز بازداشتش بوسیله نفرات « هارل » از اعتماد کامل رؤسای خود برخوردار بود این قضیه گرچه برای « هارل » افتخاراتی کسب کرد، اما بروابط او و بن گوریون نگرانی افکند و موجب گردید که رئیس سرویسهای مخفی به جانب گروهی از وزیران و رهبران حزب که از مدتها پیش بدنبال عملیات « لاون » تعایل به کناره گیری بن گوریون داشتند ، کشیده شود . اما جدایی قطعی این دوسرد که مدت ۱۰ سال یکدیگر را متقابلا ستایش کرده و نسبت یکدیگر اعتماد متقابل داشتند در ماجرای فعالیت دانشمندان آلمانی در مصر صورت گرفت .

### 1- Israel Beer

محبوس کردند و به طرح پرسشهای لازم پرداختند. مرد بیچاره آنچه که میدانست برای مأموران «ایسر حال» تعریف کرد و در پایان با استفانه گفت اکنون که به همه سئوالات شما پاسخ دادم اجازه دهید که عمل ختنه را شروع کنم و با کمال تعجب آگاه شد که انجام چنین عملی در بین نیست و همانطور که آمده است میتواند به لندن بازگردد.

لازم به تذکر است که سرویس اطلاعات اسرائیل همیشه در صدد برقراری روابط شخصی مانند عملیات مربوط به آیشمن نیست، مثلا وقتی « ایسر هارل » بوسیله مأموران خود مطلع شد که یوسل کوچک در بروکلین در یک جامعه مشهور «هاسیدیم» بسر میبرد ، تلفنی از سفیر اسرائیل در واشنگتن (ام-آ-هارمن) خواست که از روبرت کندی وزیر دادگستری امریکا بخواهد که پلیس فدرال بطور قانونی برای آزادی کودک مذکور دخالت کند. سفیر پشت تلفن کمی تردید نشان داد و از امکان بروز مشکلات سیاسی در این زمینه ابراز نگرانی کرد. «هارل» که از حمایت بن گوریون و خانم گلداما بر برخوردار بود و فرمولهای دیپلماتیک را درک نمی کرد برخاش کنان به سفیر گفت: «من در این باره عقیده شما را نخواهم. از شما خواهش میکنم بیدرنگ به آقای کندی مراجعه کنید و کاری را که از شما خواسته اند، انجام دهید»

دولت اسرائیل از سالها پیش بوسیله مأموران اطلاعاتی خود ، در جریان فعالیت‌نازیهای قدیم مقیم قاهره که بخدست سیاستهای ضد اسرائیل و ضد یهود درآمده بودند ، قرارداد داشت . اما از سال ۱۹۵۶ پس از شکست ارتش مصر در صحرای سینا ، ناصر تعدادی از دانشمندان آلمانی را که ابتدا در خدمت رایش سوم و سپس محبوس متفقین بوده و در کشورهای ایالات متحده و اروپا به پیشرفت تکنیک‌های جدید هوایی و بالستیک کمک کرده بودند ، به مصر دعوت کرد . این عده پرفسورهای معروف « پیلز » و « گوئگ » و سایر کارشناسان موشک‌های « و - یک » و « و - دو » بودند که همواره یاد غم‌انگیزی از نبرد انگلستان بخاطر می‌آورند و همانها که در مقابل دریافت پولهای هنگفت عهده‌دار انجام وظیفه شومی علیه اسرائیل ، یعنی فراهم کردن موشک‌های هدایت شونده از راه دور و با برد متوسط برای ناصر شده بودند .

اسرائیل از تهیه این طرح زهاد نگران نشد . شاید بدین علت که به معلومات این دانشمندان آلمانی پرورده مکتب قدیم ارزش کمی قائل بود و اعتقاد داشت که آنان بعلمت عدم وقوف بر اغلب اطلاعات و اکتشافات جدید ، قادر به بهره‌گیری از علوم و تکنیک‌های جدید در ساختن موشک‌های مدرن هستند ، ولی این کار مانع آن نشد که جهانیان آگاه شوند مصدر دارای موشک‌های باارزشی است که هر چند ، در ساختمان آنها از نظر هدایت از راه دور ، دقت کافی بعمل نیامده ولی بهر حال این کشور قادر است هر نقطه از خاک اسرائیل را که بخواهد با تجهیزات و وسایل ، حتی اتمی خویش زیر آتش بگیرد .

فعالیت برای کسب اطلاعات لازم در مورد خدمت کارشناسان ضد یهود آلمانی در مصر ، یک مبارزه بین‌المللی بود که با حرارت و جدیت هر چه بیشتر بوسیله « ایسرهازل » رئیس سرویس‌های مخفی اسرائیل ، که باردیگر در یک کشور بیطرف مستقر شده بود ، اداره و هدایت میشد . هنوز خیلی زود است که بتوان اعلامیه مصر را در جریان این مبارزه ، در این مورد که تمام عملیات مداوم آن زمان ، کار سرویس‌های مخفی اسرائیل است تا تأیید یا تکذیب کرد ؛ عملیاتی که در این اعلامیه از آنها یاد شده بود عبارت بودند از : ارسال نامه‌های تهدید آمیز به خانواده‌های دانشمندان در آلمان فدرال ، فرستادن بسته‌های مواد منفجره از هامبورگ و انتقال آن بمصر ، مبارزه مطبوعاتی در اروپا و آمریکا و فعالیت‌های سیاسی روز افزون که بطور رسمی از طرف سفارتخانه‌های اسرائیل در سراسر جهان انجام میشد .

« ایسرهازل » که برای اداره و هدایت این مبارزه از طرف بن‌گوریون نخست وزیر داوای اختیارات تام و با اصطلاح « سفید - مهر » بود ، در این زمینه با

اطلاعات کافی درباره کاردانشندان آلمانی در قاهره فعالیت میکردولی  
 دربار، بن گوریون و اطرائیان اودروزارت دفاع متوجه شدند که ممکن است عملیات  
 مارل، روابط پنهانی وزارت دفاع اسرائیل را با آلمان فدرال بنحو اصلاح ناپذیری،  
 کند و حال آنکه در آن موقع اسرائیل مقدار قابل توجهی از سلاحهای متنوع دفاعی  
 از آلمان دریافت میکرد. بن گوریون لازم دید که فوراً «ایسرهاول» را در کشاکش  
 چارزه فراخواند و ضمن توضیحاتی درباره ضایعات سیاسی و نظامی ناشی از عملیات  
 «ی» از او بخواهد درباره آنچه که «هارل» و طرفداران الف و «سادام گلداساپر» وزیر خارجه به آن  
 نام «سلاح مطلق» بدان داده بودند و باهتمام دانشمندان آلمانی در اختیار نامرقرار  
 داشت، مدارک دقیقی ارائه کند. «ایسرهاول» مرد مورد اعتماد بن گوریون،  
 از ده سال پیش عادت نداشت رئیس رانست به اطلاعات و قول خود مشکوک به بیند.  
 «جانشین من مدارک لازم را تهیه و ارائه خواهد کرد» باخشم بسیار این عبارت را  
 به نخست وزیر گفت و با بهم کوبیدن در، اطاق کار بن گوریون را ترک  
 کرد. فردای آن روز کشور آگاه شد که «هارل» استعفا نامه خود را به نخست وزیر  
 تسلیم داشته است. \*

پس از استعفای «هارل» سرویسهای مخفی اسرائیل بوسیله یک افسر  
 ارشد و نامدار ارتش اداره میشود. بنظر میرسد که در «استیل» عملیات  
 مخفی با مدیریت این شخص تغییری داده شده ولی روحیه حاکم بر این سازمان  
 مانند سابق باقی مانده است.

اما درباره دقت عمل این «وسیله مؤثر و شایان توجه» یعنی سرویسهای مخفی،  
 کافی است یادآور شویم که قسمت مهمی از پیروزی اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷  
 سرهون اطلاعاتی بود که بوسیله شاخه های متعدد این دستگاه در اختیار ارتش  
 قرار گرفت.

با توجه به حقایق و اوصاف عمومی سرویسهای مخفی اسرائیلی و کیفیت  
 روحی بی غل و غش و وطنپرستی زعمای آن بود که بسیج «الی کهن» بوسیله  
 این سرویس صورت تحقق گرفت.

مهاجری که تازه وارد اسرائیل شده اما بوسیله رفقای صهیونیست دوران  
 فعالیت های زیرزمینی مصر، کاملاً شناخته شد بود، با سزایائی مانند تسلط خاص  
 بر مکالمه بچند زبان، مخصوصاً عربی، علاقمندی به کشور و مسأله یهود و صهیونیسم  
 درستکاری، شجاعت و بصورتیکه بشاهد خواهیم کرد داوطلب بودن، همه آنها از

\* «ایسرهاول» در سال ۱۹۶۵ میتوان مشاور لوی اشکول نخست وزیر  
 اسرائیل در امور امنیت ملی بکار بازگشت، ولی در سال ۱۹۶۶ در نتیجه سوء تفاهم  
 با نخست وزیر دوباره کنار رفت.



«الی» آن نوع اسرائیلی خاص را ساخته بود که سرویسهای مخفی این کشور میل دارند آن را در کشورهای دشمن بکار بگذارند .

با تقلید از روسیه شوروی ، اسرائیل از نخستین مراحل استتالاش بخوبی میدانند که هیچ چیزی جای یک جاسوس اسرائیلی اصل را که در کشور همسایه بکار گمارده شود نمی گیرد. آمادگی ایدئولوژیکی ، وطنپرستی ، و آشنائی کامل به نیازسندبهای وطن و صمیمیت و کوشش که اساس شجاعت است ، ازچنین افرادی، مأموری درستکار و واقعی میسازد که برای هدف معینی غیر از ماجراجوئی، یا کسب درآ مدنفدی که ممکن است باشکست روبرو شود ، کار میکنند.

تمام این اوصاف درباره «الی کهن» صدق میکرد و بهمین دلیل بود که در یکی از روزهای ۱۹۹۰ وی به همسرش گفت که کارش را تغییر داده و آنگاه گذاشت که سیلهایش بلند تر شود.

«الی» بعنوان مأمور به استخدام «موساد» درآمده وزیر نظر «ایسرهازل» قرار گرفته بود .

# ۶

## جاسوس کار آموز

هیچیک از صدها عابری که در آن روزتابستانی سال ۱۹۶۰، در خیابان النبی<sup>۱</sup> تل آویو در حرکت بودند به تمرین عجیبی که دو مرد بظاهر بایکدیگر متفاوت در حال انجام آن بودند، توجهی نداشتند. آنکه اندامی متناسب و قدی بلند داشت «الی کهن» و دیگری که یکسر و گردن از او کوتاه تر بود، با ظاهری چاق اما ورزیده و چهره‌ای مشخص شده، بوسیله ابروان پهن و سیبیل‌های پر پشت، مربی «الی» بشمار میرفت که او را برای انجام مأموریتی در سوریه تربیت میکرد. «الی» مربی خود را «بی تسهالک<sup>۲</sup>» (اسحاق) صدا میکرد ولی که نیز لقب «درویش» را که همکارانش باو داده بودند بر زبان میآورد. «الی» زیر نظر درویش سرگرم انجام یکی از تمرینهای متعددی بود که میبایست قبل از اتخاذ تصمیم برای اعزام او به مأموریت در یکی از کشورهای عربی پایان برساند. این تصمیم دو جانبه اتخاذ میشد و «الی» میتواند تا آخرین دقایق حرف خود را سرگرفته و از رفتن به مأموریت سرباززند. در این مورد درویش عادت داشت که بی دربی موضوع را بالحنی پدران به «الی» گوشزد کند: اگر از استخدامت پشیمانی واگر کوچکترین شک و تردیدی در توانایی انجام مأموریت داری بگو، ما از هم جدا خواهیم شد. ما با هم عقد کاتولیکی نبسته‌ایم، هیچ نگرانی نداشته باش و تصور نکن برای وقت گم شده در این میان، از تو کینه‌ای بدل گرفته شود...» درویش در پایان سخنان خود میگفت «تو کاملاً حق داری که مشکوک

باشی ...» و بانگلیسی اضافه میگردد: «No hard Feelings».

نتیجه این گفتار و بخصوص عبارت آخرین، همیشه این بود که خون بگونه جاسوس در حال تعلیم بدود و «الی» با خوداری از بروز خشم خود در پاسخ درویش میگفت:

آیا من برای آن داوطلب شده‌ام که هر لحظه فکر و تصمیم خود را تغییر دهم؟ .. وقتی مسأله امنیت کشور در پیش است چگونه میتوان از پشیمانی سخن گفت؟

اونیز عادت کرده بود حرفهای خود را با جملاتی محکم حاکی از وضع استوار روحی خود، خاتمه دهد: «خون من از کدامیک از آنان که اینک در کشورهای دشمن بسر میبرند رنگین تراست؟»

«الی کهن» و «درویش» در خیابان التبی در مرکز قتل اوپو، از بامداد در رفت و آمد بودند و فقط برای نوشیدن آب پرتقال یا بلعیدن یک ساندویچ بود که نزدیک فروشنده دوره گردی توقف میکردند. هنگام ظهر خیابان از هزاران عابری که با شتاب وارد مغازه‌ها و سینماها که در این خیابان اصلی شهر، فراوان وجود دارد، میشدند. «الی» میدانست که در میان این هزاران گذرنده، دونفر که با دیگران فرق دارند، در تعقیب او هستند. درویش موضوع تمرینی را که انجام آن خیلی ساده، بکن در چهارچوب کارآموزی «الی» خیلی ضرورت داشت برای او تشریح کرده بود. «الی» سیایست دو مسامری را که در تعقیب او هستند باز-شناسد.

«از خیابان بگذر و وارد پیاده رو متقابل شو؛ درویش با دستور میدهد: نزدیک کیوسک روزنامه فروشی توقف کن، به عکسهائی که بنمایش گذارده شده است نگاه کن، جنوی در ورودی یک مغازه لحظه‌ای بایست، در نظر داشته باش که ترا تعقیب می‌کنند، بدون وقفه همه جاسمی کن آنان را بشناسی، اما بدون وا همه وی آنکه دست ویای خود را گم کنی، بی آنکه به پشت سر بنگری و با نظر عابری را بخود جلب کنی».

درویش سعی میکرد به «الی» بفهماند که: امروز دوستان به تعقیب تو پرداخته اند اما فردا دشمنان دست باین کار خواهند زد و هنگامیکه در قاهره، دمشق یا بغداد، تنها روبروی دشمن قرار گرفته‌ای چه کسی تعقیب کنندگان را بتومی شناساند؟

دستورات و توضیحات درویش که با آرامش همراه بود، چون دشنه‌ای در قلب «الی» جای میگرفت. از آغاز تعلیمات، مربی «الی» بطور اصولی به رفع شبهه‌ها و خیالات او پرداخته بود. هدف او ترسانیدن نبود، بلکه کوشش

... با بیان حقایق ، حتی گاه با کمال بیرحمی ، وظیفه خطرناکی را که پس از آن در ازبک در انتظار « الی » بود برایش مجسمه کند. او میکوشید با این روش ، همه مهمی از نظر موفقیت آینده کارآموز خود بدست آورد.

اصلی که در تمام سرویسهای مخفی دنیا رایج است میگوید: «جاسوس ، پدرشخصه استگاه هدایت کننده خود را در استاد فرماندهی بهتر شناخته ، بمنطق دست و صحت دستورالعملهای مختلفی که از این مرجع مافوق صادر میشود ، اطمینان داشته باشد و بداند که با او اطمینان دارند ، به موفقیت خود در سرزمین دشمن اطمینان تر خواهد شد و در نتیجه جسورتر و دقیق تر بانجام وظایف خویش خواهد پرداخت .»

درویش با توجه باین اصل موفق شد طی چندماه اعتماد « الی » را بدست آورده با او به یک تفاهم و دوستی مشترک برسد . علاوه بر آن درویش از نخستین مورد با « الی » نسبت به او احساس محبت کرده بود اما برای رسیدن از این محبت آنی به یک اعتماد کامل متقابل ، لازم بود که یک راه طولانی طی شود.

اکنون به گذشته کاربنگریم ، هنگامیکه « الی کهن » در آرشین وزارت دفاع کار میکرد ، بارها درباره این احساسی که برای کار کردن در یک دفتر ساخته نشده و مایل است برای انجام مأموریتی بکشورهای خارج برود ، با رفقایش گفت وگو کرده بود . کار او گردآوری و ترجمه تمام جراید عربی بزبان عبری بود که هر روز از مالک عربی بخصوص مصر و سوریه به تل آویو میرسید . «الی» بکار نیز علاقه خود را برای اعزام به مأموریت در حضور یک افسر اطلاعاتی ابراز داشت . این سروان متوسط القامه که موهای سیاهی داشت و قسمت دارالترجمه وزارت دفاع را سرپرستی میکرد هنگام شنیدن این عقیده عکس العملی نشان نداد ، ولی چند هفته بعد ، بيمقدمه به « الی » گفت : « من این موضوع را که بوجود تو احتیاج دارند یا خیر ، بمقامات ذیصلاح در میان گذاشتم و آنان ، بی آنکه بخواهند ترا رنجیده خاطر کنند ، گفتند سنت عدم قبول داوطلب برای تونیز مثل سایرین بقوت خود باقی است و این حرف نشان میدهد که برای تو استثنائی قائل نخواهند شد .»

نخستین پاسخ سرویسهای مخفی در قبال تماهیل خاص او موجب ناراحتی «الی» شد و او که بسیار مایوس شده بود با یکی از کارمندان قسمت ترجمه بنام « زالمان » Zalman سردرد دل را باز کرد . این شخصی بیاد دارد که « الی کهن » عبارت زیر را با او گفته است .

چرا باید وقتم را با زیر و رو کردن مطبوعات عربی تلف کنم و حال آنکه میتوانم در محل ، اطلاعاتی بمراتب بهتر بدست آورم . « کهن » نیمه است که « زالمان »

تا چه حد در این گفته دقت کرده و آن عیناً در فرصت مناسبی با اطلاع رؤسای خود رسانیده است. «کهن» همچنین نمیدانست که در این اوقات، سرویسهای مخفی مشغول تنظیم پرونده‌ای برای جمع آوری مدارک از منابع مختلف، درباره او هستند. گذشته او را مطالعه میکنند و پنهانی درباره او از دوستان، خانواده و آشنایانش میپرسند. پرونده‌ای که باین ترتیب تنظیم شده بود در آخرین لحظه به درویش سپرده شد و او در آغاز سال ۱۹۶۰، تصمیم گرفت شخصاً با «الی کهن» آشنا شده و موضوع اعزام او را بمسوریت بررسی کند. بدین لحاظ یک شب که «الی کهن» از محل کار خود (مؤسسه‌ای که بعنوان کمک حسابدار در آن مشغول بود) وارد خانه شد، با تعجب «زالمان» را در آنجا مشاهده کرد. «زالمان» پس از عذرخواهی از «نادیا» گفتگوی پنهانی با «الی» را بهانه کرد و او را به کوچه برد. در این هنگام بود که «الی» برای نخستین بار آگاه شد که سرویسهای مخفی، علیرغم ظاهر، نام او را ثبت کرده و مسأله مربوط به او را تحت مطالعه قرار داده اند.

«زالمان» صریحاً با او گفت: «دو بار درخواست ترا رد کردیم، ولی اکنون نوبت ماست که از تو بپرسیم: آیا واقعاً آماده همکاری با ما هستی؟ آیا آماده‌ای که بعنوان مسور به اروپا یا یکی از کشورهای عربی اعزام شوی؟». گزارشی که «زالمان» پس از گفتگوی با «کهن» در کوچه خلوت بیت - یام به رؤسای خود تسلیم داشت بسیار ساده و روشن بود. او گفته بود که «الی کهن» با تأثر و در یک جمله، کوتاه اظهار داشته است: «تنها مخالفت من، این است که مایل به اروپا رفتن نیستم، من میل دارم بیک کشور عربی که شما انتخاب می کنید بروم». «زالمان» آنگاه به مسائلی که در زیر میآید اشاره کرده و به «کهن» گفته بود: «زندگی خصوصی همیشه در حال تغییر و تحول است. همسر او حامله است و اسکان دارد این موضوع تصمیم او را تحت تأثیر قرار دهد. حقوقی که از طرف سرویسهای مخفی پرداخت خواهد شد (۳۵۰ لیره اسرائیلی برابر با ۵۷۳ فرانک فرانسه) بسیار ناچیز است و در عین حال هنوز هیچ تصمیمی درباره او گرفته نشده و او فرصت دارد که تصمیم خود را عوض کند.»

دو روز بعد «کهن» با درویش روبرو شد. این بار هم شب بود و «زالمان» «الی» را پس از پایان کار روزانه اش همراهی میکرد. با هم از پله‌های خانه کهنه‌ای در خیابان آل نبی، نزدیک ساختمان مرکزی پست بالا رفتند. زنگ آخرین طبقه را بصدای او زدند و درویش پس از گشودن درب، لبخندی بر لب خود را معرفی کرد: «اسم من «بی تسهاک» است.»

«زالمان» آنها را تنها گذاشت و آندو پس از نشستن روی صندلیهای

را. این خانه ای که خیلی ساده و مانند آپارتمان شخص مجردی مبله شده بود، به امت و گوئی پرداختند که نشانه ایجاد نخستین جوانه های علاقه و محبت در درون آنان بود. «بی تسهاك» پرسید: «چرا سیخواهی بروی «الی»؟ چه چیز ترا بسوی ماجراجوئی میکشاند؟ در خانه ات خوشبخت نیستی؟ سیخواهی از زندگی خانوادگی فرار کنی؟». «عكس العمل «الی» در برابر این پرسشها، احساس دردی چون مارگزیدگی بود. چندین بار و تقریباً با حرارت عاشقی صادق، خوشبختی خود را در زندگی زناشویی ابراز داشت، او همچنین اقرار کرد که از لحاظ مالی با توجه به حقوق دریافتی (۱۸۰ لیره اسرائیلی برابر با ۳۰۰ فرانك فرانسه) از شغل كمك حسابداری مؤسسه «ماشپیر» در مضيقه است و زندگیش با دشواری میگردد. در عین حال «الی» برای توضیح این مطلب که منحصرأ برای تأمین معاش و مادیات، قصد ورود به خدمت سرویسهای مخفی را ندارد گفت: «من اعتقاد دارم که میتوانم برای مصالح مشترکمان خدمات برجسته ای انجام دهم و خود را وقف کاری کنم که خوشرآیند من است. «نادیا»، فکر هر نوع دوری از من را برای چند ماه خواهد پذیرفت».

درویش حرف را برید و گفت: «بخاطر بسیار که هیچیک از اهل خانه و اقوام دور و نزدیکت در صورت استخدام تو، نباید از این موضوع اطلاع یابند. اگر فعالیت های تو همراه با موفقیت بود، حق ندادی شادی و سرور و غروری را که بتو دست میدهد با دیگران در میان بگذاری، مگر بندرت با روسای «موساد». همچنین کوچکترین اظهار در باره هر موضوع یا شخصی که به سرویسها مربوط میشوند، بهر شخص و مقام دیگری بکلی ممنوع است. بخاطر داشته باش که نه تنها زندگی و مرگ تو بآن بستگی دارد، بلکه سرنوشت عملیات ما نیز به آن وابسته است. علاوه بر آن حیات تو همانقدر اهمیت دارد که موفقیت و سرنوشت ما».

«الی» که احساس کرد که در گفتار پیش امر تکب اشتباهی شده است برای اصلاح آن گفت: «مسأله مطلع کردن نادیا در باره حقایق فعالیتت در بین نیست، تنها سیخواستم بگویم که اگر نادیا بدون آگاهی از اصل موضوع، بنهد یا احساس کند که من شغل دلخواهی بلست آورده ام خوشحال خواهد شد». درویش تأکید کرد در اینصورت همسرش نادیا، باید برای همیشه باور کند که او در یک شرکت صادراتی و وارداتی مشغول کار شده است و ناچار است در داخل و خارج از اسرائیل؛ بحساب این شرکت مسافرنهائی بکند. «بی تسهاك» باز پرسید: «ناگزیر باید به همسرت دروغ بگوئی، آیا مطمئن هستی که میتوانی با دروغ بگوئی؟ و آیا این فریبکاری خطری برای

زندگی زناشویی شما ایجاد نخواهد کرد ؟ »

او در واقع بدرستی میدانست که، هیچیک از سرویسهای مخفی جهان قادر نیست مأموران خود را از افشای سر مأموریت خود ، پس از ماهها غیبت در خلوت رختخواب زناشویی با زن شرعی خود ، مانع شود . با اینحال او نیز مانند سایر رؤسای سرویسهای سری که این کلمات بیربط را بهریک از افراد داوطلب تذکر میدهند ، به «الی» گوشزد میکرد . گفت و گوی درویش با «الی کهن» در اطاق خانه کهنه کوچه النبی ، چندین ساعت طول کشید و تا اواخر شب ادامه یافت . « بی تسهاك » پرونده «الی کهن» راجلوی خود گشوده داشت و بر اساس آن یکرشته تحقیقات محبت آمیز را آغاز کرده بود . پرسشهای او درباره تمام مسائلی بود که از طرف مقامات بالاتر که اجازه این نخستین برخورد را داده بودند مطرح شده بود . بخصوص سئوالات مربوط به خرابکاریهای مصر و بازداشت « کهن » ، پی در پی و موضوع آن ها پیچیده تر بود . آنها با کمال روشنی بدنبال کشف این مهم بودند که ناچه حدیثه زندگی « کهن » آشنائی دارند یا میتوانند داشته باشند ، و در صورت ورود «الی» بداخل یک کشور عربی تا چه حد میتوانند او را زیر نظر گیرند . البته اسرائیلی ها بهیچوجه قصد نداشتند «الی» را به مصر یعنی کشوری که در آنجا بعنوان یک خرابکار و توطئه گر صهیونیست معرفی شده بود اعزام دارند . بهر صورت درویش در دنباله پرسشهای خویش با این مطلب پرداخت که چه عللی مسبب داوطلبی «الی» برای خدمت در سرویسهای مخفی شده است و از او پرسید آیا رمانهای جاسوسی زیاد میخواند و ممکن است که تاثیر این کتابها ، تمایلات جاسوسی را در او پایه گذاری کرده باشد ؟ «الی» نهایت کوشش را برای ابراز صمیمیت و حسن نیت خود در پاسخ این سؤال بکار برد و حتی برای اثبات آن ، روی ایراد خود به برادر کوچکش «ابراهام» در مورد خواندن بیش از حد « کتابهای سیا » که مانع درس و مطالعه او میشد ، تکیه کرد . پاسخهای «الی» و با کداسنی و صمیمیت او بر «بی تسهاك» که از شیوه کاغذبازی بدور بود خوش آمد . « بی تسهاك » که قبل از ۱۹۴۸ در یک نهضت زیرزمینی « تروریست » جنگیده و به شهرت رسیده بود فوری درك کرد که «الی» شخصی است که بخوبی از عهد و انجام وظایفش در خدمت سرویسهای مخفی بر خواهد آمد . کمی قبل از نیمه شب ، درویش چند پرسشنامه برای تکمیل و امضاء کردن به «الی کهن» داد که همه مارك دولت اسرائیل و وزارت دفاع ملی داشتند . در تمام این پرسشنامه ها سئوالاتی مطرح شده بود که پاسخهای آن درباره «الی» برای درویش و رؤسای او معلوم بود اما آنان امضای رسمی «کهن» را نداشتند . و این کاری بود که آن شب انجام گرفت و «کهن» در سرویسهای مخفی اسرائیل بکار گماشته شد .

در رمای بعد، بانجام یک رشته آزمایشهای پزشکی، روانی و روحی  
در «الی» اختصاص یافت، نتیجه آزمایشهای طبی (الف - آ) و

انجام آزمایشهای روانی و روحی مدت سه روز طول کشید و برای آن  
از محل کارش در کنویراتیو (شرکت تعاونی) فروش ماشین سرخصی  
اینست. این استحضات نیز مثبت بود و از طرف روانکاوان و روانشناسان  
بالاترین کفایت.

در سرویس مخفی اسرائیل با سه هزاراد میگویند و او طلبان ماموریت های سری  
و... ناک، ناگزیر باید خود را به روانشناس نشان بدهند، زیرا فقط دیوانگانند  
و او طلب رفتن به دمشق یا ریاض میشوند. البته این یک شوخی  
است، ولی آنان در واقع، میخواهند بگویند که فقط اشخاصی که «تعادل کامل  
نداشته» دارند در این قبیل ماجراها موفق میشوند.

چند هفته پس از این آزمایشها، درویش، برای بار دوم «بای» کهن»  
تعمیرات کرد. همه کارهایت بخوبی انجام گرفته است، شروط برای آنکه همینطور  
ادامه یابد، درویش ضمن ادای این عبارت با دست روی شانه «کهن» نواخت  
و گفت: ماهنوز از هدف دوریم، تو باید از کارت استعفا کنی و خود را کاملادر  
امبار ما بگذاری. مدت شش ماه یک تمرین بسیار سخت و خسته کننده جسمانی  
خواهی داشت. اگر در پایان این مدت توانستیم با هم بتوافق برسیم، آنوقت  
دوره بعدی برایت در نظر گرفته میشود. از امروز ماهانه ۳۰ لیره دریافت خوانی  
داشت.

«الی» آن روز خیلی خوشحال وارد خانه شد و به نادیا اطلاع داد  
که در یک شرکت تجاری استخدام شده و در مواقع ضروری برای انجام کارهای  
آن به خارج سفر خواهد کرد. «نادیا» پرسش زیادی در این باره نکرد و از آن  
روز «الی» آنطور که درویش خواسته بود، گذاشت که سیبلها پیش بلند شود.  
«بی تسهاک» با ولبخندی زنه و گفته بود: «باید یک جفت سیبل زیبا داشته باشی  
«همقدر زیبا که مال من» و این حقیقتی بود که درویش از ۳ سال پیش سیبلها پیش  
را که چشمگیر بودند نتراشیده بود، ولی ظاهر آبدان توجهی نداشت و اطراف آن  
از نیکوتین سیگار زرد شده بود.

خانواده «کهن» روزی با کمال تعجب مشاهده کردند «الی» سیبل  
روانیده است و حال آنکه او هیچوقت باین کار استد اول در شرق که آن را علامت  
رجولیت میدانستند علاقه ای نداشت. «الی» برای تسکین کنجکاوی آنان  
توضیح داد که: «سوگند خورده ام تا نادیا پسری نزاید، سیبلهای خود را نتراشم». .  
نخستین فرزند نادیا دختری بود که نامش را «صوفی» گذاشته بودند و «الی»



بی آنکه این موضوع را از همسرش پنهان کند، تمایل شدیدی بداشتن یک پسر داشت کمی بعد از جریان سبیل، حادثه دیگری خانواده «کهن» را متاثر کرد: پدر پیر «الی» در آغازه مانسال ۱۹۶۰ بدرود حیات گفت.

بهر حال آن روز تابستانی ۱۹۶۰ «الی کهن» به همراه درویش، های پیاده، چند بار طول خیابان النبی رافت و برگشت. میکوشید که تعقیب کنندگان شر را تشخیص داده و با اصطلاح اهل فن «بدلی» بآنها بزند. در آغازه چندین روز باشکستهای پی در پی مواجه شد و حتی یکبار توفیق کشف ماسوران را که در تعقیبش بودند نیافت. هر بار پس از تمرین، درویش عکسهائی را که از او بهنگام گردش در کرچه های تل آویو - ایستادن در مقابل یک کیوسک باویتترین مغازه برداشته بودند ارائه میکرد. «الی» پس از یک هفته تعقیب کنندگان خود را شناخت و از آن پس این تمرین برای او مانند یک بازی شد و توانست بارها هنرهای درویش بی آنکه نیازی به «دانه پاشیدن» باشد، آنرا هر بار آسانتر از پیش بازشناسد. در همین حال تعقیب کنندگان میکوشیدند با دوربین های بسیار کوچک خود برای گرفتن عکس و فیلم «الی» را غافلگیر کند. در پایان نخستین ماه این تمرینهای بسیار سخت، درویش با آموزش دیگری درباره «الی» پرداخت. آموزشی که در «اورشلیم» انجام گرفت.

عملیات با گذاردن یک گذرنامه فرانسوی بنام «مارسل کاون» در اختیار «الی» آغاز شد. این گذرنامه متعلق به یک یهودی مصری الاصل بود که پیش از پیاده شدن در یکی از کشورهای افریقائی از فلسطین دیدن میکرد. عکس این جهانگرد را برای مدت تمرین، با عکس «کهن» عوض کرده بودند و گذرنامه را دوشیزه «زهرا»<sup>۲</sup> منشی سرویسهای مخفی در تل آویو به او داد.

دستورهای درویش تباین و متناقضی نداشت، «الی» میبایستی با گذرنامه ای که در اختیارش بود از تل آویو به اورشلیم رفته، در تمام مدت تمرین رفتاری مناسب صاحب اصلی گذرنامه داشته باشد. عبارت دیگر «الی» میبایست به هویت جهانگرد فرانسوی مصری الاصل که همه میدانستند جز به فرانسه و عربی سخن نمیگوید درآید. او با هویت جدید ماسوریت داشت که با عده زیادی از طبقات تاجر، کارمند، اعضای دولت و حتی وزیرانی که آماده دادن اطلاعاتی درباره اسرائیل بودند، او و مشخصه این افراد را انتخاب میکرد، تماس بگیرد. این عملیات در زبان فنی سرویسهای مخفی عملیات نمونه «پوشش» نام دارد. درویش این عملیات را بدنبال تمرین های خود با شاگرد یا «نوجه» اش در تل آویو ترتیب داده بود. او به «الی» گفته بود که در تمام مدت اقامتش

در این راه بر بوسیله چندتن از ماسوران سرویس مخفی مورد تعقیب قرار میگیرد  
 و در نظر آنها مخفی بماند تمرین موفقیت آمیزتر خواهد بود اما این-  
 در این بین «جخواست» الی «در اورشلیم طوری رفتار کند که گوئی جاسوسی  
 در حال پیگانه است.» الی «که خود را به «مارسل کاون» مبدل کرده  
 و در این از آنکه به همسرش گفت برای «انجاء» چند روز غیبت خواهد کرد،  
 راه اورشلیم را در پیش گرفت. با قطار وارد اورشلیم شد و در یک پانسیون خانوادگی  
 او مک بنام مستعار خود ثبت نام کرد و مستقر شد. آنگاه فوری خود را برای انتخاب  
 احصای مورد نظر و تماس با آنها آماده گردش در شهر کرد. اورشلیم با محلات  
 قدیم نشین و کوچه های محقرش در طول مرز اردن، دیوارهای قدیم که شهر  
 اسرائیلی را از شهر عرب نشین جدا میکرد، پستهای دیده بانی لژیون عرب بر بالای  
 دنگره دیوارها، در نظر «الی کهن» که برای باردوم اورشلیم را میدید، سیمای  
 یک شهر قلعه مانند شرقی را مجسم میساخت. او که در انجام مأموریت خود  
 ازادی عمل داشت، توانست بهنگام فراغت شهر را تماشا کند و از مشاهده این  
 این شهر مخصوص بخود و منحصر بفرد در جهان اشباع شود. با تسلط در مکالمه  
 بر زبان فرانسه باسانی توانست با چندتن از یهمانان پانسیونی که با معرفی خود  
 بصوان یک جهانگرد «اهل جنوب فرانسه» در آن اقامت کرده بود، سر صحبت  
 را باز کند و نام و نشانی کافه ها و رستورانهای را که میتوانست در آنها با بازرگانان  
 و کارمندان دولت آشنا شود، از آنان بگیرد. بدین ترتیب در دو سب روز ورودش  
 به اورشلیم در کافه «وینا» با یک کارمند دولت که عضویکی از وزارتخانه های  
 بزرگ بود آشنا شد و همان شب بدعوت کارمند برای صرف شام بمنزل آنان رفت.  
 هنگام شام، میان سایر یهمانان، با معاون یک بانک کوچک آشنا شد. این معاون  
 بانک بمحض آنکه از دهان «تورپست فرانسی» شنید که میخواهد در اسرائیل  
 اقامت کرده، سرمایه مختصرش را بانجا منتقل سازد با او برای فردا در دفتر  
 کارش قرار ملاقات گذاشت. فردای آن شب میان «کهن» و معاون بانک که گنج  
 را در زیر زمین خانه خود پنداشته و مایل بود بهتر ترتیبی شملاست از این نقل و انتقال  
 سرمایه، بمؤسسه کوچک خود سودی برساند، مذاکرات مفصل و متنوعی انجام شد.  
 «کهن» در این ملاقات درباره همه چیز، مشکلات مالی و اقتصادی اسرائیل که  
 ناشی از «ضایعه» قطع غرامات جنگی از طرف آلمان بود و کاهش میزان وجوه  
 جمع آوری شده در آمریکا برای اسرائیل، اطلاعاتی کسب کرد. او همچنین  
 پرسشهای زیادی کرد که معاون بانک سعی میکرد در نهایت احترام و بی میل  
 وافر به آنها پاسخ مناسب بدهد. یهوده است که بگوئیم بانکدار جوان از اینکه  
 بعدها از شتری خود خبری بلسست نیآورد تعجب کرد زیرا میتوان حدس زد که  
 وی بخواندن این سطور که «تورپست جنوب فرانسه» کسی جزء «الی کهن»

نبوده است ناراحت خواهد شد. جاسوس کارآموز همانطور که درویش باو تذکر داده بود دریافت که در اورشلیم مورد تعقیب قرار گرفته است حتی بعدها او شاهد عکسهائی بود که در کافه «وینا» از او و کارمندان دولت گرفته بودند. اما علیرغم تمام این مراقبتها و توانست اسرار ملاقات خود با معاون بانک را حفظ کند و بهمین دلیل از طرف مری خود تقدیر شد. عملیات «اورشلیم» مدت ده روز طول کشید و «کهن» که اینک به «کاون» تبدیل شده بود، در این مدت با عده زیادی از بازرگانان، کارمندان دولت و نیز چند تن از روشنفکران دانشگاهی آشنا شد. پرونده‌ای که او گردآوری کرد در نظر رؤسایش بیش از حد رضایتبخش جلوه کرد و سرویس‌های مخفی عرب میتوانند از مطالعه آن بسیار محظوظ گردند.

درویش پس از خواندن این پرونده برای رئیس «موساد» گزارشی تنظیم کرد که در آن گفته شده بود «الی کهن» در عملیات اورشلیم، بارفتن به جلد یک شخصیت متنوع، ارائه افکار بکرومهارت در هنر آشنائی با دیگران شخصیت ممتاز خود را بروز داده است. در همین گزارش «الی کهن» با داشتن حس ابتکار، هوش و ذکاوت فوق العاده، قدرت درک و سرعت انتقال و توانائی ایجاد اعتماد در اطرافیان موصوفه شده بود. مهارت و تسلط «الی» به زبان، وظیفه او را آسان میکرد، بدینجهت درویش با اشاره به مأموریت آینده «الی» گزارش داد: من معتقد شده‌ام که او مأموریت خود را با کمال صمیمیت انجام خواهد داد، علاوه بر آن «کهن» یک مرد لجوج است، لجوج بمعنی خوب کلمه که لجاجت برای رسیدن به هدف است». تمرین اورشلیم ثابت کرده بود که «الی کهن» قادر است برای همیشه به هویت دیگری درآید و از این هویت جعلی مانند صاحب اصلی آن استفاده کند. بدیهی است برای او که میتواند مثل یک جهانگرد یهودی فرانسوی در میان یهودیان اورشلیم عمل کند، در آمدن به هویت یک عرب و در دمشق یا قاهره چون اعراب رفتار کردن کار آسانی بود. درویش پس از عملیات اورشلیم باین نتیجه رسیده بود که می‌توانند در موقع مناسب «الی کهن» را به مأموریت یکی از پایتخت‌های عربی بفرستند، منتهی نه با هویت یک آسیانیولی یا فردی از امریکای جنوبی، نه آنطور که قبلاً در نظر داشتند، بلکه با پوشش هویت یک عرب.

«الی» از حافظه بصری بسیار مستازی از دوران کودکی برخوردار بود هنگام کارآموزی نیز در چهارچوب عملیات آسادگی بسیار سختش با درویش، در انجام تهرینات پی در پی و بیش از پیش خسته کننده «بخاطر سپردن»، با مشکلی روبرو نشد. تمرین‌های مربوط به آماده کردن حافظه ساعت‌ها در خانه کهنه «بی تسهاک» در خیابان النبی تل آویو طول می‌کشید. «بی تسهاک» اشیاء مختلفی روی سیز گذارده و پس از چند لحظه آنها را با پوششی مخفی

«الی» میخواست که یکی یکی آن اشیاء را نام ببرد و بسه  
 هاروش در باره خصوصیات هر یک از آنها پاسخ بدهد. دومین مرحله  
 این بود که مابین مبروط به حفظ خصوصیات نمونه‌هایی از سلاحهای مختلف کوچک  
 ... یا تفنگ یا تانک و حتی هواپیماهای مانوق سرعت صوت بود.  
 در مرحله سوم ادوات جنگی حقیقی قرارداد داشت که در اختیار ارتش کشورهای  
 ... مانند تانکهای «ت - O.F.»، «میگهای ۱۵»، «میگهای ۱۷» و  
 ... تا ۲۱» که همه ساخت شوروی بود. درویش در آنوقت به  
 ... گفته بود: «اتحاد جماهیر شوروی اینها را هنوز در اختیار دول عرب نگذاشته  
 است و این کار بزودی انجام خواهد شد». و دو سال بعد این کار صورت  
 گرفت. بهر حال این تمرینها روزها و هفته‌های متمادی تکرار میشد و  
 ... مرتب به شاگردش در زمینه پرورش هرچه بیشتر حافظه بصری و  
 ... کامل شناسائی تسلیحات اعراب تأکید میکرد. او اصرار داشت که  
 ... در کشورهای دشمن هرچه میتواند کمتر یادداشت بردارد و این کار  
 را به حافظه واگذار کند. او میگفت «جای یادداشت‌ها و گزارشهای مکتوب  
 و پرونده در ستاد فرماندهی است، توقف به حافظه خود احتیاج داری و این  
 کار کاملاً ضروری است». در ماه سپتامبر ۱۹۶۶ «الی کهن» از نخستین  
 ... شخصی استحقاقی خود که مصادف با سال نوی یهود «روش - هاشانا»<sup>۱</sup>  
 بود استفاده کرد. این برای انجام وظیفه پدری نسبت به «صوفی»  
 کوچک که چندی پیش متولد شده بود فرصت مناسبی بشمار میرفت. در همین  
 ... اتفاقی روی داد که هر چند اهمیت نداشت ولی از نظر افشای  
 روحیات «الی» قابل توجه بود. «الی» و یکی از برادرانش «افرائیم»  
 که در کمیوتس «رویویم»<sup>۲</sup> در «نگو» بسر میبرد نزد یکی از  
 آماتورهای رادیو رفتند. اتاق این شخص با دستگاه فرستنده‌ای مجهز بود.  
 هنگامیکه بین این اتاق و یک آماتور دیگر در خارج از مرزها تماس برقرار  
 شد، «الی» میکرفن را گرفت و در مقابل بهت و حیرت اطرافیان فریاد زد:  
 «اسم من الی کهن است. من مانند هزاران یهودی دیگر از مصر رانده شدم.  
 عده زیادی از یهودیان هنوز در مصر بسر میبرند و با همه آنان بد رفتاری میشود».  
 برادرش میکرفن را از دست «الی» گرفت و باو گفت: «تو واقعاً دیوانه  
 ندهای، چه ببرت زده است؟»

« الی » به تلخی پاسخ داد : « جهان باید از حقایق آگاه شود ،  
هیچکس بسه کمک نمی آید » . این نخستین بار و بیشک آخرین بار بود  
که « انی کهن » « آشکارا » پشت میگردن سخن گفت . زیرا پس از آن او سالها  
هر روز بوسیله یک دستگاه فرستنده ، گزارشهای رمزی مخابره میکرد اما در  
تل آویو کمتر کسی یافت میشد که قادر به کشف آنها باشد .

## ۷

### يك هويت جديد

در پائيز سال ۱۹۶۰ اندکی پس از سال نو يهودی بی تسهاک « درویش » سرگرم فراهم کردن هويت جديدی برای « الی کهن » شد. نخستین کاری که در این باره انجام گیرد این بود که از کهن، یک مرد عرب بسازند که مراسم مذهبی اسلام را با همان دقت و قابلیت مراسم دین یهود بجای آورد. برای این کار « الی » با هويت جعلی ، بعنوان دانشجوی دانشگاه اورشلیم به شهر عربی « نظاره » اعزام شد. در آنجا « شیخ محمود سلمان » پیر مرد روحانی ، تعلیم او را بر عهده گرفت ، البته بی آنکه از هلف شاگرد خود که بشدت تشنه فرا گرفتن تعلیمات اسلامی بود کوچکترین اطلاعی داشته باشد . « الی » بشیوه مشرق زمین ، در خانه سنگی شیخ ، روی فرش نشسته و با دل بستگی مفرط به فرا گرفتن کامل اصول و فروع دین اسلام که در اسکندریه ، بطور نظری آنرا آموخته بود پرداخت. تکبیر و حتی تجوید آیات قرآن مجید و مجموع نمازهای مربوط با عبادت مذهبی را که اساس آموزش عملی او بود یاد گرفت و متن نمازهای پنجگانه شبانه روز و فاتحه اذان و اقامه را کاملاً حفظ کرد .

در آموختن اصول و فروع دین چنان پیشرفتی نشان داد که از طرف « شیخ محمود سلمان » مورد تشویق قرار گرفت. او همیشه یک جلد قرآن کریم با خود داشت و هنگام فراغت به حفظ کردن آیات آن می پرداخت . همچنین اینطور عادت کرده بود که هر جمعه به مساجد دهکده های عرب نشین اسرائیل می رفت و با آنها میسر

مؤمنین بدین اسلام ، بسوی مکه معظمه « قبله محمدی » نماز میگذارند و به ندای مؤذن بر مناره مسجد ، که مؤمنین را به نماز دعوت میکند پاسخ میداد: لا اله الا الله محمد رسول اله ، « نیست خدائی جز خدای یکتا ، محمد ص پیامبر خداست ). باهویتی که برای « الی ، جعل میکردند او دیگر نیازی باین نداشت که از همه مراسم آگاه باشد ، بلکه برای رسیدن به هدفی که در ساموریتش ، لازم بود می باید صورت ظاهر یک عرب مترقی را داشته باشد که اطلاعات او در باره مذهب ، همان محفوظات کودکی دوران مدرسه است . اما « الی » بنا بر طبیعت ذاتی خود بیش از حدیکه رؤسایش انتظار داشتند ، در فرا گرفتن اصول و فروع دین اسلام پیشروی کرد .

در پایان سال ۱۹۶۰ « الی » از هویت جدید خود مطلع شد و در یکی از روزهای نوامبر ۱۹۶۰ در خانه کهنه خیابان النبی در تل اوپو ، درویش از این راز پرده برداشت .

« از امروز باید باسم جدیدت « کمال امین تعبس » عادت کنی . کمال اسم کوچک ، امین اسم پدر و تعبس اسم خانوادگی و با اصطلاح « کنیه » تست . تو پسر یک خانواده سوری هستی .

« الی » بالبخند گفت « اسمی از این بهتر پیدا نکردید ؟ بنظرم خیلی زیبا نرسید ! درویش پاسخ داد :

« هر چند خیلی زیبانیست ، ولی یک اسم کاملاً سوری است . درویش آن نگاه توضیح داد که او ، چند ماه برای عادت کردن باسم و هویت جدیدش فرصت دارد و حال آنکه دیگران اسم خود را بوسیله گذرنامه ای که هنگام تعویض هوایما در دستشویی فرودگاه می یابند ، فرا میگیرند . « الی » همان وقت اطلاع یافت کشوری که در آن بانجام ماسوریت خواهد پرداخت ، سوریه است و از این پس باید با جغرافیا ، وضع طبیعی ، تاریخ باستانی و وضع کنونی و اقتصادی آن آشنا شود . درویش گفت : « بخصوص باید در مورد لهجه و آهنگ بیان سوری که با طرز تکلم تویه لهجه مصری فرق دارد ، مطالعه کنی » .

در واقع بین طرز تکلم سوری و مصری یک فرق بیشتر وجود ندارد و آن اینکه مصریها « ج » را « گ » تلفظ میکنند و مثلاً « جمال عبدالناصر » را « گمال - عبدالناصر » میگویند . اتحاد سیاسی مصر و سوریه - جمهوری متحده عربی - نیز که در آن موقع بوجود آمد ، این اختلاف لهجه و همچنین تلفظ بعضی کلمات دیگر را که خیلی کم محسوس است از بین نبرد .

برنامه آموزشی که برای « الی » ترتیب داده بودند اغلب از صبح خیلی زود تا دیر وقت شب ادامه مییافت . تکنیسین های مرویسهای مخفی ، طرز کار کردن با انواع فرستنده ها و دستگاههای کوچکی را که در جاسوسی بکار گرفته

... آموختند ، زیرا مأموریت وی در سوریه می بایست بطور انفرادی و بدون واسطگی به شبکه های جاسوسی انجام شود . «الی» تمام دوره های آموزش مأموریت را در حالیکه ، درویش مربی او همراهش بود فرا میگرفت و ضمن آن - درویش ریزی که باید بعدها برای فرستادن اخبار سری بکار برد باو یاد داد . همین که قبلاً در اسکندریه یک دوره آموزشی الکترونیک دیده بود ، توانست به آسانی با فنون مربوط باین رشته آشنا شود و حتی سربانش از اینکه وی در «اختن «ضربه های» مخابراتی « دست سبکی» دارد بسیار خوشحال شدند . او پس پیاده و سوار کردن فرستنده هائی بکوچکی یک بسته سیگارت را آموخت و در همان کردن این اشیاء ، مثلاً در یک جعبه وسایل ریش تراشی یاچیز دیگری از لوازم خانه آشنا شد . کار کردن با دستگاههای عکسبرداری که وی در گذشته بعنوان آماتور بدان می پرداخت ، اینک بشکل یک حرفه در آمد و در میان این دستگاهها بکار بردن نوع کوچکی از آن را که مخصوص تهیه میکروفیلم بود ، باو آموختند . او ساعتها ، به تنهایی در یک اتاق نمایش فیلم میماند و فیلمهای مربوط به سوریه را که شامل بعضی فیلمهای تلویزیونی ، مدارک مربوط به طرز زندگی در سوریه و فیلم مخفی از قوای نظامی دمشق و نیز رژه واحدهای ارتش سوریه در پایتخت این کشور بود ، مشاهده میکرد . جاسوس آینده در عین حال می بایست وضع سیاسی کشوری را که قرار بود از مرز آن عبور کند ، عمیقاً و بدقت مورد مطالعه قرار دهد . او نشریات مختلفی را بزبانهای عبری و عربی مطالعه میکرد و با مراجعه به کتابهای مختلف و روزنامه ها ، تاریخ و جزئیات بعضی رویدادهای مهم سیاسی را حفظ میکرد و نیز از بررسی و مطالعه اخبار روز مره سوریه غافل نبود .

مهمترین واقعه سیاسی سال ۱۹۶۰ برای اسرائیل کشمکشهای سرزی این کشور با سوریه بود که دامنه آن مرتب گسترش مییافت و بتدریج که در طول مرزهای مصر و اسرائیل بر اثر شکست ناصر از موشه دایان در صحرای سینا ، آرامش برقرار میشد ، مرزهای شمالی اسرائیل از جانب سوریه شاهد اعمال تجاوز - کارانه ای بود .

بوجود آمدن اتحادیه فدرال کوتاه مدت سوریه و مصر ، دولت دمشق را با اعمال زور برای اشغال اراضی مورد اختلاف با اسرائیل در مرزهای مشترک خود با این کشور ، تشویق میکرد .

نخست وزیر اسرائیل ، بن گوریون ، نگرانی خود را از تحولات آینده که ممکن بود در اوضاع روی دهد ، کتمان نمیکرد . روز ۱۷ ژانویه ۱۹۶۰ وی گزارش کاملی در این مورد به هیأت وزیران اسرائیل که در اورشلیم بریاست



خود او تشکیل شده بود تسلیم داشت و با تکیه باطلاعات و آماری که سرویس های مخفی تهیه کرده بودند ، دولت را از جریان سیل روز افزون سلاحهای جدید اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن، به جمهوری متحده عرب ، یعنی مصر و سوریه آگاه کرد . بن گوریون در این جلسه اعلام داشت که تحولات قدرتهای نظامی خاور میانه در جهت ضرر اسرائیل انجام می گیرد و از افسر ارشد مسؤول سرویسهای اطلاعات ارتش اسرائیل «سودئین» خواست که فهرست دقیقی از تجهیزات جنگی جمهوری متحده عرب که بتازگی در اختیار این جمهوری گذارده شده ، بدهد . بن گوریون همچنین از اینکه مردم اسرائیل بکلی از دسیسه پایتخت های ممالک عرب ، علیه اسرائیل بیخبرند و نسبت باین امر اعتنائی ندارند ، ابراز تأسف کرد و از گزارش خود به هیأت وزیران نتیجه گرفت که اسرائیل ، باید درد و زمینه مهم و حیاتی مساعی خود را به دو برابر افزایش دهد . نخست آنکه منابع جدیدی برای تأمین سلاح کافی بدست آورد و دیگر آنکه به تکمیل و بهبود کار منابع اطلاعاتی خود پردازد تا بتواند غافلگیر نشده و بموقع در برابر تجاوز قاهره و دمشق از خود دفاع کند .

دو هفته پس از این جلسه ، معلوم شد که پیش بینی های بن گوریون در مورد تحولات آینده درست بوده است . سوریهها در طول سرز خود با اسرائیل تا حدود جنوب شرقی دریایچه « کی نرت »<sup>۱</sup> ده لشکر زره پوش و پیاده مستقر کرده اند که هدف آن جلوگیری از کشت و زرع اسرائیل در اراضی زراعی مرز ، متعلق به کی بوتس « تل کاتزیر »<sup>۲</sup> بود . بمحض گشوده شدن - آتش سربازان سوری بروی این کی بوتس ، کشمکش بالا گرفت و برای نخستین بار هواپیماهای میگ - ۱۷ در آسمان دره اورشلیم ظاهر شدند ، ولی اندکی بعد بوسیله چند هواپیماهای «میستر» ساخت فرانسه که اسرائیل بمقابله فرستاده بود رانده شدند .

ژنرال فرمانده کل منطقه شمال اسرائیل ، روز ۳ ژانویه ۱۹۶۰ هنگامیکه روی نقشه جنگی مربوط به عملیات پیش بینی شده برای دفع حمله سوریه ، خم شده بود به افسران حاضر در مقر فرماندهی گفت : « دولت تصمیم گرفته است بهر قیمتی که شده ، وضع موجود در این منطقه حفظ شود » و آنگاه چند تکه از گلوله توپ ساخت شوروی را که همانروز از جانب سوریه بسوی تل کاتزیر شیک شده بود ، با افسران نشان داد و افزود : « سوریهها از تاریخ ۱۹۵۷ از شناختن مرز بین المللی خود ب اسرائیل امتناع ورزیده اند ، رفتار آنها از طرف قاهره پشتیبانی میشود ، ولی ما این مرز را برسمیت می شناسیم و از هر وجب خاک

... نوبخانه خود دفاع خواهیم کرد » .

... ساعت پس از بمباران تل کاتزیر بوسیله توپخانه سوریه، یک اسرائیلی ...  
... در شب ۳۱ ژانویه که به اول ...  
... ۱۹۶۰ سی انجامید ، با اعزاء نخستین گروه انتقاسی ( که این بار بجای ...  
... به سرزمین سوریه میرفت ) به عملیات سوریهها پاسخ داد . کمی قبل از ...  
... « گولانی » ، بجانب پستهای سوری در ارتفاعات توفیق یعنی ...  
... نوبخانه سوریهها علیه تل کاتزیر ، از آنجا هدف گیری کرده بود بحرکت ...  
... در این شب پر هیاهو که انعکاس انفجار گلوله های توپ و شلیک ...  
... برای خود کار در دره اردن پیچیده بود ، سوریهها برای روشن کردن میدان ...  
... از نور افکنهای بسیار قوی کمک گرفتند ولی با پیشدستی تیپ گولانی در ...  
... پستهای استحکامات توفیق بتصرف اسرائیل درآمد . در این ...  
... ویران شد و سربازان اسرائیل جسد دهها سرباز سوری را پشت سر ...  
... با غنائم جنگی زیادی از قبیل خود روهای زرمی و سلاحهای سنگین ...  
... « الی » از نخستین اشخاصی بود که ضمن مشاهده این غنائم با ...  
... سربانی سربی خود به بررسی نتایج نبرده توفیق ، پرداخت . در این نبرد سوریهها که ...  
... سربازان عرب بشمار میآیند با کمال شجاعت جنگیدند ولی نتوانستند با ...  
... « گولانی » که تعلیمات زرمی بهتری دیده بودند مقابله کنند .

درویش در این مورد توضیح داد که پیروزی ، در نبرد توفیق ، برای ...  
... اسرائیل قابل پیش بینی بود ، زیرا که ارتش این کشور از چگونگی و میزان ...  
... تجهیزات و نیروی سوری که در این منطقه مستقر شده بود بطور دقیقی ...  
... آگاه بود و بدین طریق در مدتی کمتر از چهار ساعت ، « توفیق » بتصرف ما درآمد .  
... درویش بدنبال این توضیحات افزود برای شروع کار ، توپخانه سوریه را با ...  
... شناسائی کامل و دقیقی که از محل استقرار آن داشتیم با شلیک از کار انداختیم ...  
... و اگر توپخانه مذکور با این سرعت خاموش نمیشد قادر بود تا مدتی تل کاتزیر را بمباران ...  
... کند . درسی که درویش مایل بود پیش از رفتن « الی » از اسرائیل با او بیاموزد ...  
... از این قرار بود : « پیروزیهای نظیر آنچه ما در نبرد توفیق بدان نایل شدیم قابل ...  
... تکرار است ، بشرط آنکه مادر باره تسلیحات سوریه ، واحدهای فظاسی آن در طول ...  
... خط مرزی ، جای دقیق استحکامات و چگونگی حرکت نیروهای کمکی با حداکثر ...  
... دقت ، صحت و سرعت ، اطلاعاتی گردآوری کرده و در اختیار داشته باشیم و ...  
... هنگامیکه در آنسوی مرز اسرائیل باشی ، این کار وظیفه تست .

«کهن» در شب نبرد توفیق، بانفاق درویش در یکی از پستهای مرزی اسرائیل بود و یکباره در خویش تمایلی برای عبور از مرز احساس کرد، بیخبر از آنکه پیش از رفتن به سوریه و ماجراجویی در کوچه‌ها، وزارتخانه‌ها، ستاد ارتش این کشور باید چندین بار، نیمی از دنیا را زیر پا بگذارد.

حادثه دیگری که کمی پس از نبرد توفیق روی داد، در باره سرویسهای اطلاعاتی جمهوری متحده عرب مطالب زیادی به «الی کهن» آموخت.

هشتم فوریه یک هفته بعد از نبرد توفیق آقای «شمعون پرس» قائم مقام وزارت دفاع ملی اعلام کرد که اسرائیل برای تامین تانک و سلاحهای سنگین مورد نیاز دفاعی خود از چند کشور بزرگ تقاضای کمک کرده است. شمعون پرس گفت این کشورها با وجود اخطارهای اسرائیل درباره تقویت یش از حد تسلیحات جمهوری متحده عرب و اینکه تعداد تانکهای این جمهوری اینک با تعداد تانکهای لشکر زرهی روسل و ارتش مونتگمری در نبرد صحرا، برابر است، توجهی نکرده‌اند و بجز فرانسه که مانند گذشته دوستی خود را با دولت اسرائیل حفظ کرده، سایر کشورهای طرف سؤال اسرائیل، از تحریل سلاحهای مورد درخواست خودداری می‌کنند.

در این احوال تسلط ستاد ارتش جمهوری متحده عرب بر اوضاع ادامه داشت و حرکت نیروهای سوری در مرزهای شمال اسرائیل را هدایت میکرد. در ۱۳ فوریه ناگهان اطلاع رسید که عبدالناصر رئیس جمهوری مصر بطور غیر مترقبه با هواپیما وارد دمشق شده است. حرکت وی بدمشق بسبب پیش‌بینی‌های امنیتی اعلام نشده بود و فقط پس از فرود هواپیمای حامل او در دمشق، خبر این سفر ناگهانی فاش شد و این دور اندیشی نشان میداد که ناصر هنوز خرابکاری مرموزی را که در نخستین شب لشکر کشی به صحرای سینا در همین خط هوایی روی داد، بخاطر دارد. در حرگه ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ یک هواپیمای «ایلیوشین» ساخت شوروی، در نقطه‌ای دور از ساحل اسرائیل سقوط کرد، در حالیکه تقریباً نیمی از اعضای ستاد ارتش مصر را که از دمشق به قاهره میرفتند در خود جای داده بود.

سرویسهای اطلاعاتی اسرائیل کمی بعد از سفر ناصر به دمشق اطلاع یافته بودند، که تقریباً میان جمهوری متحده عرب و اسرائیل جنگی در گرفته است و سرویسهای مخفی مصر و سوریه تمرکز نیروهای اسرائیل در مرز سوریه را اختراع کرده‌اند.

بنا بر گزارش کاذب ناظران منطقه مرزی (که در آن تخیلات خاص

در این مورد ( وجود داشت ) احتمال زیاد سیرفت که اسرائیل در هر آن ،  
آماده حمله است .

در همین اوقات سرویسهای مخفی اسرائیل با کمال تعجب به کشفی ناآشنا  
در این باره رسیدند . آنها نسبت بآن ، علاقه مخصوصی احساس کردند : سرویسهای  
مخفی شوروی در سال ۱۹۵۶ ، نتوانسته بود لشکرکشی سینارا پیش بینی  
شده را از این بابت متحمل شکستی شده بود . همواره در سددنشان دادن هوشیاری  
بسیار عالی در این باره بود . همین سرویسها بودند که در این اوقات بوسیله  
دوربینهای شوروی در قاهره به جمهوری متحده عرب ، اطلاع دادند که اسرائیل  
در سفر ارتش خود در سراسر مرزهای سوریه است .

بدین ترتیب ، سرویسهای عرب در دام شوروی افتادند . آنها تنها  
سبب این اطلاعات رابه حدی بزرگ و مهم کردند که با اطلاع ناصر رسانیدند  
که اسرائیل خود را آماده حمله به سوریه میکند ، بلکه کاملاً بازیچه دست رهبران  
شوروی شدند . رهبران شوروی هر چند میدانستند «اطلاعات» ایشان کاملاً  
اشتباهی است ، اما آن را برای ایجاد ترس و هراس در رهبران عرب و القاء غیر  
معتاد ، این فکر که آنان بهنگام خطر ، جز مسکو هیچ پناهگاه نظامی و سیاسی  
ندارند داشت ، در دمشق و قاهره پخش کردند .

تا کنیک شوروی تأثیر خود را بخشید . چیزی که در ابتدا ، جزیک  
سیاسی در اذهان عمومی از طرف شوروی نبود ، آنچنان از طرف سرویسهای  
اطلاعاتی عرب ، بمنظورهای سیاسی مورد بهره برداری قرار گرفت و در آن  
ملو شد که در جمهوری متحده عرب بک حالت واقعی آماده باش ایجاد کرد .  
همچیک ازدول غرب و کشورهای کمونیست متوجه نشدند که این عمل مسکو  
تقریباً آنش به باروت ها زده و این خطر را ایجاد کرده بود که شعله یک جنگ  
عمومی دیگر بین اسرائیل و اعراب در ساه فوریه ۱۹۶۰ روشن شود .

ناصر بدنبال اطلاع از این خبر و بازدید از دمشق بلافاصله دستور داد  
لشگرهای زرهی جمهوری متحده عرب که در آنطرف کانال سوئز مستقر بودند  
، حرمانه بطرف «غزه» و مرز جنوبی اسرائیل حرکت کنند .

چهارصد تانک سنگین و جدید ارتش مصر که ساخت شوروی بود بموجب  
این دستور ، کانال سوئز را ترك و در شب بین ۲۴ تا ۲۵ فوریه ۱۹۶۰ با سرعت  
هرچه بیشتر از صحرای سینا عبور کرد .

ارتش مصر با استفاده از درسی که در سال ۱۹۵۶ فرا گرفته بود ، پس از  
قطع کانل ارتباطات رادبونی ، بین واحدهای زرهی - ناوگان حامل تانک را  
بمرز اسرائیل رسانید و بصریها مطمئن بودند که این حرکت بزرگ و دامنه دار از  
چشم دشمن مخفی مانده است .

ترس اسرائیل را از این عمل براحتی میتوان مجسم کرد. اسرائیل گرچه از تمرکز این نیروهای زرهی در سرزخود آگاه نشده بود، اما هنگامی که تانکهای مصری از کانال سوئز عبور داده میشدند، ازان مطلع بود. بوسیله یک پرواز اکتشافی با هواپیماهای اسرائیلی آماده باش اعلام شد و هواپیماهای مذکور از ارتفاع بسیار زیاد عکسهای تعجب آوری برای ستاد ارتش تهیه کردند. این عکسها بدقت حرکت وسیع تانکهای دشمن در صحرا را نشان میداد. همین جهت وقتی نیروهای مصر مرکب از تانکهای ساخت شوروی (ت-۳۴) و (ت-۵۴) و توپهای ضد تانک S.A. ۱۰۰ و لشکر پیاده نظام در صحرا، نزدیک سرزغزه موضع گرفت، با کمال شگفتی مشاهده کردند که اسرائیل در مقابل آنان، به تمرکز قوا سبادت کرده است.

با اینحال، این نخستین بار بود که اسرائیل خود را با وضع نگران کننده ای روبرو میدید. زیرا می بایست در شمال و جنوب از جانب سوریه و مصر، با نیروهای متمرکز و فراوان دشمن مقابله کند و این مسأله با توجه باینکه جبهه های تشکیل شده در برابر اسرائیل تحت فرماندهی واحدی بودند دشوارتر میشد. بدیهی است در چنین وضع قابل انفجاری، کوچکترین عمل دور از احتیاط و نیاندیشیده، خطر وقوع جنگی را که عینکس آرزوی آن را نمیکرد، در برداشت.

دولت اسرائیل پس از انجام اقدامات لازم نظامی برای مقابله با سوریهها و مصریهها، تصمیم گرفت از جنگ اجتناب کند. بدین منظور اسرائیل لازم بود به سران دمشق و قاهره ثابت کند که سرویسهای اطلاعاتی آنها با تغییر شکل عمدی اطلاعات اشتباه نبود و مغرزانه سرویسهای سکوت آنها را غرق در اشتباه کرده اند. آنگاه داوید بن گوریون نخست وزیر و وزیر دفاع برای آنکه وانمود کند وضع بحرانی ایجاد شده در سرزهای کشورش با ارتباطی ندارد، تصمیم به مانور شجاعانه ای گرفت. وی با اتفاق ژنرال «حییم لاسکو» رئیس ستاد ارتش اسرائیل برای مشاهده نمایش تفریحی هنر پشه فرانسوی موسوم به مارسل مارسو<sup>۱</sup> به تل آویو رفت و دو روز بعد از آن رسماً اعلام کرد که هفته بعد به کانادا و آمریکا خواهد رفت. نتیجه فوری این اقدام بن گوریون آن بود که بحران چون حباب صابونی فروکش کرد. ارتش مصر پس از کنار کشیدن از صحرای سینا، از طریق کانال سوئز بازگشت و تنها سوریهانیروهای نظامی زیادی در سرزمین مشترک خود با اسرائیل باقی گذاشتند و بی آنکه خود نیز معتقد باشند اعلام کردند که دارند جنگ مقدس با اسرائیل را آغاز می کنند.

تجزیه و تحلیل این برخورد مسلحانه را که صورت عمل نگرفت به

نوعی به عمل کردند تا در چهارچوب تعلیمات نظامی و استراتژیکی خود  
احاطه آن بردازد. در میان مطالبی که در این زمینه بوی یادآوری شد این  
نوعی به فرا برداشت.

الف: سوریه قطب اصلی حمله اعراب علیه اسرائیل شده است و هر خبری  
در این باره واقع داخلی این کشور، از هر نوع که باشد برای اسرائیل ارزش حیاتی دارد.  
ب: خبرهایی که حاوی ابتکارات احتمالی عملیات نظامی علیه اسرائیل  
است در سایر خبرها مقدم است.

ج: صحت و دقت هر خبر مخابره شده، منوط به قدرت عمل و مؤثر بودن  
... و اولیت سرویس اطلاعاتی است.



## بمقصد بوئنوس - آیرس

در یکی از روزهای ماه فوریه ۱۹۶۰ هواپیمای «الی کهن» که اینک نام مستعار «کمال امین تبس» داشت در فرودگاه بوئنوس - آیرس در آرژانتین بر زمین نشست. اودر آن روز یک مهاجر عرب تبدیل شده بود که همراه با چندین هزار مهاجر دیگر برای آزمون بخت و اقبال خویش، بوئنوس - آیرس را انتخاب کرده بود. گذرنامه «الی» یکی از کشورهای امریکای جنوبی تعلق داشت و دارای ویزای ترانزیتی از آرژانتین بود و علاوه بر آن یک بلیط هواپیما به مقصد شیلی در اختیار داشت. «الی» با استفاده از ویزای ترانزیت، چندین ماه در بوئنوس آیرس اقامت می کرد و در اینجا بود که می بایست طبق دستورهای دریافتی از تزل آویو شخصیت معمول خود را خلق کند. ضمناً در جریان این کار، یک گذرنامه حقیقی آرژانتینی بنا به «کمال امین تبس» بدست آورد.

وقتی هواپیمای اودر فرودگاه بوئنوس - آیرس بر زمین نشست، هیچکس در انتظارش نبود. پایه مأموریت اودر آرژانتین بر این اصل استوار بود که به تنهایی وبدون برقراری تماس با سایر مأموران مخفی اسرائیل بکار پردازد. قبل از آنکه «الی» اسرائیل را ترک کند، پیکر شته عملیات مقدماتی طولانی انجام شده بود. هدف این اقدامات پیچیده و مشکل که بوسیله سرویسهای مخفی تل آویو صورت گرفت، فراهم کردن تسهیلات لازم برای عزیمت «الی» از لیدا بانام اصلی خود، عبور از اروپا که در آنجا تغییر هویت او عملی میشد و ورودش به آرژانتین، بدون کوچکترین مانع و مشکل بود. این کار می بایست بهر قیمت

نه بدون جلب توجه سرویسهای مخفی دشمن که در اروپا، امریکای جنوبی و حتی در تل آویو امکان داشت سرگرم فعالیت باشند، انجام شود.

تصمیم به اعزام «کهن» در دسامبر ۱۹۶۰، بدنبال نتایج درخشان دوران کارآموزی او و تشخیص سجایای عالیش بوسیله درویش، از طرف روسای او اتخاذ شد.

رؤسای سرویسهای مخفی تل آویو، تصمیم گرفته بودند که اولاً «کهن» برای یک «مدت طولانی» مأمور مقیم سوریه شود و در ثانی تحت «پوششی» فعالیت کند که بموقع خود بتواند در محافل زمامداران دمشق رفت و آمد داشته باشد. هنگامیکه این تصمیم گرفته شد آموزش «کهن» بی پایان رسیده بود. اوطی دوماهی که بتاریخ عزیمتش مانده بود، تنها بدو کار سپرداخت، دو کاری که باز هم مثل سایر کارها مهم بود. از یکسولازم بود بمطالعه شخصیت کمال امین تعبس پردازد و از طرف دیگر درباره مسائل اساسی آرژانتین، نخستین کشوری که با این هویت در آن اقامت میکرد بررسیهای لازم را بعمل آورد.

خصوصیات هویت جدید «الی» که بوسیله درویش باو تلقین شده و نیز پرونده شامل تمام جزئیات مربوط باین شخصیت که بوسیله سرویس لایق و گاردانی تهیه گردیده و اینک بوسیله درویش در اختیار او قرار داشت باین شرح خلاصه میشود: پدر کمال امین تعبس و مادرش سعیده فرزند ابراهیم بامید گشایشی در کار و زندگی خویش، دمشق را ترک کرده، در بیروت اقامت گزیدند. فرزندشان کمال امین تعبس در ۱۹۳۰ در بیروت متولد شد. این تاریخ شش سال پس از تاریخ واقعی تولد «الی کهن» است و بدین ترتیب با هویت جدید، «الی» شش سال جوانتر شده بود. آشنائی کمال با دمشق و سوریه فقط در حد تعریفهای پدرش و تعلیمات مدرسه بود.

پدر کمال عشق به وطنشان سوریه را باو آموخته بود و علاوه بر آن سالهای متمادی به تابعیت سوریه ادامه داده، به فرزندش نیز توصیه کرده بود که پس از تحصیل سرمایه‌ای در خارج، روزی به سوریه بازگردد و در کنار نامیونالیست‌های سوری در راه سعادت کشورش ببارزه پردازد. کمال امین تعبس خواهری بزرگتر از خود داشته است که در سال ۱۹۳۳، هنگام عزیمت خانواده تعبس، از بیروت بقصد اقامت در اسکندریه مصر، بدرود حیات گفته است. در آن وقت کمال سه سال بیش نداشته و قادر به شناسائی بیروت نبوده، اما برعکس با شهر اسکندریه که از آن پس در آن بسر برده بخوبی آشنا شده است.

خانواده تعبس تا سال ۱۹۴۷ در اسکندریه بسر برده و پدر کمال در آنجا به پارچه فروشی پرداخته است. در سال ۱۹۴۶ یکی از برادران کمال به آرژانتین



مهاجرت میکند و از آنجا با فرستادن نامه‌های متعدد از افراد خانواده‌اش میخواهد که برای کسب سرمایه و درآمد، اسکندریه را رها کرده، در آرژانتین به وی ملحق شوند.

در سال ۱۹۴۷، امین تعبسی با تمام افراد خانواده خویش به آرژانتین میرود. امین با شرکت برادرش و یک نفر دیگر در بوئنوس-آیرس، یک مؤسسه تجارت پارچه دایر می‌کند ولی پس از چند سال ورشکست میشود. در سال ۱۹۵۶، مادر کمال سعیده، و شش ماه بعد از آن پدرش فوت میشود. کمال مدتی نزد عمویش بسر برده سپس در یک آژانس مسافرتی بنام «مارادی» بکار سپردارد. سرانجام داستان بدینجا پایان می‌یابد که کمال امین دارای یک شرکت مهم صادرات سوارات میشود. باقیمانده داستان را قرار بود «الی کهن» و بعبارت دیگر کمال امین تعبسی در محل کار خود در بوئنوس-آیرس و در رأس کار بر استفاده شرکت صادرات - واردات، شخصاً تنظیم کند.

اساس شخصیتی که سرویسهای مخفی تل آویو برای مهاجر سوری، کمال امین تعبسی، تهیه کرده بودند، بسیار بسیار ساده و در عین حال منطبق با موازین قانونی و عملی بود. او هیچیک از دو شهر دمشق و بیروت را نمیشناخت ولی نسبت به اسکندریه که در واقع تمام جوانی خود را در آن گذرانیده بود شناسائی کامل داشت. با اینحال این تاریخچه «الی کهن» را ناگزیر میکرد که بوئنوس-آیرس را که با اصطلاح از ۱۷ سالگی در آن «زندگی» کرده بخوبی بشناسد. پرونده‌ای که در تل آویو باو دادند و «الی» مجبور شد آن را حفظ کند حاوی تمام جزئیات مربوط به شرح این زندگی خصوصی بود. سرویس مخفی علاوه بر آن یک «آلبوم خانوادگی» در اختیار او گذاشت که در نوع خود شاهکاری بود. در این آلبوم عکسهای موناژ شده‌ای جای داشت که زندگی خانوادگی تعبسی را نشان میداد. همچنین عکسهائی از «الی» همراه «پدر» و «مادر» و «عمویش» تهیه شده بود که مناظری از بوئنوس-آیرس زمینه آن را تشکیل میداد. خلاصه در واقع بمنظور نشان دادن شخصیت خیالی کمال امین تعبسی و تأمین حداکثر جزئیات ذاتی و حقیقی برای آن از هیچ چیز فروگذار نشده بود.

«کهن» تاحدی تکلم اسپانیولی میدانست اما این مقدار برای شخصی که سالها در آرژانتین زندگی کرده است کافی نبود. باین مناسبت وی میبایست آخرین هفته‌های قبل از ترك آرژانتین را به تکمیل زبان اسپانیولی اختصاص دهد. در دوره کار آسوزی خود در اسرائیل وی به حدی در قالب هویت جدیدش جا گرفته بود که ادامه شخصیت اولیه و اصلیش، هنگام دیدار شبانه

... در پارتیمان نیت - یام برای او کار مشکلی شده بود . کار بجانی  
... ده وقتی همسر یا یکی از دوستانش او را با نام کوچکش « الی »  
... وی عکس العملی نشان نمیداد .

یک روز نزد مربی خود اقرار کرد که « در خانه با تمام نیرو سعی  
... در آموزش کنم که اینک کمال امین تعبس هستم . باید بهر قیمتی شده  
... از خراب شدن روابط خود با همسرم باشم . باید بتوانم بین دو هویت خود،  
... ملی حافظه‌ای ایجاد کنم، ولی این کار در حقیقت بسیار دشوار  
... .

«الی» بعدها با کمال تعجب از همسرش شنید که قبل از عزیمت وی  
... او رزانتین ، او عملاً همه چیز را فهمیده بود . ادراک و احساس زنانه‌اش بوی  
... گفت که در شوهرش تغییرات عمیقی بوجود آمده و عزیمتش از کشور در  
... راه مسافرتی « درورای یک پرده اسرار آمیز » خواهد بود . نادیا چون هر زن  
... آئینگی دیگر ، در این شرایط عمل کرده و بطور کلی پنداشته بود که کار  
... «الی» یک مأموریت مخفی وابسته به مسأله امنیت اسرائیل است .

اعزام «الی کهن» به بوئنوس - آیرس برای نخستین مرحله فعالیتش  
... عمل اتفاقی نبود و این انتخاب، بدانجهت انجام گرفت که مأموریت کهن -  
... محس را برای یک مدت طولانی در سوریه تسهیل کند .

بوئنوس - آیرس یکی از مراکز تجمع مهاجران عرب است و در آن  
... هزاران خانواده سوری اقامت دارند . سرویسهای مخفی تل آویو امیدوار بودند  
... در میان این خانواده های سوری، اشخاصی باشند که بتوانند وسایل تماسهای  
... سیاسی مورد نیاز کهن را پس از استقرار در سوریه فراهم سازند . مهاجران سوری  
... عرب بوئنوس - آیرس چون تمام اقلیتها در سراسر جهان، برای خود انجمنها  
... و باشگاههای اختصاصی دایر کرده اند . مهاجران سوری نیز در بوئنوس آیرس  
... در این زمینه اقدام به تشکیل انجمنهای «دوستی» برای هم‌میهنان خود کرده  
... بودند که چیزی شبیه انجمنهای «دوستی» کلیمیان در آمریکا و اروپا بود .  
... باید دانست اعراب مهاجر مقیم آرژانتین در این ایام در حدود نیم -

... میلیون نفر بود و در کنار این اقلیت عرب، جامعه مهمی نیز از مهاجران یهودی  
... که اکثرشان اروپائی و کمترشان یهودی شرتی بودند در آرژانتین بسر میبردند .  
... خانواده‌های یهودی رانده شده از مصر و سوریه و نیز کسانی که از ترس اقدامات  
... ضد یهود ، این کشورها را ترك کرده و به آمریکای جنوبی رفته بودند ، اغلب  
... با اعراب مهاجر یک نوع رابطه دوستانه ناشی از «هموطنی» قدیم داشتند و از  
... طریق کسب و تجارت و با مشاغل آزاد دیگر ، زندگی میکردند .

بدینسان افکار بد خواهانه ضد یهودی اعراب مصر و سوریه ، اغلب وقتی که مهاجرین این کشورها ، در مسافتی دور از وطن بسر میبرند ، از بین میروند . با اینحال باید در نظر داشت هر چند آرژانتین دسته های بزرگی از مهاجران مسالک مختلف جهان را جذب کرده ، ولی موفق نشده است مهاجران ساسی عرب و یهود را کاملاً در خود حل کند . چنانچه این دو اقلیت بویژه در بوئنوس - آیرس ، ملیت ذاتی خود را حفظ کرده اند ، خیلی کم بزبان اسپانیولی تکلم میکنند و از انجام آداب و رسوم امریکای جنوبی اجتناب دارند . قوانین آرژانتین با این وضع مبارزه میکند و همه چیز را برای تسهیل جذب مهاجران تازه بکشور پیش بینی کرده است ، تا آنجا که در گذرنامه آرژانتینی ، به ملیت اصلی و یا مذهب دارنده گذرنامه اشاره نمیشود .

این امر برای کسانی که مایلند مخفیانه کشور خود را ترک کرده و یا هویت جدید در امریکای جنوبی بسر ببرند بسیار باارزش است . بهمین دلیل سرویسهای مخفی اسرائیل ، بوئنوس آیرس را برای اقامت «الی» برگزیدند زیرا وی میتواندست با هویت جعلی ، بی آنکه نظر « هموطنان » سوری جلب گردد ، در این پایتخت ظاهر شود . اما سرویسهای مخفی تل آویو میدانستند که بموازات این تسهیلات برای ورود و مستحیل شدن « الی » در جامعه آرژانتین ، وی می باید باشعبه های متعدد و خطرناک سرویسهای ضد جاسوسی عرب از جمله با مأموران « اداره دوم » سوریه مقابله کند . مأموران این اداره بخصوص در میان جامعه عرب در همه پایتخت های امریکای جنوبی ، فعالیت حادی دارند . سفارتخانه های عرب در مسالک امریکای لاتین نیز در واقع عمده ای از مأموران اطلاعات و ضد اطلاعات کشور متبوع خود هستند و اینها سرویسهای مخصوص تبلیغات ضد اسرائیلی دارند . از جمله وظایف این سرویسها خنثی کردن تبلیغات اسرائیلی است که با دقت کامل ، در محافل مهم و صاحب نفوذ یهودی ، در اغلب پایتخت های امریکای جنوبی انجام میشود .

اقداماتی که از سال ۱۹۶۴ بعد از طرف سرویسهای ضد اسرائیلی عرب در آرژانتین بعمل آمده ، بخوبی نشان میدهد که سرویسهای مذکور تا چه حد در انجام مقاصد خویش پیشروی دارند . مثال گویای این مورد که در ضمن ثابت میکند جنگ مخفی بین سرویسهای مخفی اسرائیل و اعراب ، گاهی اوقات در مناطق بحیرار دروازه خاورمیانه جریان می یابد ، باین شرح است .

ساعت ده و سی و هفت دقیقه ۱۷ ژانویه ۱۹۶۴ هواپیمائی که رنگ و علامت نیروی هوایی مصر داشت ، روی باند یک فرودگاه نظامی در جنوب اسرائیل بر زمین نشست . از هواپیمای « پاک ۲ » ساخت شوروی ، یک خلبان مصری که روی

و به‌اش درجه سروانی نصب شده بود بیرون جست‌وبه خلبانان اسرائیلی که  
از بدن او به شکفت آمده بودند گفت: «من فراری نیروی هوایی مصرم و از اسرائیل  
بهاشان بناهندگی میکنم».

کاپیتان محمود حلمی ۲۹ ساله بانجام کاری مهم و خاطره انگیز توفیق  
آمده بود او که سرب می پرواز بود صبح روز ۱۷ ژانویه پس از پرکردن مخزن  
بنزین به بهانه یک پرواز آزمایشی از فرودگاه نظامی «بی بی» در مصر  
از نانان سوئز پرواز درآمد. او برای فرود در نخستین فرودگاه نظامی  
اسرائیل سر راه خود از صحرای سینا عبور کرد. چند هواپیمای نظامی از نوع  
ف-۱۵ به شکار او پرداختند، ولی او موفق به فرار از دست آنها و ورود به مرز  
اسرائیل شد. تمام این عملیات یکساعت و پانزده دقیقه طول کشید. میتوان  
تصور کرد که از نخستین فراری هواپیمائی مصر چه پذیرائی شایانی از طرف فرمانده  
نیروی هوایی اسرائیل بعمل آمد.

کاپیتان محمود حلمی به افسران پایگاه و روزنامه نگاران و نمایندگان  
مطبوعات خارجی که بدین مناسبت گرد آمده بودند، توضیح داد که بعلل سیاسی  
و ملاحظات اخلاقی از مصر فرار کرده است. او هفته‌هایتمادی در حملات هوایی  
مصر به دهکده‌های یمن که در چهار چوب جنگ مصر علیه حکومت سلطنتی این  
کشور انجام میشد شرکت کرده و پس از آنکه مجبور شده بود بمب‌های سمی در  
این دهکده‌ها بکار برد، تصمیم به فرار گرفته بود. حلمی همچنین گفت  
انتخاب واحد او برای انجام حملات مجدد به یمن موجب اجرای تصمیم فرار او  
سازگار شده است.

فرار سروان حلمی با هواپیما و بیانات او در برابر نمایندگان مطبوعات  
بن‌المللی در اسرائیل، از نظر روانی و اخلاقی برای مصر شکست بزرگی بود، از  
منه این موضوع را آشکار و مسلم میساخت که ناصر هنوز سرگرم توطئه برای  
قراری یک رژیم انقلابی در یک کشور همسایه است. از طرف دیگر این فرار  
شانی از طرز فکر بعضی محافل افسری در ارتش مصر بود. مقامات مصری روز  
فرار کاپیتان حلمی سوگند خوردند که عواقب ناشی از این فرار را خشی کنند و در  
پس مورد عملی انتقامی انجام دهند. این عمل خیلی زود تر از آنچه که مصر بدان  
ماتر دید امیدوار بود انجام گردید و انتقامی وحشتناک گرفته شد.

محمود حلمی مدت شش ماه در اسرائیل بود. همکاران اسرائیلی او، از وی پذیرائی  
حبابانی کردند و چندین بار فرمانده کل نیروی هوایی اسرائیل ژنرال «عذراوی زمان»  
وی غذا صرف کرد. سروان محمود حلمی پس از این شش ماه خواستار مهاجرت

پنهانی به آرژانتین شد و از مقامات اسرائیل تقاضا کرد که در مورد ویزا با او کمک کنند. مقامات اسرائیلی مخالفتی نکردند و پس از تهیه اوراق آرژانتین لازم، کار شایسته‌ای نیز برای او در آرژانتین فراهم ساختند. این کار، خلبانی کشوری برای امور زراعی، در نزدیکیهای بوئنوس آیرس بود که ماهانه هزار دلار حقوق داشت و برای مرد مجردی مانند او کاملاً کفایت میکرد.

حلمی در ماه ژوئن ۱۹۶۴ اسرائیل را از راه هوآترک کرد، ولی علی‌رغم تذکرات متعدد سرویسهای مخفی اسرائیل، در این سفر مرتکب دو اشتباه غیرقابل جبران شد. از جمله بمحض ورود به فرودگاه پایتخت یک کشور اروپائی، با شتاب برای ارسال کارت پستی بعنوان مادرش که در قاهره زندگی میکرد، به سالن فرودگاه شتافت و با این عمل دور احتیاط سرویسهای مخفی مصر دریافتند که حلمی اسرائیل را ترک کرده است.

خطای دوم او مربوط به بعد از رسیدن به بوئنوس آیرس بود، او فردای روز ورود به این شهر و جای گرفتن در یک هتل، خود را به صرف یک غذای مطلوب شرقی، در یکی از رستورانهای عربی دعوت کرد. سپس بایک روسپی مصری الاصل آشنا شد و بجای عدم اعتماد با او، در جریان شب، اشتباه احمقانه اصلی خود را مرتکب شد و عیوب حقیقی و اسرار فرار خود را برای او افشا کرد. حلمی هرگز به هتلی که اثاته و اوراق هویتش در آن بود باز نگشت. چند روز بعد از این ماجرا، در آغاز ماه ژوئیه لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل برای ملاقات با ژنرال دوگل وارد پاریس شد. چند دقیقه پس از ورود او به سالن تشریفات مخصوص میهمانان عالیقدر، در فرودگاه اورلی، تلگرافی از طرف سرویسهای مخفی اسرائیل دریافت داشت که حاکی از خبر مفقود شدن حلمی بود. بی‌شک او بوسیله سرویسهای مخفی مصر در آرژانتین ربوده شده بود. لوی اشکول فوراً دستور داد در مورد اینکه آیا سرویسهای مأمور کار حلمی در اسرائیل دچار تصور و اشتباهی شده‌اند یا خیر، تحقیقات لازم بعمل آید.

نتیجه این تحقیقات که چندی بعد به نخست وزیر اسرائیل گزارش شد منفی بود. سرویسهای اسرائیل قصوری نکرده بودند و حلمی مسئول عواقب غمناک اشتباهات خویش بود. این گزارش همچنین از سرعت و دقت عمل سرویسهای مخفی مصر در این اقدام حکایت میکرد. حلمی در همان شب ملاقات با «میهماندار» مصری خود، بدست مأموران مصری گرفتار و در سفارت مصر در بوئنوس آیرس زندانی شد. عملیات «بازگشت به قاهره» نیز که هدف آن برگرداندن فراری به مصر بود، ده روز طول کشید. حلمی را بایک کشتی مصری که در یکی از بنادر آرژانتین پهلو گرفته بود، به اسکندریه بردند و دو ماه بعد میهمانان آگاه شدند که

از نگاه نظامی بجرم خیانت به کشور و فرار بخاک بیگانه محاکمه شده  
از حکومت در قاهره اعدام گردیده است .

دلایل آگاهی اسرائیل، از این حضور و فعالیت سرویسهای مخصوص  
در آفریقای جنوبی، در مورد اعزام « الی کهن » باین کشور پیش بینی ها و احتیاط  
ها را در حد و درجه‌های برنامه سفر او و توقف کوتاهش در اروپا، دقت کامل بعمل  
آورد. سرانجام که همه چیز فراهم گردید و موقع سفر فرارسید کهن با همسر، دختر  
و خانواده اش، خدا حافظی کرد و با وعده تسریع در بازگشت از مسویرت خارج که  
بنا بر یک شرکت تجاری انجام میشد آنان را ترک گفت .

« الی کهن » برخلاف شیوه‌های جیمزباندی، در یک کامیون کوچک  
با لباس متعلق به سرویسهای مخفی، که راننده اش جوانی بنام « ژیدئون »  
در فرودگاه لیدارفت. وقتی از گمرک عبور کرد و به هواپیمائی متعلق به  
کنت « ال-آل » سوار شد، یک چمدان کهنه کوچک، گذرنامه‌ای که  
نام خودش صادر شده بود و پاکتی محتوی بانصددلار که ژیدئون با و تحویل  
داد، بیشتر نداشت. کهن با آسوش درویش سیدانست که به محض ورود به  
فریخ باید با اتوبوسی که در مسیر فرودگاه و ایستگاه شهری شرکت هواپیمائی  
بوت و آمد داشت خود را باین ایستگاه برساند و از آنجا به بعد مسویری که نه  
نامش را میدانست و نه قیافه اش را دیده بود ترتیب بقیه کار را خواهد داد.

این برنامه عینا جراشد و کهن پس از زیاده شدن از هواپیما خود را با  
اتوبوس به ایستگاه یاد شده که در برابر « بن هوف اشتراس » در زوریخ قرار  
داشت رسانید. در آنجا عاقل مردی که زبان عبری را با لهجه آلمانی صحبت  
میکرد خود را با و معرفی کرد: « اسم من سالینجراست، اسرائیل سالینجر »  
، هنگام معرفی بالی دست داد؟ آنگاه کهن را با اتوبوس به هتلی در  
دیکی دریاچه زوریخ هدایت کرد. الی سه روز در زوریخ اقامت داشت  
و هر روز چندین ساعت سالینجر را می دید. این شخص که « آنتن » دائمی  
سرویسهای مخفی اسرائیل در اروپا بشمار میرفت و تحت پوشش مستحکم مدیریت  
یک شرکت صادرات واردات فعالیت میکرد وظیفه داشت که درباره امور تجاری  
تعلیمات لازم را به کهن بدهد.

کهن - تعبس دویونسی آیرس در رأس یک شرکت حمل و نقل دریائی  
و هوائی قرار میگرفت که نماینده آن در اروپا و بخصوص در زوریخ همین سالینجر  
بود. بنابراین لازم بود کهن حداقل بطور نظری از « فوت و فن » امور مربوط باین  
چنین شرکتی و بخصوص اصطلاحاتی که در این رشته بکار میرفت آگاهی

داشته باشد. سالینجر دسته چک یکی از بانکهای زوریخ را که در آن حسابی بنام کمال امین تعبیس گشوده بود به کهن داد و گفت که همه بازرگانان امریکای جنوبی در بانک سوئیس حساب دارند.

روز سوم و روز آخر اقامت کهن در زوریخ، وی با سالینجر به مغازه‌های مخصوص مردان در «ین هوف اشتراس» رفت و چند دست لباس که علامت سوئیس داشت، یک دو جین دستمال، چند کراوات، یک پالتو و دو جفت کفش خریداری کرد. آنگاه تمام مدارک مربوط به هویت اسرائیلی و لباسهای پیشین خود را به سالینجر داد تا هیچگونه نشانه‌ای از کشور اصلیش اسرائیل نزد خود نداشته باشد. با در دست داشتن گذرنامه امریکای جنوبی بنام تعبیس و بلیط هواپیما به مقصد بوئنوس - آیرس، وسایلی را که در زوریخ خریده بود در چمدان گذاشت و پس از دریافت شماره یک صندوق پستی از سالینجر که بتواند از طریق آن با نادیا مکاتبه کند، راه فرودگاه را در پیش گرفت.

الی کهن که در پایان سه روز اقامت در زوریخ، رسماً به «کمال امین تعبیس» مبدل شده بود، با عواپیمائی که قصد پاریس داشت بدانجا رفت و بدنبال یک توقف چند ساعته در فرودگاه اورلی، بی آنکه با کسی تماس بگیرد بالاخره بسوی آرژانتین پرواز کرد.

چند ماه بعد، برای درویش حکایت کرد که تقریباً در همه طول راه قادر نبوده است جز به قضیه آیشمن به مساله دیگری بیاندیشد. الی کهن که - هنگام ربوده شدن آیشمن بخدمت سرویس مخفی اسرائیل در آبدچنان اعتماد رؤسای خود را جلب کرده بود که کسی قبل از ترك تل آویو او را به اجتماع چندتن از منتخبان سرویس دعوت کردند. در این اجتماع الی بوسیله عاملین اصلی، در جریان صحیح و جزئیات عملیات مربوط به ربودن آیشمن که چندی پیش انجام شده بود قرار گرفت. جزئیاتی که هنوز ناشناخته مانده و تا آن موقع بسته گریخته اطلاعات تقریباً ناقص و نادرستی درباره آن از منابع مختلف انتشار یافته بود.

الی هنگامیکه از سواحل آرژانتین بسوی بوئنوس - آیرس در پرواز بود. جزئیات این عملیات را در ذهن خود مرور میکرد. او می‌اندیشید که هم اکنون در مسیر مخالف آیشمن که ناآگاهانه آن را طی کرده بود، پرواز میکند. زیرا جلاد نازی را در خواب، در حالیکه سئوران اسرائیلی در هواپیمای شرکت (ال-آل) اطرافش را گرفته بودند از بوئنوس - آیرس به لید ابردند.

کهن در این باره به درویش گفت که: «داستان ربودن آیشمن درمن جرات و شجاعت آفرید. با آگاهی از این عملیات آسوختم که سرویسهای ما قادر به کسب موفقیت در کارهای مهم هستند و هنگامیکه برخلاف مسیر حرکت آیشمن

روار ... کردم در این زمینه اطمینان کامل یافتم». الی باتوجه باین تحلیلات در ... بوئنوس آیرس ، نگاهی به هواپیماهای روی باندا فکندو کوشید پرواز ... (ال - آل) را که در محل خلبانان آن بسته قیمتی سرویس مخفی اسرائیل ... حمل میشد در ذهن خود مجسم کند .

فرود آمدن در بوئنوس آیرس ، بازدید گذرنامه و تشریفات گمرکی ... هیچ پیش آمدی انجام شد. در حالیکه چمدان کوچکش را در دست داشت ... خود را بعنوان «کمال امین تعبس» ارائه کرد. آنوقت از ترده های فرودگاه ... کرد و دفتر اطلاعات جهانگردی رفت و به تقاضای اوشانی مهمانخانه ای را در ... اختیارش گذاردند . هیچکس در فرودگاه منتظر او نبود ، تا کسی او را ... هتل متوسطی بنام « نوئو دل خولیو » واقع در خیابان مرکزی ... (خیابان ۹ ژوئیه) پیاده کرد و او اتانی با حمام برای یک اقامت ... هفت روزه گرفت .

هنگامی که وارد هتل شد غروب یکی از روزهای اوایل فوریه ۱۹۶۰ بود و ... مجلی که بوسیله پرزیدنت «پرون» به تقلید از شانزده لیزه پاریس بنا شده ، از ... جیمعت سیاهی میزد و در عین حال صدها چراغ رنگین نئون در آن روشنائی ... پراکند . کمال امین تعبس نخستین گردش پیاده خود را در حالیکه سعی میکرد ... این شهر بزرگ رخنه کند آغاز کرد. او ساموریت داشت در این شهر یک ... خیالی رازنده کند و راهی را که سرانجام ویرابه سوریه خواهد رسانید پیاپی .

فردای روزی که به بوئنوس آیرس میرسید ، باید در کافه کورنتیاس در خیابان « نوئو دل خولیو » باشد . سالینجر بلحاظ رعایت احتیاط ، تاکید کرده بود که هر چند این تماس بسیار ضروری است اما زمان آن باید حتی الامکان کوتاه باشد و کمال جدیت بعمل آید تا سرویسهای مصری و سوری از آن بوئی نبرند .

کهن که در بوئنوس آیرس نیز ، مانند زوربخ نیدانست با چه کسی تماس خواهد گرفت کمی قبل از ساعت ۱۱ به کافه کورنتیاس رفت . چند لحظه بعد از نشستن پشت میز سفارش مشروب ، مرد تقریباً ۶۰ ساله ای که موهای سفید و زبیدی پکلمستی داشت ، با او نزدیک شد و پس از معرفی خود بنام «آبراهام» دستش را فشرده . ابراهام نیز مانند سالینجر در سوئیس توانسته بود به کمک عکمی که سرویسهای تل آویو برایش فرستاده بودند کهن - تعبس را بشناسد .

مذاکرات آنها بسیار مختصر و بیزبان اسپانیولی انجام شد . مشتریان فراوان این کافه بزرگ نیدانستند که پیش چشم آنان ، بزرگترین عملیات جاسوسی قرن آغاز میشد . پس از دو بدل کردن تعارفات معمول ، ابراهام روزنامه ای به



کهن تسلیم کرد که بادت درحاشیه آن یک نشانی نوشته شده بود و توضیح داد که برای اجاره یک آپارتمان سیله مجلل، باید باین نشانی مراجعه کند. ابراهام آنگاه به کهن گفت که لهجه اسپانیولی او بدست ویرای فراگرفتن چند درس، نشانی یک معلم زبان اسپانیولی را با او گفت. آندو توافق کردند که بعضی اوقات بمدت خیلی کم، همدیگر را به بینند و ابراهام برای استفاده در مواقع بسیار ضروری شماره تلفنی به کهن داد.

کهن در همانجا یک نشانی و یک شماره تلفن دیگر را هم حفظ کرد: آدرس و شماره تلفن دفتر حمل و نقل دریائی و هوائی «خودش». ابراهام بعنوان توضیح گفت: «در این مکان همیشه شخصی خواهد بود که به تلفن ها و پرسشها جواب دهد و گواهی کند که آقای تعبس صاحب و مدیر کل این دفتر است» و سپس وعده کرد که فردا کارت ویزیت و کاغذ و پاکت با سر کاغذیهای دفتر را فراهم کند. ابراهام میدانست که تا سه ماه دیگر باید برای کهن یک گذرنامه آرژانتین با عنوان تعبس تهیه کند. وی در همین ملاقات ورقه کوچکی در اختیار کهن گذاشت که در آن صورتی از شخصیت های عرب مقیم بوئنوس - آیرس و نشانی آنان و همچنین راغنائیهای لازم درباره باشگاه اسلامی پایتخت آرژانتین، رستورانهای عربی و محل هائی که مهاجران سوری و لبنانی ترجیح میدهند یگدیگر را در آنجا ملاقات کنند، قید شده بود.

ابراهام در پایان ملاقات به کهن گفت: «هرچه زودتر با این مراکز تماس بگیر، تو معرفی نامه هائی برای دمشق بدست خواهی آورد». سپس دست الی را فشرد و میز او را ترک کرد. اما مثل آنکه چیزی بخاطر آورده باشد برگشت تا نزدیک گوش «الی» خم شد و به عبیری گفت «Dehatslaha» باسید موفقیت.

از همین تاریخ کهن با درایت خود و بیاری بخت به موفقیت های پی در پی نایل آمد و در همین ماه فوریه ۱۹۶۱ با شخص سهمی آشنا شد که ندانسته راه دمشق را بروی او میگذرد. کهن سابق، تعبس فعلی از همان نخستین هفته اقامتش در بوئنوس - آیرس در ردیف اشخاص شناخته شده ای در آمد که سرتب به «باشگاه اسلامی» رفت و آمد میکرد. او هر روز ساعتها وقت خود را صرف خواندن روزنامه های قاهره و دمشق میکرد که در اختیار یازدید کنندگان از این باشگاه میگذاشتند. سرانجام بسانی با هویت کمال امین تعبس، عضویت این باشگاه پذیرفته شد. آنوقت در باشگاه سر صحبت با مهاجران جوان لبنانی و سوری را بزبان عربی میگشود و با آنان به بازی «شش ویش» تخته نرد که بصورت یک بازی ملی در مسالک عربی در آمده است می پرداخت. ضمناً مطابق معمول بوئنوس آیرس، دیر وقت شب، با

۱۰. در خصوص اعضای جوان باشگاه شام صرف می‌کرد و گرچه خیلی کم صحبت می‌کرد، اما حسنه و کریخته مطالبی از زندگی معمول خویش برای آنان بازیگفت.

لهن می‌گوشید در میان همه چیز، این مطلب را با آنان بفهماند که از طریق این راه می‌توان به مایه مختصری جمع‌آوری کرده و گراسی‌ترین آرزویش این است که در این راه سهم‌فعالی در زندگی اجتماعی برعهده‌گیرد. آنگاه تا نیمه‌های شب با او مسائل و مشکلات گریبانگیر سوریه با آنان به بحث سپرداخت.

روزی بر سر میز تخته نرد تعبس سرد پنجاه ماله محترمی نشسته بود که عبدالله لطیف الهشام « نام داشت و در محافل عرب آرزاتین از شهرت و نفوذ آرزاتین برخوردار بود. وی که سری طاس، قدی کوتاه، شکمی چاق اما سیبل-مانی زیبا داشت، سر دیر بسیار فعال‌مهمترین نامه هفتگی عربی زبان بوئنوس - آیرس بنام «العالم العربی» (جهان عرب) بود. تعبس بار دومی که به باشگاه آمد او را دید، ولی برای آشنائی با او منتظر فرصت مناسبی شد. بازی تخته نرد این فرصت فوق‌العاده را پیش آورد. تعبس هنگام چیدن مهره‌ها درباره‌ی اوضاع سیاسی سوریه با الهشام بیک بحث طولانی نشست و ضمن آن پس از اشاره به شکمی از زندگی خارج از کشور و احساس درد غربت، بنحوی که سخنانش چهار عادی تلقی میشد گفت: «در نظر دارم در آینده نزدیک به دمشق بروم». الهشام با مسرت خاطر به گفته‌های تعبس جوان گوش میداد؛ از او دعوت کرد، رای ادامه بحثی که داشتند بدفتر روزنامه اش مراجعه کند. تعبس دعوت او را گرمی پذیرفت و برای ۲۳ فوریه ۱۹۶۱ قرار ملاقات گذاشته شد.

این تاریخ بنحو آشکاری نشانه موفقیت اقدامات کهن و نمودار سرعت راه پایی او به محافل بوئنوس - آیرس است. هنوز دو هفته از ورود کهن به آرزاتین، این کشور بیگانه با محیط کاملاً جدید و نا آشنایش نگذشته بود که وی خود را در یک صندلی راحتی، مقابل سر دیر کل هفته نامه عربی بوئنوس - آیرس، نشسته دید. گفت و گوئی که بیش از دو ساعت طول کشید. مدتی یک رشته ملاقاتهای دیگر بین الهشام و تعبس شد. روزنامه نگار سئوالات کوتاهی درباره زندگی و خانواده «جوان عرب» کرد که تعبس در پاسخ داستان تمام نشدنی مربوط به دوران جوانیش در اسکندریه، مهاجرت خانواده اش و کارهای ارزگانی خود در پایتخت آرزاتین را برای او بازگفت.

تعبس از سخنان کلاه الهشام فهمید که به تجدید حیات حزب «بعث» در اختیار گرفتن زمام دولت سوریه بوسیله این حزب علاقمند است و با اینکه نوعی همکاری سوریه و مصر اعتقاد دارد، با اداره سوریه بصورت جزئی از مصر و دخالت ناصر در امور اداری سوریه مخالف است. وی با توجه به طرز فکر

الهشام و سخنان پیش آمده گفت : « من از هم اکنون آماده حرکت به سوریه برای ادای وظیفه خود در زمینه کوششهای ملی هستم ، ولی میترسم بخوبی از من استقبال نشود . من در دمشق کسی را نمی‌شناسم و از اینکه ممکن است و قتم تلف شده و حسن نیت من بی نتیجه بماند ، واهمه دارم . »

الهشام پاسخ داد : « روزی که تصمیم قطعی رفتن به دمشق را گرفتید ، حتماً بمن مراجعه کنید ، از نتیجه سفر نگرانی نداشته باشید زیرا من شما را به همه دوستانم معرفی خواهم کرد . پیش از رفتن نیز هر وقت مسایل بودید بدیدن من بیایید . من از شما خوشم بیاید و شما را دوست خود میدانم . در پایان این ملاقات ، الهشام برای ارسال هفته نامه «العالم العربی» بعنوان تعبس نشانی او را خواست و تعبس آدرس آپارتمانی را که اجاره کرده بود : کوچه تا کوآرا شماره ۱۴۸۵ و همچنین یک کارت ویزیت حاوی نام و نشان شرکت حمل و نقل خود را باو داد .

کهن احساس کرد که اطمینان روزنامه نویس عرب رایش از آنچه که پیش بینی کرده بود جلب کرده است دلیل بارز و محسوس این جلب اعتماد چهار سال بعد ، هنگام محکومیت الی کهن در دمشق معلوم شد . در آنوقت عبدالله لطیف الهشام طی نامه سرگشاده ای برای مهمترین روزنامه های عربی خاورمیانه «العیات» که در بیروت چاپ میشود ، از خود در برابر اتهاماتی که در دمشق بر او وارد کرده بودند دفاع کرد . او را متهم کرده بودند که کمک های باارزشی به جاسوس اسرائیلی کرده است و الهشام در نامه خود توضیح داده بود که : « روزی ، جوان تقریباً سی ساله ای که پوست شفاف و بوهای سیاه داشت بدیدن من آمد و پس از معرفی خود بعنوان کمال امین تعبس بر ایم تعریف کرد که جوانیش را در مصر گذرانیده و از آن پس ، من اغلب او را در میهمانیهای سفارتخانه های مالک عربی و باشگاه اسلامی در بوئنوس آیرس که جوانان عرب بدانها رفت و آمد داشتند مشاهده کرده بودم چندین بار با هم گفتگو داشتیم ، او خیلی کم حرف بود و جوانی جدی و متفکر بنظر میرسید که نسبت به مسائل جهان عرب علاقه مفراطی دارد . او از من خواست که روزنامه های عربی را پس از خواندن باو بدهم و یک روز بمن گفت که بسوریه باز خواهد گشت . این صحیح است که من پس از اطلاع از این امر ، چند سفر شناسنامه در اختیارش گذاشتم ولی من او را برای جاسوسی نبود اسرائیل نفرستادم ، بلکه این دوستان شخصی او ، سر کنسولهای کشورهای عربی بودند که با دادن ویزا امکان ورود او را به دمشق فراهم کردند اگر او توانست با گرفتن این ویزا او آمدن به دمشق ، چند سال با عملیاتش سرویسهای مخفی عرب را همراه کند ، گناهی منوجه همین گروه است ، زیرا گفت وگوهای معمولی و بامن ، راهی بسنجیص هویت اصلی او ندانتم . »

نام خود نیز تا موقعیکه این نامه پسال ۱۹۶۵ در روزنامه الحیات  
 منتشر شد، نمیدانست که بهنگام ملاقاتهایش با الهشام تاچه حد  
 با او توفیق یافته و از عهده اجرای نقش کمال اسین تعبس برآمده  
 بود. میدانست که نماینده محلی او «آبراهام» با دقت کامل به  
 تمام مسائل مهم و حیاتی «پوشش» توجه دارد و تمام مدارك لازم را برای  
 تحقق احتمالی، در باره هویت تعبس، گذشته و خانواده و آشنایان  
 فراهم آورده است. کهن در هر یک از اقدامات خود «اثر مفید» بازوهای  
 ابراهام را سیدبد و این احساس که از او حمایت میشود، کمک  
 به مضاعف شدن فعالیتش بود. ابراهام پول مورد نیاز کهن را که با  
 نوع زندگی سطح بالا و شخصیت معمول او مبلغ قابل توجهی بود -  
 در اختیارش میگذاشت. در این مورد لازم بیاد آوری است که الی همواره  
 محدود و کوچکی داشت که مشکلاتی از نظر مالی برای سرویسهای تل-  
 ابه ایجاد نمی کرد و مخارج او اغلب کمتر از بودجه ای میشد که در اختیار  
 او بود.

در واقع عبدالله لطیف الهشام در نامه ۱۹۶۵ خود به روزنامه الحیات،  
 در مورد الی کهن، چیزی علاوه بر واقعیت ننوشته بود. با این وصف که الی  
 «سازش با سردبیر هفته نامه «العالم العربی» در بوئنوس - آیرس اکتفا کرده  
 طرف چند هفته موفق شده بود میهمان همیشگی اکثر پذیرانیهای سیاسی و  
 مانیهای سفارتخانه های عربی در پایتخت آرژانتین شود. او در تمام تظاهرات  
 اجتماعات عربی نیز که از طرف «باشگاه اسلامی» بر پا میشد شرکت داشت و  
 نام میهمانیهای «کوکتیل» سفارتخانه های سوریه - مصر و لبنان، میشد با  
 او مورد کرد. در این چند هفته او بشکل یک عنصر غیر فعال ولی دائمی  
 در قبیل اجتماعات نیمه اجتساعی و نیمه سیاسی درآمده بود و چند صد نفری  
 که در بیشتر پذیرانیهای دیپلماتیک در بوئنوس - آیرس و حتی واشنگتن یا  
 ریس پخش میخورند، عادت کرده بودند که الی را در این قبیل مجامع  
 ببینند.

این البته کار قوف انعامه ای نیست و تمام کسانی که باین محافل  
 دعوتی دارند میدانند که هیچ چیز آسانتر از راه یافتن و معتاد شدن بدین  
 محاسن خوشگذرانی نیست. کافی است انسان بخواهد و بقدر کافی خونسردی  
 طرح دهد، تا بتواند بموقع در محل مورد نظر حضور یابد و بعد از آن دیگر  
 بدعوتین و میهمانداران خود بخود بدیدن و عادت می کنند، بدون اینکه هرگز  
 در باره هویت نا غلت حضورش از خود پرستی بکنند. اما در مورد کهن  
 مورد در اینگونه مجامع و سفارتخانه های ممالک عربی در بوئنوس - آیرس

تأخدی با یک اقدام معمولی مشابه فرق داشت، زیرا لازم بود او بعنوان کمال امین تعبیس، بموازات ادامه ارتباط خود با این محافل، رفت و آمد به محفلهای خصوصی و شخصی را نیز تا وقتی که منظور اصلی حاصل نشده ادامه دهد. در کوران همین رفت و آمدها و ایجاد ارتباطها بود که روزی در سفارت سوریه به شخصی بر خورد که چهار سال دیگر تصمیم باعدام کهن گرفت: ژنرال امین حافظ.

ژنرال مرد خوش قیافه و خوش اندامی بود که همیشه دسته‌ای ازموهای خاکستربش روی پیشانی، ریخته بود. حالتی نظیر مردم اسریکای جنوبی داشت و در آن زمان در سفارت سوریه در بوئنوس - آیرس با عنوان وابسته نظامسی فعالیت میکرد.

عبدالله الهشام، تعبیس را در یکی از میهمانیهای سفارت سوریه به ژنرال امین حافظ معرفی کرد. وابسته نظامسی که لباس فرم مخصوص جشن بر تن داشت با الهشام و تعبیس یک گفت و گوی مفصل را آغاز کرد.

حافظ با اطمینان زیاد از آینده حزب بعث که وی عضو آن بود، سخن گفت و ضمن آن تأکید کرد که: «حزب بعث، تنها حزب سوریه است که قدرت بازگرداندن جلال و شکوه گذشته به کشور را دارد. من در پایان امسال که مأموریتم در آرژانتین پایان میرسد، بمحض بازگشت به سوریه در داخل حزب باورسیاسی خواهم پرداخت». بدیهی است افسر خوش پوش غنوزنی- دانست که مدتی دیگر حزب بعث او را به بالاترین مقام موجود کشورش یعنی «رئاست جمهوری» ارتقاء خواهد داد. تعبیس که با دقت به سخنان حافظ گوش میکرد در یک جمله کوتاه گفت: «تیمسار اگر من نیز در دمشق بودم مانند شما عمل میکردم». حافظ در پاسخ با لحنی که گوئی دستوری صادر میکند گفت: «چه چیز شما را از رفتن منع میکند، منتظر چه هستید؟ و بلافاصله از او روی گرداند تا با سایر میهمانان به تعارف و گفت و گوی بپردازد.

اما کهن در گزارش بعدی خود به رؤسایش یاد آورد که ژنرال حافظ بیشک اشاره کوتاه او را بخاطر سپرده است، زیرا چند بار بادیدن الی خشمگین پرسیده بود که: «خوب، این حرکت به سوریه پس چه وقت انجام میشود؟» الی کهن بندرت و هر بار در اختفای کامل و در نقطه‌ای غیر از محل سابق، با آبراهام رابط خود ملاقات میکرد و در این ملاقاتها او را در جریان جزئیات روابطش با محافل عربی که عرفته نسبت به هفته قبل توسعه می یافت میگذاشت. آبراهام نیز از اقدامات او ابراز سرت میکرد. سه ماه پس از ورود الی به آرژانتین و درست رأس موعده مقرر، آبراهام یک گذرنامه و یک

اسنامه آرژانتینی بنام کمال امین تعبیس به کهن داد و در ماه مه ۱۹۶۱ مسمات جدید تل آویورا بوی ابلاغ داشت . بموجب این تعلیمات لازم بود لهن بدوستانش اعلام کند که ، در نظر دارد، بزودی به کشورهای عربی سفر کند و تصمیم دارد ضمن این سفر به دمشق هم برود و درباره امکانات اقامت دائمی خویش در آنجا بررسی هائی بعمل آورد .

تعبیس این دستورها را بسرعت اجرا کرد . به آشنایانش سری زد تا «فارشنامه هائی را که وعده کرده بودند دریافت کند . روز ۱۳ ماه مه ۱۹۶۱ در دفتر کار عبدالله الهشام حضور یافت و ضمن اعلام تصمیم خود به سفر از وی حواست که سفارشنامه های وعده شده را در اختیارش بگذارد . الهشام از این خبر شادمان شد و ابتداء در نامه ای که برای فرزندش در دمشق نوشته بود چند کلمه به معرفی کمال تعبیس پرداخت . آنگاه سفارشنامه جداگانه ای نیز بعنوان همین فرزند که «کمال الهشام» نام داشت نوشت و علاوه بر آن سه نامه دیگر تسلیم الی کهن کرد که اولی بعنوان «نبیب حارب» دوست بازرگان و شهور الهشام در دمشق ، دومی بعنوان پسر عموی الهشام در اسکندریه و سومی نام یکی از بانکداران مشهور بیروت بود .

بدین ترتیب تعبیس تعداد زیادی نامه از دوستان خود در یوننوس - ایرس که اغلب برای اقوامشان در لبنان و سوریه نوشته شده بود دریافت کرد و همه گفت قصد دارد به تمام کشورهای عربی سفر کند و چندی نیز در اروپا خواهد بود .

او بدون اشکال یک ویزای مصر از سفارت جمهوری متحده عرب در یوننوس - ایرس گرفت و کنسولگری لبنان نیز با ویزای ششماهه او موافقت کرد . کهن اینک برای آغاز سفری که مقصد نهائی آن دمشق بود آمادگی کامل داشت . از نخستین روز ورودش به آرژانتین شش ماه میگذشت و شخصیت فعلی تعبیس اکنون در او کاملاً ایجاد شده و رشد یافته بود .

در پایان ماه اوت ۱۹۶۱ الی کهن با هواپیما از یوننوس - ایرس به زوریخ پرواز کرد و این بار بی وقفه از لندن گذشت . به تبعیت از تعبیمات براهام در زوریخ فقط مدت زمانی که برای تمویض هواپیما لازم بود توقف کرد . آنگاه سوار هواپیمائی به مقصد سوئیخ شد . الی در سوئیخ هنگام خروج از سمت کنترل گذرنامه ها و گمرگ فرودگاه ، با یک آشنای قدیم برخورد کرد . اسرائیل سالینجر «آتن» سرویسهای مخفی اسرائیل در اروپا . در تمام مدتی که کهن در آرژانتین بسر میبرد ، سالینجر با نهایت وفاداری نامه های او را که عنوان یک صندوق پستی ناشناس در زوریخ فرستاده میشد ، برای همسرش نادیا

باسرائیل میفرستاد و سعی داشت هر بار این نامه ها را از یکی از شهرهای مختلف اروپا پست کند . نامه های کهن به همسرش کوتاه و حاکی از خبر سلامت و فعالیت و « کارهایش » در اروپا بود .

در غیاب الی حقوق وی از طرف یک شرکت تخیلی تجاری برای ردگم کردن بیشتر ، به همسرش پرداخت میشد . سالیان جزئیات مأموریت الی کهن در آرژانتین را از زبان خودش شنید و کهن چند بار تأکید کرد که احساس میکند از هر لحاظ آماده، عزیمت به دمشق و انجام مأموریت خویش است، اما او پس از شنیدن این اظهارات آخرین دستور تل آویو را باطلاعش رسانید : « کهن تا چند ماه دیگر به دمشق نخواهد رفت . در حال حاضر در تل - آویو برای دادن تعلیمات جدید در انتظار او هستند » .

کهن اوراق مربوط به هویت تعبسی - سفارشنامه هائی را که می بایست به پایتخت های ممالک عرب برساند و جامه دان محتوی لباسهای خود یعنی « تعبسی » را که در آرژانتین می پوشید به سالیانجر داد و اوراق هویت اسرائیلی و لباسهای قدیم خویش را که قبل از عزیمت به آرژانتین در زوریخ به او سپرده بود باز پس گرفت . چند ساعت بیکاری او پس از این ملاقات صرف خرید هدایائی برای زنتش ، دختر کوچک و خانواده اش شد و عاقبت هواپیمائی که مقصد تل آویو داشت او را از مونیخ دور کرد .

هنگام پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه لیدا ، ژیدنون راننده را که هنگام عزیمت او به آرژانتین به فرودگاهش رسانید، در انتظار خوددید و او بی - آنکه پرسشی بکند الی را به خانه اش در بیت - یام هدایت کرد . الی کهن - همانطور که غیر مترقبه از خانواده اش دور شده بود ، ناگهان بجمع آنان بازگشت و در همین زمان بود که به دختر کوچکش صوفی یاد داد که او را مانند عربها « ابا » یعنی « بابا » یا پدر بنامد .

کهن بی آنکه درباره اقامتش در امریکای جنوبی کمترین سخنی بگوید ، برای سایر اعضای خانواده اش در باره اروپا صحبت کرد و درویش در این نخستین هفته سپتامبر که الی بین خانواده اش بود بسر وقت او رفت .

## استراحت در اسرائیل و عزیمت قطعی

«الی کهن» میدانست که دوره استراحتش در بهتدیم کوتاه است و باید بزودی به کار جاسوسی خود بازگردد. درویش «بی تسهاک» که عنوان سری رسمی او را داشت یک هفته پس از ورود با اسرائیل، به تعطیلات آرامش در میان خانواده، پایان داد و روزی او را به صرف ناهار در یک رستوران یا فاسوسوم به «شه زانت» که کبابهای معروفی داشت دعوت کرد. دو نفری روبروی هم در تراس رستوران که روبه بندر قدیم داشت نشستند و در یک گفتگوی باروج غوطه ور شدند. آندو در آن هنگام درست به پدر و پسر شبیه بودند که سرگرم گفت و گو و محل و فصل مسائل خانوادگی هستند. در واقع نیز درویش خیلی پدرا نه به گزارش فعالیت های شاگردش در امریکای جنوبی گوش میداد.

درویش بالبخند به وی گفت: مکالمه تو لهجه واکسان اسپانیولی پیدا کرده و حتی به عبری که سخن میگوئی، این لهجه کاملاً پیدا است. انی بشوخی جواب داد: «صبر کن عبری حرف زدن سراپا شنوی، کهن در پایان گزارش فعالیت های آرژانتین خود گفت که بوئنوس آیرس عربی را جز با آکسان اسپانیولی طور دیگری حرف نمیزنند و همچنین گفت که بعقیده او، وی به تعداد کافی توجیه برای تسهیل انجام وظایفش در دمشق گردآوری کرده و افزود: «من احساس میکنم که قادرم مراحل مختلف مأموریت را در دمشق بصبر طی کرده خود را وارد محافل رهبری آنجا کنم...»!

درویش دز گزارش خود در این زمینه یادداشت کرده بود که کهن یک اطمینان ماری و یک اعتماد به نفس کامل از خود نشان میدهد. دیگر رؤسای سرویسهای



مخفی تل آویونیز که طی اقامت الی در اسرائیل در سپتامبر ۱۹۶۱ با او گفتگو داشتند همین نظر را ابراز میکردند و این امر یقیناً مثبت و تشویق کننده بود، اما اگر از نظر دیگر بدان نگاه کنیم متوجه خواهیم شد که اطمینان و اعتماد بیش از حد یک مأمور مخفی بخود، ممکن است از ارباعمال مخاطره آمیز و ادا رد و این البته کار غیر مجازی است. بهر حال تصمیم گرفته شد که کهن قبل از عزیمت به محل مأموریت خویش، برای آخرین بار تحت تمرین قرار گیرد و برای خنثی کردن توعم دوستان عرب او در پوئنوس-آیرس تعداد زیادی کارت پستال از چند پایتخت عربی بعنوان آنان ارسال گردید. کهن که از تأخیر در اعزام به مأموریت باطناً ملول بود به درویش میگفت من تصور نمی کردم راه دمشق اینقدر دراز باشد. این تأخیر برای مردن از خستگی و بیحوصلگی قبل از رسیدن بدانجا کفایت میکند.»

این گفته بعنوان اعتراض و یا بد خلقی بیان نمیشد، بلکه نموداری بود از صمیمیت و ناشکیبائی الی، درست مانند یک اسب جنگی که دود باروت و نزدیکی میدان جنگ را احساس کرده و برای ورود به معرکه نبرد شتاب به خرج میدهد.

با این وصف رؤسای او عقیده داشتند که الی باید آموزش بیشتری به بیند و بر اساس نتایج درخشان بدست آمده، از نخستین دوره مأموریتش در آرژانتین، طرح کاملی برای اقدامات بعدی او در سوریه تهیه و تنظیم گردد.

کهن یکبار دیگر به خانه کهنه درویش، در خیابان النبی تل آویو رفت. در آنجا به کمک یک کارشناس رادیو که از متخصصان سرویسهای مخفی در امور فرستنده های زیر زمینی بود بسرعت طرز کار کردن با دستگاهی را که در دمشق می بایست از آن استفاده کند، آموخت. پس از چند هفته کار کردن با این دستگاه توانست که در هر دقیقه ۰۴ تا ۰۵ کلمه مخابره کند و از نظر کارشناسان، این یک حدنصاب مطلوب در این نوع مخابرات بود. الی همچنین چند رمز مخبراتی و طریق کشف تلگرافهای رمز را فرا گرفت و حفظ کرد. نکته مهم در این دوره از آموزش الی، شناختن خصوصیات «ضربه های مخبراتی» کهن بوسیله سربس اسور رادیوئی او بود. در این مورد باید توضیح داد که ضربه اشخاص مختلف بر دستگاه مخبراتی با یکدیگر تفاوت دارد. عبارت دیگر کارشناسان فن میتوانند از طرز ضربه علامات مورد دستگاه فرستنده ای که از فاصله معین به مخبره مشغول است، مخبره کننده را، بی آنکه عدد رمز ارتباط را اعلا کرده باشد، باز شناسند. حال تعدادی از اهراتورهای رادیوئی عضو مرکز کشف رمز سرویسهای مخفی در تل آویو، از ماه سپتامبر ۱۹۶۱ موظف شدند که طرز کار و طرز مخابره مخصوص کهن را مطالعه کرده و آن را از سایر مخابرات تمرینی تشخیص دهند و هنگامیکه کهن در سوریه به فعالیت می-

پردازد برای دریافت مخابرات او بگوش باشند .

بخش عمده ای از کار الی در این اوقات، مطالعه و پرداختن به آموزش « کارهای روزمره » یک مأسور مخفی کلاسیک بود . این کارها البته با آنچه که هنگام خواندن بعضی رمانهای جاسوسی در خیال انسان مجسم میشود فرق دارد و در واقع مجموعه ای از فعالیتهای حمایت شده ای است که هیچ چیزهیجان انگیزی جز اسم « کارهای روزمره » ندارد ، مانند تهیه انواع مرکب های نامرئی با وسایل مختلف ، محل نصب نهانگاه ها در آپارتمان ، مخفی کردن وسایل سری در انواع مختلف لوازم منزل - حمل پنهانی سلاحهای شخصی ، مدارک و نامه ها یا میکروفیلیمهایی که در لباس دوخته میشود و یا در محفظه های خاص در بدن پنهان میگردد .

الی پس از آنکه یکبار دیگر با نمونه های کوچک شده، یا اصل سلاح های ارتش سوریه آشنا شد و به تمرین تیر اندازی با سلاح کمری و سلاحهای کوچک «شمايسر» Schmeisser آلمانی که در ارتش سوریه استفاده میشد؛ پرداخت و بکاربردن مواد منفجره رافراگرفت . تقریباً پس از هر تمرین تیراندازی درویش با او میگفت : « تو در دمشق حتی یک قطره خون نخواهی ریخت ، ولسی سوریه یک جمهوری از نوع جمهوریهای امریکای جنوبی است که در آن هر لحظه احتمال انقلاب میرود . بنابراین ممکن است برای دفاع از خود احتیاج به اسلحه داشته باشی . اما فقط در مواقع بسیار ضروری مجازی آن را بکار ببری . » کهن طی سه ماه آخری که در اسرائیل بسر برد، بموازات این آموزشها، از طریق گوش دادن به رادیو و شاعنده برنامه های تلویزیونی دمشق ، حوادث و وقایع سیاسی سوریه را بدقت تعقیب کرد و اگر در آنحال کسی پیشگوئی می کرد که روزی خود او بر پرده تلویزیون دمشق ظاهر خواهد شد، او را مسخره میکرد .

در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ ، اتفاق سیاسی مهمی در سوریه روی داد . اتحاد مصر و سوریه بهمان سرعتی که سه سال پیش تحقق یافته بود از هم پاشید و سوریه بارانلن حامیان مصری خود ، بار دیگر استقلال سیاسی و اقتصادی خود را بدست آورد . بدنبال این جریان شمرانه نظم در سوریه ، که به نقش دست دوم خود بعنوان «استان سوریه» در جمهوری متحده عربی پشت پا زده بود ، در نتیجه مبارزات خشن احزاب برای احراز قدرت ، از هم گسیخت و کشور به یکک میدان جنگ داخلی بدل شد . در این میان پیش بینی میشد کشوری که در عرض سیزده سال ، ۱۲ انقلاب و کودتای بی در پی بخود دیده است ، اینک دیگر برای مدتی مدید تحت تسلط حزب بعث که دوستان کهن در بوئنوس - آیرس طرفدار آن بودند ، در آید .

در روز جدائی مصر و سوریه ، الی کهن کارت پستال امضا شده‌ای بعنوان ژنرال حافظ به آرژانتین فرستاد که روی آن نوشته شده بود : «زنده باد بعث » ، و بدیهی است که این کارت پستال از زوربخ پست شد . کهن از جرئیات وقایع سوریه بدنبال این جدائی اطلاع داشت و از مطالعه پرونده سری که در این مورد بسرعت آماده شده بود ، دانست که شخصیت‌های سطح بالای کودتا ، ضد ناصری هستند . تجسم وضع آینده سوریه در این احوال ، برای رؤسای کهن و خود او کار مشکلی بود زیرا هر نوع تحولی در وضع این کشور که حوادث سیاسی غیر قابل تجزیه و تحلیل داشت ، غیر ممکن بینمود . در این مورد اعضای سرویس‌های سری تل آویو ضرب‌المثل خوبی دارند که هنگام مذاکره و بحث بارها از آن یاد می‌کنند : « در سوریه همیشه قدرت از آن کسی است که صبح زود تر از مخالفین از خواب بر خاسته و با یک حمله ایستگاه رادیو را اشغال کند » .

صاحب واقعی سوریه و مسبب اصلی کودتای ضد ناصری یک سرهنگ هوئی سوریه بنام «عبدالکریم نهلاوی» بود . این شخص با اینکه آجودان لشگری مارشال «عاصم» و خدمتگزار ناصر بود و سمت استانداری «استان سوریه» را داشت از مدتها پیش طرح آزاد ساختن سوریه ، از قید تعهداتش در قبال مصر را فراهم میکرد . ظاهراً صدای شکوه و شکایت ناراضی ها از کشاورزان گرفته تا سرمایه داران ، از دست اندازیهای ناصر در امور سوریه چندان بلند بود که بگوش سرهنگ وفادار ناصر نیز رسیده بود . کشاورزان و پیشه‌وران سوری ، مصر را مستعمر کشور خود که از لحاظ طبیعی غنی تر از کشور مصر بود میگردند و افسران ارتش سوریه نیز از اینکه فرماندهان مصری در رأس واحدهای آنان قرار میگرفت ناراضی بودند . علل دیگری نیز در ناراضی کلی سوریها از مصر مؤثر بود ، از جمله اینکه تشکیلات مربوط به سیگهای v که سوریه از شوروی دریافت کرده بود با آموزشگاه هوئی آن به مصر انتقال یافته بود . در رأس ادارات کشور نیز مصریها قرار داشتند و دست حزب جوان بعث که بوسیله عده‌ای از افسران جوان اداره میشد از همه جا کوتاه شده بود .

حزب بعث را که دکترین سیاسی و اقتصادی‌اش ، آمیزه‌ای از فرضیات سومیالیستی است ولی در عمل رنگ‌دمنیونالیستی گرفته است ، در واقع میتوان تنها حزب بان عربی بشمار آورد که دارای برنامه صحیح و تشکیلات منظم است و شهرت و جانبداری دسته « جوانان ترك» ارتش سوریه از آن بی سبب نبود ، این گروه از نقشه‌های ناصر درباره استان سوریه ناراضی بود و به همین علت با جبار فعالیت آن به هیچ رسیده و صدایش خفه شده بود .

بهرترینیب بیداری « حزب بعث » بهنگام کودتای ۲۸ سپتامبر با سرودها  
 . مجال همراه بود. سحرگاه این روز، فرماندار مصری سوریه، مارشال عبدالحکیم عامر  
 مور در تختخواب بود که اطلاع یافت: سرهنگ نهالوی ایستگاه رادیو دمشق  
 ، انصرف کرده و الغای اتحاد با مصر را بر مردم اعلام داشته است. مارشال عامر  
 ، ن بوسیله تلفن با ناصر در قاهره تماس گرفت. ناصر آمادگی خود را برای عزیمت  
 ، وری به دمشق و اعاده وضع سابق اعلام کرد، زیرا که جداً از شکست روحی ناشی از  
 « بستن اتحاد مصر و سوریه در قبال جهان عرب و دنیا و همه داشت. عبدالناصر با  
 غوژی که در آن زمان در سوریه داشت، واقعا قادر به تغییر اوضاع و ادامه تسلط  
 خود بر این کشور بود، ولی مارشال عامر با و اطلاع داد که به تنهایی توانایی  
 استقرار نظم را ندارد و به عزیمت او به دمشق نیازی نمی بیند. ولی سرهنگ نهالوی  
 و هارانش صبح همان روز ۲۸ سپتامبر مارشال عامر را بازداشت کردند و او را با اسکورت  
 به هواپیمائی که میبایست او را با قاهره ببرد رساندند. در این احوال دو گردان  
 بهاراشوتیست مصری نیز که با پشتیبانی ناوهای جنگی مصر در بندر «لاذقیه»  
 مستقر بود، بدون شلیک حتی یک فشنگ تسلیم شد و بدین ترتیب سرهنگ نهالوی  
 در عرض چند ساعت فرمانروای مطلق سوریه شد و نظریات که برای مردم این کشور  
 تقریباً چهره ناشناخته‌ای بود، سیاستمداران حرفه‌ای را در رأس دولت گماشت.  
 کودتای سوریه همه‌خاورسیانه را به غلیان آورد و در این میان دولت اسرائیل جز  
 آنکه، با پیش آمدن بدیاری دیگری برای ناصر بخود تبریک بگوید کار دیگری  
 نمی توانست بکند. بهم خوردن اتحاد مصر و سوریه خطری را که از ناحیه فرماندهی  
 واحد نظامی متوجه اسرائیل بود از میان برد ولی از طرف دیگر اسرائیل سی‌بایست  
 در انتظار تحولی دیگر باشد که همیشه بهنگام تفرقه مصر و سوریه، روی داده است.  
 یعنی کینه و رقابت غیر دوستانه میان مصر و سوریه، این دو کشور را وادار می‌کرد که در  
 میدان عوامفریبی ضد اسرائیلی در ابتدا فقط و سپس عملاً، گوی سبقت از یکدیگر بربایند.  
 خروج مصریها از سوریه از لحاظ مأموریتی که الی کهن قرار بود در دمشق  
 انجام دهد بسیار مفید و مؤثر بود. بهنگام فرا گرفتن تعلیمات خود در ایام اتحاد مصر  
 و سوریه، او آموخته بود که در دمشق بهر قیمتی شده از تماس با محافل مصری  
 خودداری کند، زیرا رؤسای او بیم داشتند سبدا یکی از مصریان که الی را در  
 اسکندریه دیند بود بشناسد. همانطور که میدانیم کهن در سال ۱۹۵۴، در اسکندریه  
 بازداشت و از طرف سرویسهای اطلاعاتی مصر از او تحقیق شده بود و بنا بر این در محافل  
 مصری سوریه امکان داشت مأمور یا مأموران مصری او را باز شناسند. بهمین جهت  
 الی بمناسبت پیش آمدن وقایع ۲۸ سپتامبر، تحت تعلیمات سیاسی جدیدی قرار گرفت.  
 انتظار میرفت در آینده حزب بعث زمام امور سوریه را در دست بگیرد و در این زمینه اقبال

نیز بدوروی آورده بود. کهن در بوئوس آیرس در حضور ژنرال حافظ علاقه و طرفداری خود را از حزب بعث ابراز داشته و حتی به توصیه درویش، کارت پستی بمناسبت کودتا و در تائید مجدد از این حزب به وابسته نظامی سوریه در آرژانتین ارسال کرده بود. اما رؤسای او گفته بودند که در دمشق پس از رخنه کردن در محافل متنفذ بعثی از قبول عضویت حزب خودداری کند و باشکیبائی در انتظار روشن شدن وضع سوریه بماند. خط مشی سیاسی مأمور اسرائیل در دمشق تنها هنگامی روشن میشد که حزب بعث در رأس دولت قرار گرفته باشد. یکی از رؤسای سرویسهای مخفی اسرائیل تکلیف الی را با توجه به غیرمقدور بودن پیش بینی وضع سوریه با این شرح معلوم کرد: «اگر توزود تراز موقیع، طرفداری خود را از حزب بعث ابراز کنی، ممکن است نه بعثت جاسوسی برای اسرائیل، بلکه بمناسبت یک کودتای جدید که این حزب را ممنوع اعلام خواهد کرد تیرباران شوی».

رؤسای کهن که از نزدیک اعمال و کردار او را زیر نظر داشتند، شاهد آن بودند که وی با آسودگی خیال عجیبی حوادث پرجوش و خروش ماه سپتامبر سوریه را که منزلگاه آینده اوست تلقی می کند و دیدن مناسبت الی در نظر آنان شخصیتی، با آرامش فوق العاده باطنی، و خون سردی همراه با فروتنی تجلی کرد. الی در چنان وضع آرامی از طریق رادیو-تلویزیون و مطبوعات وقایع سوریه را تعقیب و تفسیر میکرد که گوئی قصد دارد مرخصی خود را در آن کشور بسر برد، نه آنکه بستاند استقبال مخاطرات گوناگون در آن دهار بشتابد. با این حال کهن مانند رؤسای خود بخوبی میدانست کشوری که در آن بانجام مأموریت خواهد پرداخت، نظریه تعصبات سیاسی خشن و افراط در ناسیونالیسم و میلیتاریسم، در میان ممالک عربی منحصر به فرد است.

اعتماد فوق العاده ای که الی درباره موفقیت مأموریت خود در سوریه ابراز میداشت، روسایش را وادار میکرد که توصیه خود را درباره پرمیز از شتاب ورخنه تدریجی در محافل رهبری دمشق برای کسب اطلاعات تأکید کنند. اطلاعاتی که می بایست کسب کند شامل دو مورد بود. در مورد اول لازم بود پیرامون ارتش سوریه، تشکیلات و تعداد آن، مانورهای داخلی سوریه و سرزهای اسرائیل و تمام جزئیات مربوط با فرماندهان و فرماندهان ارتش، اطلاعات جامعی بدست آورد. کهن بارها شنیده بود که هرچه برای دولت دمشق پیش آید و هر وضع سیاسی که بر قرار باشد، بازار ارتش بعنوان عامل توانا و برتر و قطعی برای آینده کشور باقی خواهد ماند. در مورد دوم الی می بایست اطلاعاتی درباره وضع اقتصادی سوریه فراهم کرده و به تل آویو بفرستد. با توصیه کرده بودند که وقت و نیروی خود را صرف مسائل کم اهمیت نکند و فلسفه این توصیه ها و سفارشهای مکرر، آن بود که مفهوم

۱۰ - رمزغالی جای گیرد و چون ناظری بر اعمال او را از کوچکترین خطا و اشتباه باز

اطلاعات بسیار مهمی که برای نشان دادن عکس العمل و ایجاد آمادگی  
در اوضاع نظامی و سوق انجمنی مورد نیاز اسرائیل بود، می بایست در حداقل فرصت  
آن یک فرستنده کوچک که اندازه آن از یک پاکت سیگار ت تجاوز نمی کرد، به  
تل آویو فرستاده شود. این فرستنده کوچک و شاهکار صنعت و فن بود که در تل آویو  
بدل به یک ایستگاه معجز آسا و منبع زوال ناپذیر کسب اطلاعات دست اول درباره  
وقایع سوریه میشد. فرستنده مذکور که می بایست در اختیار کهن قرار گیرد و بعدها  
استفاده از آن در اروپا رایج شد، در آن هنگام حتی به ندرت مورد استفاده سرویسهای  
اطلاعاتی کشورهای بزرگ بود و کشورهای کوچک نیز بکلی از آن بیخبر بودند.  
الی در روزهای آخر اقامت خویش در اسرائیل یک خود تراش برقی از  
سرویسهای مخفی دریافت کرد که سیم برق آن چیزی جز آنتن فرستنده کوچک که  
در آینده مورد استفاده اش قرار میگرفت، نبود. کهن می بایست از این فرستنده  
سقط برای مخابرات بسیار کوتاه استفاده کند، تا او را از خطر شناخته شدن از طرف  
سرویسهای ضد اطلاعات سوریه مصون دارد. هنگام تسلیم این فرستنده به کهن،  
ساعات مجاز برای مخابرات او و زمان و تاریخ نخستین مخابره را تعیین کردند. یک  
عدد خاص برای تل آویو نشانه آن بود که کهن آپارتمانی برای سکونت همیشگی  
در دمشق اجاره کرده و عدد دیگری که از تل آویو مخابره میشد نمودار آن بود که کهن  
باید در اولین فرصت با اروپا رفته و با آنتن «راهنما» ی اروپائی تماس بگیرد.  
انی قبل از اجاره آپارتمان خود، حتی در موارد بسیار ضروری و فوری اجازه  
نداشت با تل آویو تماس بگیرد.

زمان حرکت نزدیک میشد. آخر ماه دسامبر ۱۹۶۱ کهن باز دیدگر به  
همسرش گفت که «کارهایش» ایجاب میکند با اروپا برود و نادیا خواست که  
حنی المقدور مدت مسافرتش را کوتاه کند. همان کامیون و همان راننده ای که بار  
اول او را برای عزیمت به آرژانتین به فرودگاه لیدا برده بود این مرتبه نیز ویرابه  
فرودگاه رسانید. سوار هواپیما شد و به محض ورود به سونیخ با سالینجر راهنمای خود  
برخورد کرد. لباسها و لوازم اسرانیلی خود را پادوسپرد و لباسهائی را که در آرژانتین  
می پوشید و چندی پیش به وی داده بود گرفت و در بر کرد. سالینجر گذرنامه  
آرژانتینی او را که ویزای مصر و لبنان داشت با و بازگرداند. اینکه او احتیاج به ویزای  
کنسولگری سوریه داشت و کهن که باز دیدگر به جلد تعبس میرفت می بایست آنرا  
در زوربخ بگیرد. سالینجر با و دستور داد که یک بلیط کشتی به مقصد لبنان بخرد.  
برای این منظور کشتی مسافری «آستوریا» که تاریخ حرکت آن برای هفته  
اول ژانویه ۱۹۶۲ تعیین شده بود انتخاب گردید. با تحقیق سریعی که از طرف

مخبر سرویسهای اسرائیلی در اروپا بعمل آمد ، لیست مسافران این کشتی قبل از عزیمت ، در اختیار کهن قرار گرفت . سالدینجر چمدان کوچکی به کهن داد که در آن مجموعه ای از لوازم منزل جای گرفته بود نظیر آنچه که مرد مجردی میتواند به همراه خود از قاره ای به قاره دیگر ببرد . کهن در میان این لوازم یک دستگاه مخلوط کننده پلاستیکی که با برق کار میکرد و درست بهمان اندازه دستگاههای موجود در بازار بود ، یافت . این دستگاه با نظایر خود یک اختلاف داشت و آن اینکه در تنه آن یک روزنه اضافی تعبیه شده بود و دستگاه کوچک فرستنده ای که کهن طرز کار کردن با آن را در تل اوپویا یاد گرفته بود ، در این روزنه جای داشت . سالدینجر در اطاق هتل در سونیخ چگونگی خارج کردن فرستنده را از این روزنه و باز گذاشتن آن بجای خود و همچنین طرز استفاده از دستگاه مخلوط کننده راه الی آموخت . فردای آن روز و روز پیش از عزیمت از سونیخ ، کهن که به تمرین سوارو پیاده کردن دستگاه مخلوط کننده برقی اشتغال داشت ، فرستنده بشکل ناجوری در روزنه جای گرفت ، بنحویکه حرکت و تکان خوردن آن در جدار زیرین دستگاه مخلوط کننده احساس میشد . سالدینجر بمحض اطلاع از این امر گفت باید دستگاه را بمن بازگردانی تا بدهم مرمتش کنند ، ولی کهن موفق شده بود نقص فی دستگاه را بر طرف کند و اینک مخلوط کننده او بخوبی کار میکرد ، یعنی میتوانست برای میهمانان « کوکتیل » آماده کند و یا اینکه وظیفه فرستادن خبر و اطلاعات را انجام دهد . این حادثه کوچک در واقع نشانه ای از لیاقت و کفایت کهن در انجام وظایفی بود که بر عهده اش گذارده بودند .

فردای این اتفاق ، کهن ، نامه مختصری بعنوان همسرش نادیا نوشته به سالدینجر سپرد و آنکاه به زوریخ رفت . در آنجا به سفارت سوریه مراجعه کرد و کنسول بدون هیچگونه اشکالی گذرنامه آرژانتینی او را بنام کمال امین تبس ویزا کرد . بدنبال این کارالی ویزای ترانزیتی ایتالیا را گرفت و در این آخرین شبی که در زوریخ بسر میبرد یعنی ۳۱ دسامبر ۱۹۶۱ ، همراه با سردم شادمان و سرزنده ای که از نیمه شب تا نزدیکهای صبح در خیابانها پرسه میزدند بگردش پرداخت و حال آنکه افکار او در اطراف چند هزار کیلومتری آنجا یعنی کشور دشمن که چند روز دیگر بدان قدم می نهاد ، دور میزد .

الی اول ژانویه ۱۹۶۲ با عواپیما به بندر ژن در ایتالیا رفت و همانروز بمقصد بیروت سوار کشتی مسافری آستوریامد و در سالن کشتی با شخصی که او را میشناخت و نامش راقبلا در لیست مسافران کشتی خوانده بود مواجه گردید . این شخص که « شیخ مجد العرض » نامیده میشد در انجام مأموریت الی موجب فراهم آمدن تسهیلات بسیار مؤثر و غیر منتظره شد .

## در راه دمشق

بادتندیکه در این شب اول ژانویه ۱۹۶۲ بر فراز خلیج ژن میوزید بر  
 عرشه کشتی آستوریا دامن می کشید و مسافران راروانه کابین ها و خوابگاههای  
 هودی کرد. کهن که بانام تعبسی در قسمت درجه یک کشتی جای داشت پس از  
 آخرین نگاه به بناهای کهنه و قرمز رنگ بندر، عرشه کشتی را ترک گفت و به کابین خود  
 که در طبقه فوقانی، نزدیک کابین کاپیتان و افسران بود، رفت. پس از جا بجا کردن  
 اثاثه و نوازه خود از جمله چمدان و کیف دستی که دستگاه مخلوط کننده برقی در  
 آن بود، برای نوشیدن مشروب اشتها آوری که پیش از صرف غذا نوشیده میشود و  
 فرانسویان بدان «آپرتیوه» میگویند، عازم بار مخصوص مشتریان درجه اول کشتی شد.  
 کهن با راهنمایی سالینجر، مقابل اسم برخی از مسافران کشتی  
 که صورت آنها قبلا بدست آورده بود علامت گذارده بود و اساس این  
 انتخاب، آن بود که مسافران مفید و عیو مفید از یکدیگر جدا شوند  
 تا بدین ترتیب کهن از تماس و اتلاف وقت با مسافرانی که راهشان با مسیری  
 مطابقت نمیکرد یا هویت و موقع اجتماعی آنان مناسب نبود خودداری کرده، بر  
 عکس در صورت امکان با کسانی آشنائی و ارتباط برقرار کند که بتوانند در دمشق  
 برای مقابله با مشکلاتی که فرا راه اوست، بوی کمک کنند.  
 بازگشت کهن به میان اعراب تدریجی انجام گرفت، بدین نحو که بار اول  
 شش ماه در قلب جامعه عرب بوئنوس آیرس گذشت و از آن به بهترین وجه برای  
 مأموریت آینده در سوریه بهره برداری شد. اینک او در کشتی آستوریا و در میان درهای



مدیترانه برای باردیگر خود را در محاصره محافل عربی میدید. بیشتر مسافران، مردم خاورمیانه و عده زیادی از آنان مصری و لبنانی بودند که در سالن درجه اول کشتی بچشم میخوردند. تعداد سوریها کمتر بود و از مسافران اروپائی تقریباً هیچکس دیده نمیشد. زیرا جهانگردان اروپا در فصل بارندگی کمتر به مسافرت میروند و نمایندگان اروپائی مؤسسات تجاری مصر و لبنان نیز ترجیح میدهند برای صرفه جویی در وقت از هواپیما استفاده کنند. وقتی 'لی وارد پارشد' اصوات بلندی بر سبیل تعجب، ندا، پرسش و استیضاح که مرسوم اعراب است، نضای سالن را پر کرده بود. همه در آن واحد بایکدیگر صحبت میکردند و اعراب مصر و لبنان و سوریه عیرغم تفاوت لهجه و تلفظ وحتى معانی پاره‌ای کلمات، بدون کمک مترجم باهمدیگر سخن میگفتند. الی پس ازنگاهی به محیط پراجمعیت وقیل وقال، با استفاده از حالت خاص مسافران کشتی که بهنگام سفر دریا مقررات مربوط به تنظیم روابط خود در خشکی را از پرها میگذازند، بجانب شخصی که از لیست مسافران کشتی انتخاب کرده بود رفت و با او آشنا شد. یک ساعت پس از آن، ایندو سربیکه میزد در رستوران کشتی نشسته بودند. مأمور مخفی اسرائیل خوبشکاری انتخاب کرده بود و او با سرعت سرسام آوری بدام افتاد و پیش از همه کس تسهیلات ورود جاسوس به سوریه را فراهم ساخت. وی یک عرب متوسط القامه با تیافه مشخص سامی و رنگی از آفتاب سوخته بود. لباس اروپائی‌ها را در برداشت و همین مانع از آن بود که معلوم شود یک «شیخ» واقعی است. هر دو در حالیکه مشروبی را جرعه‌جرعه می نوشیدند به رد و بدل کردن تعارفات معمول و معرفی یکدیگر پرداختند. کمال امین تعبس اصل و نسب سوری داشت، در بوئنوس-آیرس زندگی میکرد و اینک برای دیدن وطن و اقوامش بسوریه میرفت. شیخ مجدالعرض هم که تنها ذکر نامش او را بنامه می شناسانید، عرب محترمی متعلق به طبقه قدیم فتودالها و بلاکین بود. او علیرغم انقلاب اجتماعی و سوسیالیستی سوریه که عهد خوب فتودالیسم قدیم را از بین برده بود، اینک در نزدیکی دمشق صاحب ملکی بود و «رعایائی» داشت. این رعایا که «فلاحین» نام گرفته بودند در ازای کار در اراضی العرض دستمزد سختصری دریافت میکردند. مجدالعرض علاوه بر آن بازرگان بود و هم اکنون با کشتی آمستوریا از یک سفرشش ماهه به پاریس و رده باز میگشت. شیخ در حال خنده به تعبس گفت که در آنجاها (پاریس و روم) وقت انسان تلف نمیشود و جاهای بسیار خوبی برای وقت گذرانی وجود دارد. کهن که بسرعت دریافته بود چه استفاده‌هایی میتواند از شیخ بردیا و که سرد کم حرفی بود و جز وصف دلبری زنان در کاپاره‌های بدنام پاریس یارم، حرفی برای گفتن نداشت، تعریف کرد که بر اثر یک عشق و علاقه عمیق به «وطنش» از آرژانتین بسوریه باز میگردد، تا در تغییرات و تحولات در شرف انجام کشورش فعالیتها را شرکت جوید. شیخ تحت تأثیر وطنپرستی صمیمانه جوان او را بر سر میزش دعوت کرد، با او درباره اوضاع سوریه منتهی در جهت خلاف دوستان

... در آرژانتین ، سخن گفت و آنگاه در حالیکه سعی داشت اطراف ایشان که ...  
 ... شام بودند از سخنان آندو چیزی نشنوند ، خیلی محرمانه به الی گفت :  
 ... خداوند سوسالزم مصری مرد و عاقبت از دست آن آزاد شدیم ، مصریها سوال ما  
 ... و هر چه داشتیم از دستمان گرفتند . آنها تقریباً زمینهای ما را نیز برای  
 ... میان دهقانان ضبط کردند ، اما حالا بالاخره میشود درد مشق نفس کشیده .

شیخ بدنبال این سخنان از تمبیس پرسید که برای بازگشتش به دمشق چه  
 باری میتواند بکند و تمبیس از آغاز ملاقات با وی در انتظار همین ستوان بود . آنچه که در  
 حال حاضر علاوه بر سفارشنامه های دوستان آرژانتینی برایش لازم بنظر میرسید ، این بود  
 که بتواند همراه شیخ از مرز سوریه عبور کند . سفر در معیت سجدالعرض ، رسیدن بمرز  
 سوریه و عبور از آن میتواند بسیار از مخاطرات و مشکلات بزرگ را از پیش پای او بر  
 دارد . با توجه باین امر تمبیس نزد شیخ اقرار کرد که : در دمشق کسی رانمی شناسد  
 صح که قیافه خاص میهمان نوازانه مردم سرزمین های عربی را بخود گرفته بود گفت :  
 « اهل اوسهلا » و افزود که یک اتومبیل پژوه . در اروپا خریداری کرد ، که آنرا همراه  
 خود آورده است و فعلاً در کشتی است و یا اضافه کرد که : « دوست جوان ، بدوستی من  
 اطمینان داشته باشید ، بمحض رسیدن به بیروت میهمان من خواهید بود و بی چه وجه  
 از ورود به دمشق و اهمه نداشته باشید . دوستان من ، دوستان شما خواهند بود .

آن شب مذاکرات شیخ و تمبیس تا دیروقت ادامه یافت و هنگامیکه تمبیس  
 به دابین خود بازگشت ، نتایج ملاقات با سجدالعرض را که بموجب مذاکرات آن قرار  
 شد ویرا با اتومبیل خود بکام شیر در دمشق برساند ، و ارزش و اهمیت آن را بررسی کرد .  
 کشتی آستور یا پس از عبور از مدیترانه در بندر اسکندریه پهلو گرفت . مالینجر  
 در تاریخ به کهن سفرش کرده بود که هنگام توقف در اسکندریه از کشتی پیاده شود  
 تا بدین ترتیب گذرنامه اش به مهر مصری سهور گردد و برای مرزبانان سوری موجبات  
 اطمینان بیشتری فراهم آید . تمبیس برای انجام این دستوری یک کلاه بزرگ بر سر  
 گذاشت ، عینک سیاهی به چشم زد و پس از خوردن مهر مصری به گذرنامه اش  
 بکام بازرسی ، در کوچه ها و خیابانهای شهری که تمام دوران جوانیش در آن  
 گذشته بود بگردش پرداخت . پنج سال از روزیکه این شهر را ترک کرده بود میگذشت  
 و با این احوال هنوز تمام کوچه ها و خیابانهای آنرا بخوبی میشناخت . او  
 می توانست وارد مغازه ها شده ، صاحبان آنها را بنام صدا کند و یا بد خانه خود  
 در محله ای که بزرگ شده بود سری بزند ، اما هیچکدام از این کارها را نکرد ، زیرا  
 از انجام هر عملی که امکان شناخته شدن او را در برداشت بر حذر شده بود .  
 یک چهره عرب ژنده پوش با فریاد او را تعقیب میکرد : « بختش یاسیدی »  
 و دستش را بقضای بخشش بجایب کهن دراز کرده بود . الی کهن که در

اسکندر به کمال تعجب مسافر آرژانتینی مبدل شده بود یک فروش باو داد . در دزدت سهر دریافت که تعداد سربازها و کامیونهای نظامی نسبت به گذشته بنحو محسوسی در اسکندریه افزایش یافته است. کهن آنگاه به کشتی خود که نصد بیروت داشت بازگشت و در عرشه آن به نرده فوقانی کشتی تکیه داده بمشاهده آخرین خانه های اسکندریه که اینک در افق ناپدید میشد پرداخت .

فردای آنروز همراه حنی جدید خود مجد تعرض در بیروت از کشتی پیاده شد و این شهر را از نظر نظافت و بهداشت و ظواهر شاد زندگی برتر از اسکندریه یافت . بیروت یابتخت «سوئیس» خاور میانه ، بدانسان که لبنانیها می نامند ، از مسافران آستوریا با سروصدای فراوان بار برهای بندر و فروشندگان دوره گرد که در بندرگاه باینسو و آنسو میدویدند استقبال کرد. پس از اسکندریه، بندر مصری ، در این بندر لبنانی ، انسان احساس میکرد که وارد دنیای دپگری شده است و مردم عرب و غیر عرب آن در این احساس تغییری بوجود نمی آورد . کهن برای این مقایسه فرصت کافی پیدا کرد و از نزدیک بر پیشرفت قبل ملاحظه بیروت ، شهری که مرتب در حال جوشش و غلیان بود ، نظارت کرد . او کنار شیخ منتظر پیاده کردن اتوبیبل نو مجد تعرض از کشتی بود . چمدان های متعدد و بزرگ و کوچک شیخ و جامه دان محقر تعبس را از کشتی پیاده کردند . شیخ مرتب میگفت : « خدا کند گمرک مشکلی برایش ایجاد نکند» . کهن نیز در این مورد جز اینکه از درگاه خداوند چنین آرزویی کند کار دپگری نمیتوانست . شیخ از بازرس گمرک و مبلنی که بعنوان حق گمرکی میبایست پردازد ، واعمه داشت ، ولی ترس و اضطراب کهن برای عبور از گمرک دلایل دیگری در برداشت . در پایان تشریفات گمرکی شیخ مجد تعرض پیشنهاد کرد که مدت ۲ ساعت در بیروت زیبا و دوست داشتنی بگذرانند . کهن با اینکه برای رسیدن به دمشق بی قاب بود ، چاره ای جز قبول این پیشنهاد نداشت . آندو اطامی در عتل « پلاژا » جاره کردند و آنگاه در بندر - کاه بزرگ بیروت بگردش پرداختند . شب به چند بار و کاباره مشهور سری زدند و مشاعله کردند که بیروت از نظر مراکز سرگرمیهای شبانه بهیچوجه با رم و باریس قبل مقایسه نیست . کهن از اینکه نخستین قدم او در سفر بممالک عربی ، گشت و گذاری تفریحی بود ، حق داشت از شیخ پاسگزار باشد . آگهی های دفتر های مسافربری لبنان چیزی شبیه باین عبارت تبلیغاتی بود : « از لبنان دیدن کنید ، از آفتابش ، از زیباییش و از نشاط زندگی در آن محظوظ و بهره مند گردید » . کهن با خود وعده کرد که در آینده بدین کشور باز گردد و بقولش نیز وفا کرد .

شیخ مجد تعرض در کمال تعجب اینک در اتوبیبل شیخ با سرعت کم

به سمت مرز سوریه در حرکت بودند. جاده باریک کوهستانی جاسوس را زیاد  
 دیدگی انداخت که در جنوب اسرائیل قرار داشت و «نهادیه» را به  
 «سی پیوست». تمبیس نگاه دقیقی باطراف افکند و شواهدات خود را  
 این جاده بخاطر سپرد. آندو به گردنه «اشتورا» و آخرین پست مرزی لبنان،  
 از ورود به مرز سوریه رسیدند. بازرسی چمدانها سریع و سطحی انجام گرفت.  
 لروشا اجناسی مانند میوه و شیرینی و تمبر به مسافرتی که در انتظار بالا  
 همراهی فاضل سرحدی بودند، عرضه کرده فریاد میزدند: «اینجا خرید  
 دید، ارزانتر از دمشق است. استناده خواهید کرد». تمبیس با عکس العملی  
 منظره و حاکی از وطنخواهی گفت: «ما بچیزی احتیاج نداریم. بنجلهای  
 خود را برای رفع بدبختیهای بیروت خودتان نگهدارید». مجدالعرض از این  
 شادمان شد و بعنوان تبریک به وطنپرستی او دستی به شانهاش کوید.  
 تیر سرحدی بالا رفت، پژو. ع. ع. شیخ در جاده باریک فاصله دو مرز که  
 دولتی تعلق نداشت بحرکت درآمد. جاده از یک سنگلاخ کوهستانی خشک  
 و داغ میگشت و در صدها متر اطراف آن حتی یک عرب دیده نمیشد. همانطور  
 که مرز سوریه نزدیک میشدند تمبیس علامات استحکامات نظامی را که در  
 لبنان بچشم نمیبخورد مشاهده کرد. پس از آراسش کاملی که در لبنان حکمفرما  
 بود اینک نخستین نشانه کشمکشهایی که در داخل سوریه جریان داشت بچشم  
 خورد و این نشانهها هرچه اتوبیس شیخ جلو تر میرفت آشکارتر میشد. تابلویی  
 در سمت راست جاده کوهستانی نصب شده بود که ارتفاع ۱۹۱۰ از سطح  
 دریا را بمسافران اعلام میکرد. کمی آنطرف تر در تابلوی دیگری آگهی مربوط  
 به «سفر مسکو» بچشم میخورد که زیر آن این عبارت خوانه میشد: «از  
 هواپیماهای «آبرفلوت» استفاده کنید» و سپس ساعات پرواز دو بار در هفته  
 دمشق - مسکو) قید شده بود.

اتوبیس شیخ مقابل تیر فاضل سرحدی سوریه، که در ارتفاع دو متری  
 در عرض جاده، نصب شده و دروازه‌ای بوجود آورده بود، ایستاد. در دوسوی  
 اتوبیس ژاندارمهای سوری و سه سرباز که مسلح به تفنگهای خود کار بودند  
 ظاهر شدند. تمبیس با لبخندی که قادر نبود هیجان خود را در قفای آن پنهان  
 کند، به شیخ گفت: «این هم برادران سوری ما». شیخ که از هم سفر خود  
 راحت تر نبود و از اینکه در صورت عدم رعایت او از جانب گمرکچی‌ها ناگزیر از  
 پرداخت حق گمرکی برابر با بایهای اتوبیس میشد عصبانی بنظر میرسید، به تمبیس  
 گفت: «میروم شاید بتوانم کاری انجام دهم. در اتوبیس منتظر من باشید».  
 تمبیس که از جایش تکان نمیبخورد دید که شیخ به گمرک نزدیک

میشود . او در سکوت کامل بمشاهده یک لاستیک بزرگ اتومبیل پرداخت که در کنار جاده ، کمی دور تر از پست گمرک قرار داشت و نقشه معرف دنیای عرب بود . در وسط این نقشه لکه قرمزی نمودار سوریه بود ، سوریه سرخ در میان دنیای عرب . این برای کهن - تعبس نخستین علامت افراط سوریهها در وطنپرستی بشمار میرفت ، علامتی که از این پس می بایست وی در هر قدم با آن مواجه گردد .

از جانب گمرک حرکتی دیده شد و شیخ از دور دستهایش را بلند کرده در اطراف بدنش بحرکت در آورد . تعبس چیزی از آن درک نکرد ولی از جایش تکان نخورد . مجدالعرض که بسرعت حرکت میکرد ، خوشحال و هیجان زده بود و پشت سرش یک سوری در لباس شخصی حرکت میکرد . « من با یک دوست برخورد کردم . یک ... یک دوست بسیار خوب . او مسؤول پست گمرک است . زود از اتومبیل پیاده شوید . بفرمائید این خود اوست » . بدنبال سخنان شیخ ، تعبس قدم به خاک سوریه گذاشت . احساس عجیبی بدو دست داد . وضع معوطه گمرک مضحک و کاملاً شرقی بود . شیخ به کسی که همراهش بود گفت : « دوست خود کمال امین تعبس رامعرفی میکنم ، یک مرد شجاع ... و با تظاهر و صدای بلند درحالیکه تعبس را بخویش میفشرد افزود : « او یک کار برجسته و پر درآمد حمل و نقل دریائی را در آرژانتین رها کرده است تا بوطن خویش باز گردد » . آنکه خطاب به تعبس و با اشاره به سرد همراهش ، صدای خود را برای متوجه کردن اطرافیان بلند تر کرد و گفت : « ایشان برادر من «ناصرالدین ولدی» عضو اداره امنیت عمومی و مسؤول پست گمرک اینجا هستند . رقبایش که حالا دیگر شما هم جزو آنها هستید او را «ابوالدین» صدا می کنند ... »

با ادای این جمله بوسیله مجدالعرض ، این فکر برق آسا از خاطر کهن گذشت : « نخستین ملاقات با مأمورانیت ملی سوریه » . ولی الی کهن فرصت نیافت که بیش از این ، نزد خود باین نخستین ملاقات که بطور کلی صورت دلپذیری داشت بیاندیشد . دستش را فشرد و شنید که باو میگوید : « به کشور خود - خوش آمدی » .

هیچیک از مأموران گمرک به اتومبیل نزدیک نشدند زیرا رئیسشان شخصاً با مور مسافران رسیدگی میکرد . در همین حال اتومبیلهای دیگری به پست گمرک وارد میشدند و یکی از آنها بوق زد ، ولی باز جنبشی مشاهده نشد و این نشانی از عدم شتاب مردم مشرق زمین برای انجام کارهاست .

ناصر ولدی به مأموران اشاره کرد که صندوق عقب اتومبیل شیخ را

۱۰۰۰ . که دستگاه فرستنده را در خود نهفته بود ، در همان صندوق وزیرچمدان -  
۱۰۰۰۰ . شیخ جای داشت . گمرکچی با یک نگاه وظیفه بازرسی خود را پایان -  
۱۰۰۰۰۰ . و در صندوق بسته شد ، این نشانه باز شدن راه بود . ابوالدین نه تنها  
۱۰۰۰۰۰۰ . بلکه شخص تحت حمایت او کمال تعبس را بوسید و بانان بخاطر بازگشت  
۱۰۰۰۰۰۰۰ . وطن تهنیت گفت . شیخ و تعبس سواراتوبیل شدند . دروازه آهنی باز شد  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰ . و درهای خود را بروی « الی کهن » ( کمال تعبس ) جاسوسی که از -  
اسرائیل می آمد گشود .

شیخ با خنده ای که همه دندانهایش را نمایان کرد به تعبس گفت :  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰ . کردن اتوبیل و چمدانها برای من . ۱۰ لیره سوری خرج برداشت . این  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ . ابوالدین مرد خوبی است که با این مبلغ کم راضی میشود . باید باور داشت که  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ . از دستگاه امنیت حقوق ناپیزی دریافت میکند . گذشتن از مرز سوریه با  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ . امک شیخ مجد العرض که در کشتی آستورها با او آشنا شده بود ، آنها با  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ . این سرعت و سهولت فوق العاده ، موجب پشت گرمی کهن و خوش بینی نسبت  
۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ . به آینده اش شد . او در این هنگام ، گاه واقعاً احساس میکرد که به « خانه  
خود » وارد میشود و این کمال تعبس واقعی است که در وطن نزد خویشانش  
باز میگردد .

اتوبیل حامل آنها در سرازیری جاده کوهستانی که از مرز لبنان به -  
جانب دمشق ادامه داشت ، راه می پیمود ، شیخ چند بار اصرار کرد که تعبس  
چند شب در مزرعه وی در نزدیکی دمشق بیهمان او شود اما تعبس با احترام  
این دعوت را رد کرد و گفت : « ترجیح میدهم که در دمشق باشم و اطایق در  
بک هتل بگرم » . شیخ پیشنهاد کرد که در اینصورت هتل یکی از دوستان  
اورا انتخاب کند . تعبس این توصیه را با شادی پذیرفت و آنها مقابل هتل  
« صمیرامس » که در دمشق معروفیت دارد توقف کردند و مجد العرض -  
اطمینان داد که تعبس در اینجا بسیار راحت خواهد بود . شیخ آنگاه به صاحب  
هتل صمیرامیس که برای کمک به حمل لوازم تعبس شتافته بود گفت : « از او  
مانند خود من پذیرائی کنید » . آن روز ، نخستین روزی که کهن در دمشق  
گذرانید ، ۱۰ ژانویه ۱۹۰۲ بود .

## « عدد ۸۸ »

هتل سمیرامیس که الی کهن یا « کمال امین تعبیس » بدان وارد شد، ظاهر خوبی نداشت و کوئی از نخستین روز بنایش در آغاز قرن، هیچگونه تغییری در آن داده نشده بود. ازدیوارها و سقف اطاقهایش، روکش آهکی سفید و آبی، تخته تخته کننده شده بزمین می افتاد. « بهترین اطاق » این هتل که صاحب آن به توصیه شیخ مجدالعرض با تفاخر بسیار در اختیار کهن گذارده بود، از وسعت قابل ملاحظه ای برخوردار بود، اما اثاثه کهنه ای داشت و حماسی که بدان می پیوست از نظر نظافت و بهداشت در وضع بدی بود.

کمال امین تعبیس، گذرنامه آرژانتینی خود را به مأموری که به محض ورود وی، آن را برای پر کردن ورقه، مربوط به پلیس سوریه خواسته بود، ارائه کرد و در همان حال به خواندن دو فقره، اعلامیه که از طرف دولت، در هتل بدیوار الصاق شده بود پرداخت. یکی از آن دو که عنوانش « بنده ۲ مقررات وزارت اقتصاد ملی » بود، مأموران هتل را به خوشرفتاری و رعایت ادب با مسافران دعوت کرده، از پلیس میخواست که براهنمائی و حمایت مسافران بپردازند. اعلامیه دیگر که مربوط به نرخ هتل ها بود به مسافران اطلاع میداد که برای افراد کمتر از ۱۰ سال، از پنجاه و برای خدمتکاران خود ارضی در صد تخفیف استفاده کنند.

کهن، تعبیس، در اطاق خود پس از بیرون آوردن وسایل مورد نیازش از چمدان، فکر کرد که باید هر چه زودتر آپارتمانی برای سکونت پیدا کند. او با اینکه به علت سفر زمینی، خسته و فرسوده بود، اما بخاطر تاثیری که از مشاهده دمشق

... داد بود، شب خیلی دیر بخواب رفت.

نخستین کاری که فردای آن روز انجام داد تلفن به شیخ مجد العرض بود. او شیخ گفت با اینکه در هتل جایش خوب و راحت است اما میل دارد بتواند هر چه زودتر از ارحامان مستقلی اجاره کند، و شیخ وعده کرد که بعد از ظهر برای مذاکره در این باره آمدن او برود. کهن در این فاصله نخستین گردش در خیابانهای دمشق را انجام داد. در پایتخت سوریه، هر مسافر خارجی بخصوص اروپائیان توجه عابران را به خود جلب میکند. عدم ثبات سیاسی، انقلابها و کودتاهای پی در پی و تبلیغ زیاد از سوی آگهی های دیواری برای القاء این فکر مردم که «دشمن پشت تمام درها به گوش است»، توجه و کنجکاوی مردم این شهر را تا سر حد بدگمانی برانگیخته است. بازدید اندکان غربی و روزنامه نگاران امریکائی و فرانسوی و دیگران که طی سالیان اخیر، اقامت را در دمشق گذرانده اند، این حساسیت آمیخته با سوء ظن مردم، نسبت به مارجیان را مشاهده کرده اند و همین امر وجه شاخص بین دمشق و سایر پایتختهای عربی ماوریانه شده است. معمولاً برای یک خبرنگار خارجی، به حرف در آوردن «یک عابر» در هیچ جا کار مشکلی بشمار نمیرود، ولی این در دمشق کارنا همواری است زیرا در اینجا از یک «بیماری جاسوسی» برای مردم حکایت شده است که طبقه متوسط را از دهه گذشته سال باینطرف از هر خارجی و مصاحبت او ترسانیده است.

در سوریه برخلاف سایر کشورهای عربی مانند مصر، از تکنیسین ها و متخصصان خارجی برای کمک در اجرای برنامه های توسعه اقتصادی و صنعتی کمتر استفاده میشود. در حالیکه خیابانهای قاهره یا اسکندریه پر از کارشناسان خارجی با آموزش های مختلف، پاجهانگردان و مسافران ممالک گوناگون از کشورهای عربی-افریقائی و شوروی است، در دمشق به ندرت انسان به شخصی بر میخورد که بزبانی غیر از عربی سخن گوید. سوریه از یکسو بعزت اینکه دارای نیروی انسانی علمی و فنی برتر از حد متوسط سایر ممالک عربی است، و از سوی دیگر بعزت اینکه یک کشور «شونیست» (میهن پرست المصاری) است با تعصب خاصی مراقب سپردن مسئولیت های حساس اداری و اقتصادی به مردم بومی است. این امر بخودی خود یکی از دلایل پایان دادن به اتحاد مصر و سوریه بود زیرا مصریها افراد سوری را در دوران اتحاد از پست های حساس دور کرده و در محل آن نمایندگان حکومت قاهره را نشانده بودند.

در سال ۱۹۶۲ و سالهای بعد از آن از تمام کارشناسان خارجی که در دوران اتحاد مصر و سوریه بکشور اخیر آمده بودند، تنها هیأت نظامی شوروی که برای راهنمایی در تجهیزات جنگی خریداری شده از آن کشور وجودش لازم بنظر میرسید، در دمشق باقی ماند. این عیلت بدلیل بسیار آشکار با سوره رفتار بسیار عاقلانه ای داشت. لامحتی الامکان ندانسته از تعریک احساسات یک ملت حساس و وطنپرست پرهیز کرده



باشد. بهر حال مجموع این اوضاع و احوال در تمهیل مأموریت جاسوس اسرائیلی، الی کهن، در دمشق نقش ارزنده‌ای داشت. ولی وی در انجام کار پر اهمیت خود برگ برنده بی نظیری نیز داشت که هرگز سایر خارجیان مقیم دمشق از آن برخوردار نبودند و آن حالت جسمانی او و انطباق عجیب طرز رفتارش با هویت جعلی و نقش ساختگی بود. نقش فرزند گم شده‌ای که به میهن خود باز می‌گردد. او هنگامی قدم به دمشق گذاشت که اتحاد مصر و سوریه بتازگی پایان یافته و وجود اغتشاشات ناشی از این امر محیط مناسب و خوبی برای مأمور اسرائیلی بوجود آورده بود.

سوریه در بحبوحه بی نظمی و از هم پاشیدگی بود، عده‌ای خواهان استقلال کامل ملی و گروهی سرگرم توطئه برای تجدید قرارداد اتحاد با مصر بودند و هر دو دسته نیز در جستجوی یک پشتوانه ملی و منبع درآمد برای هزینه‌های مبارزاتی خویش تلاش بی‌گیری داشتند. کمال تعبس که علی الظاهر در آرژانتین ثروت زیادی اندوخته بود در این احوال می‌توانست خود را بعنوان شخصیتی که در خارج از سوریه، در اروپا و امریکای جنوبی، دارای روابط و پیوندهای زیادی است و قدرت پشتیبانی مالی از رژیم جدید دمشق را دارد در محافل سوری جایی برای خود باز کند.

این موضوع تقریباً کلید موفقیت برق آسای جاسوس اسرائیلی در سوریه شد. کلیدی که تعبس مدت سه سال تمام، پیوسته با موفقیت روز نخستین، از آن استفاده میکرد. سوریه‌ای مقیم آرژانتین، با وضع ممتاز خود در دمشق، این عقیده را که قادر است در خارج از سرزها، چهره‌های ممتاز و نخبگان سوری طرفدار رژیم جدید را متشکل کرده، بین آنان ارتباطاتی برقرار ساخته و مهاجران دور از وطن سوری را به سرمایه‌گذاری در راه انقلاب و سوریه ترغیب کند، در اطراف خودش بهمه جا انتشار داد.

این خط مشی که بطور کلی، هنگام اقامت کهن در تل‌آویو طرح ریزی شده بود، به محض ورود الی به دمشق با خون سردی خاصی تعقیب شد. فعالیت در این راه آنقدر موفقیت آمیز بود که هر کس بنا و تماس حاصل میکرد، نسبت به توانائی و نفوذ مالی و معنوی الی در گردآوری هموطنان خارج از سرزها، تقریباً اعتقادی بشدت آنچه که الی نشان میداد، پیدا میکرد.

گفتیم که کهن با تلفن از شیخ خواسته بود در یافتن یک آپارتمان مناسب با او همکاری کند. مجدداً عرض خوشحال از اینکه میتواند به هم میهن جوانش در این مورد یاری کند در ساعت مقرر به هتل سمیرامیس رفت. تعبس بنحوی که شیخ از تغییر فکرش چیزی در نیابد با او گفت: «کار دیگری هست که از آپارتمان واجب تر است». شیخ از فرط تعجب گمان کرد گوشه‌هایش عوضی شنیده است، ولی کهن فرصت تاامل باونداد و افزود: «تصمیم گرفته‌ام که در دمشق اقامت کنم.

من این شهر را دوست دارم و در آن واقعا احساس میکنم که در شهر خودم بسر میبرم. من نمی خواهم بعنوان یک مسافریا جهانگرد با ویزائی که بهر خارجی میدهد ، در اینجا اقامت کنم من مایلیم اجازه نامه اقامت دائم داشته باشیم». کهن آنگاه هیچ را در برابر یک تقاضای ناگهانی قرارداد داد که ناچار از پذیرفتن آن شد: «آیا شما نمی توانید همین حالا برای تسلیم درخواست اقامت دائم، با من به وزارت کشور بیایید؟» شیخ ناگزیر قبول کرد و تا وزارت کشور همراه کهن رفت. تقاضای مربوط به کسب اجازه اقامت دائم بدون اشکال بوزارت کشور تسلیم شد. لازم بود یک ورقه چاپی بر شود. مجدداً عرض از موقع خود استفاده کرد و شرح جامعی در تمجید از تعبس تحویل منصفی ثبت اجازه نامه های اقامت داد.

روزهای بعد تعبس بیشتر اوقات خود را با شیخ به رفت و آمد به بنگاههای معاملات ملکی و ملاقات با دارندگان آپارتمانهای دمشق پرداخت. او کاملاً میدانست که در جستجوی چه چیزی است. آپارتمان دلخواه، آپارتمانی بود که هر چه بیشتر نزدیک ساختمان ستاد ارتش سوریه باشد. نشانی ستاد را میدانست و از محل آن که در مرکز دمشق بود اطلاع داشت، زیرا در تلو او بود بدقت نقشه شهر دمشق را در جیبان کارآموزی خود مشاهده و بررسی کرده بود. با توجه باین اصل از گرفتن هر آپارتمانی که دور از ستاد ارتش سوریه برای سکونتش پیشنهاد میشد بگذشت، یک دلیل ظاهراً قانع کننده، نظیر اینکه خیلی بزرگ یا کوچک و یا بسیار گران است خودداری میورزید.

او با موقع خوبی که بوسیله اشاعه داشتن مناسبات خارجی برای خود فراهم کرده بود شخصیت و حضور خود را در محافل دمشق بنحو مطلوبی توجیه میکرد. در اتومبیل پژوی ۴.۵ مجدداً عرض می نشست و با او و جوانب شهر سر میزد و درباره این یا آن بنا و پارک و غیره، شیخ را استیصال پیچ میکرد. دمشق در واقع در این در روز که تعبس به همراه شیخ در آن گذرانده بود، هیچ شباهتی به بیروت نداشت. در اینجا از اتومبیلهای ساخت آمریکا و جنب و جوش سابقه و غلیان زندگی پر نشاط شهری خبری نبود. دمشق با عابرینی که لباس عربی یا پوشاک خاکستری رنگ و بدوخت اروپائی بتن داشتند، بیشتر به بکش شهر پشت پرده آهنین میمانست. کافه های آن که در هر ساعت از روز پر از همهمة انسانی بود، آدمی را یاد لانه زنبور میانداخت و این گفته بیخود نیست که در سوریه رفتن به «قهوه خانه» مانند «بیسترو» در پاریس حکم یک ورزش ملی را پیدا کرده است. بهر تقدیر این قهوه خانه ها و کافه ها در انجام مأموریت کهن در دمشق نقش خوبی بر عهده گرفتند. بار اول که هنگام عبور از برابر یکی از کافه های پر سرو صدا، شیخ او را بچند تن از دوستانش معرفی کرد کهن دریافت که این مراکز از محل های خوب اجتماع افکار عمومی است و در آنجا پیش از هر جای دیگر دمشق میتواند نبض سوریه را در دست گرفت. در این کافه ها، بین

هرسیگار و فنجان کوچکی از قهوه معطر که صرف میشد، «تشکیلات» دولت آینده سوریه مورد بررسی قرار می گرفت، این یا آن وزیر در کفه عقل و سنجش کافه نشینان عاری از عقل و بینش میگردید و با ارزش و اعتبار می یافت.

در سال ۱۹۶۲، وجهه حزب بعث در اینگونه مجامع به حد اعلای خود رسید با اینحال در کافه ها اخباری که از این میز به آن میز منتقل میشد و تمام صحبت ها و لطیفه های سیاسی که بمیان می آمد یا کاملاً مشکوک و دروغ بود و یا مقدار بسیار کمی از حقیقت را شامل میشد، ولی جاسوسی که از اسرائیل آمده بود عادت داشت به همه گفتگوهای رایج این کافه ها بدقت گوش کند و همان مقدار کم از حقایق را مورد توجه قرار دهد. او خود را داخل مذاکرات شیخ و دوستانش نمی کرد، فقط گوش میداد و همواره آنچه را که درویش در تل آویویا گفته بود بخاطر می آورد: «عجله بخرج نده، با طرافت نگاه کن، گوش کن و با آرامی اما مطمئن پیش برو. تو بعد کافی وقت داری».

الی کهن، ۴۸ ساعت پس از ورودش به دمشق آزادانه در خیابانهای شهر حرکت میکرد و در کافه های شلوغ با دلخواه ترین هم نشین ها به گفت و شنود می نشست و به محلاتی که تنها عبور از آنها برای برانگیختن سوخزن کافی بود با راحتی خیال سر می کشید. با اینحال اگر بدگمانی پیش می آمد، مقامات سازمان امنیت سوریه، به بنین آخرین کسانی بودند که نسبت به کسی که بتازگی در کنار دیوار های این سازمان استقرار یافته بود، گمان بد می بردند.

شیخ مجد العرض، تعبسی را برای گردش به نقطه ای از دمشق دعوت کرد که مردم پایتخت سوریه آنجا را سخت دوست داشتند: جایی در کنار رودخانه که صدها خانواده از چوپانان اطراف فرات، از زن و مرد و کوچک و بزرگ همگی گردش و تفریح و با اصطلاح «پیک نیک» در آنجا را بر بسیاری جا های دیگر ترجیح میدادند. روزی که بدین محل رفتند، شیخ و تعبسی، بر روی علفها، نزدیک یک گروه ۱۲ نفری از سربازان سوری که روی زمین دراز کشیده بودند، جای گرفتند. شیخ در آنحال از تعبسی پرسید: «فکر نمی کنید که در دمشق نظامی خیلی بچشم می خورد؟» و بعد می آنکه منتظر پاسخ کهن شود با صدای آهسته ای که جز خودشان کسی آن را نمی شنید گفت: «خوب است بدانید که تعداد عوامل مخفی سوریه، از تعداد نظامیان نیز بیشتر است، از این نظر توصیه میکنم هرگز پیش از آنکه بدانید سرو کارتان با کیست، با هیچکس در ددل نکنید. آنها در همه جا هستند». کهن که خود نیز چنین قصدی نداشت بعدها واقف می شد که هر یک از احزاب سوریه، از حزب بعث گرفته تا گروه های موافق و مخالف عبدالناصر، همه عوامل بسیاری در آن زمان در اختیار داشتند. گرچه نام «عامل مخفی» نمیشد بدین گروه داد اما بالاخره آنان عوامل اطلاعاتی ساده و با اعضای ممتاز احزاب مورد بحث بودند که بین دفاتر حزبی و کافه ها و قهوه خانه های شهر، رفت و آمد کرده به نشر اخبار سیاسی مورد نظر

داخند و با دو طرف این سیزهای کوچک چوبی که سردم پشت آنها به بازی  
 ووش، (تخته نرد) سرگرم بودند، گوش به صحبت‌های دیگران داشتند. در  
 وابستگی این کافه‌ها و مردمی که بدانجا می‌رفتند، با تشکیلات سیاسی سوریه  
 بود که سرویس‌های مخفی این کشور به‌نگام بازجوئی از افراد مظنون و مشکوک  
 سؤال می‌پرسیدند: «عادت دارید به کدام کافه بروید؟» تبس، ده  
 از ورودش به دمشق هنوز آپارتمان مورد نظر خود را پیدا نکرده بود. بدین جهت  
 گرفت در این باره به کسی که سفارشنامه‌ای از آرژانتین برایش داشت مراجعه  
 کرد.

این شخص «کمال الهشام» پسر سردیر هفته نامه عربی  
 و نوس-آپرس بود. تبس در گفت و گوی تلفنی، خیلی باختصار خود را معرفی  
 کرد و برای دادن سفارشنامه‌ای که از پدر او به همراه داشت تقاضای ملاقات کرد.  
 کمال الهشام در این باره آگاهی قبلی داشت زیرا پدرش در همان تابستان ۱۹۶۱  
 او را دیده بود که «کمال امین تبس»، «هم‌بهن جوان» او به دمشق خواهد آمد.  
 وعده دیدار گذارده شد و این دو همان روز یکدیگر را در کافه‌ای ملاقات کردند، و  
 الهشام آبادگی خود را برای رفع مشکل مسکن تبس اعلام داشت.

تبس برای جلب اعتماد کامل سوری جوان، مساله را باین شکل مطرح  
 ساخت: «من در جستجوی آپارتمانی هستم که هم مسکن و هم دفتر کار من، یعنی  
 دفتر مؤسسه صادرات باشد. چون جدا قصد دارم در دمشق اقامت کنم، از این رو  
 باید در محل آپرومند و خوبی منزل بگیرم، مثلاً در محله اعیان نشین «ابورومانا».  
 بدیهی است دلیل انتخاب این محل که در جوار ستاد ارتش سوریه بود تنها در ذهن  
 او بود. برگزیدن این محل برای سکونت از جانب تبس، برای الهشام غیر عادی  
 محسوب نگردید زیرا بسیاری از نمایندگی‌های تجاری، بانکها و دفاتر مرکزی مؤسسات صنعتی  
 در لوی «ابورومانا» قرار داشت. بعضی از سفارتخانه‌ها، از جمله سفارت هند نیز در این  
 محل بود. باین طرز تلقی، الهشام به تبس وعده کرد که برای پیدا کردن  
 محل اقامت دلخواهش در این کوی، تلاش لازم را بعمل آورد.

دو روز بعد از آن تبس دوباره، پسر دوست خود الهشام را ملاقات کرد و  
 بعد از ظهر آن روز را به دیدن آپارتمانهای متعددی در ابورومانا گذراندند. از چند  
 هلال نیز دیدن کردند ولی تنها یک آپارتمان که در ساختمان بزرگی قرار داشت به  
 او دلیل توجه تبس را جلب کرد، نخست برای آنکه سکونت او در این آپارتمان  
 سرغم بر بردن درویلا، توجه همسایگان را به فعالیت‌های آینده‌اش جلب  
 میکرد و دوم آنکه وی با در نظر گرفتن مساله آنتن دستگاه فرستنده‌اش مجبور بود  
 برای انتخاب کند که لااقل در پشت بام آن چند آنتن توپریون وجود داشته باشد.

تا آنتن دستگاه اویین آنها از استار کافی برخوردار باشد. آپارتمانی که دیده بود واجد این مزایا بود، آپارتمان پنج طبقه ای در محله ابوروسانا که با استیل بورژوازی شرقی و بطور نسبتاً خوبی مبله شده بود. سالن و اتاق نشیمن و خواب باقالیهای زیبایی مفروش بود و روی هم رفته آپارتمان با آشپزخانه مدرن و حمام نظیفش جای راحتی بنظر میرسید.

تعبس به کمک دوستش الهشام مدتی برای پائین آوردن مبلغ اجاره چانه زد و سرانجام آن را سالانه به ۳۹۰ لیره سوری (برابر ۵ هزار فرانک) کرایه کرد. آنگاه با اتومبیل الهشام، اثاثه مختصر خود را که دستگاه «مخلوط کن» نیز جزو آن بود به محل سکونتش انتقال داد و بلافاصله وسایل خود را از جمله دانهای بیرون کشید. «مخلوط کن» را گشود و فرستنده کوچک درون آن را میزبان کرد. بعد سیم معجزه گر را که شبیه «بند ناف» بود و می بایست بزودی ارتباط دائم او را با تل او یو برقرار کند، بدان وصل کرد.

از سقف اتاق خواب در داخل یک آباژور مربوط بسال ۱۹۰۰، لاسپی اویزان بود که کهن هر دو را برای دستکاری لازم پائین آورد. قاب مسی آباژور را که عبارت از یک بشقاب قلمکاری بود، برداشت و پس از گذاردن فرستنده کوچک خود در آن، دوباره آباژور و لامپ را بهمان شکل اول به سقف نصب کرد.

کهن برای گرفتن مطالبی که از فرستنده خاص در اسرائیل پخش میشد، بیک دستگاه گیرنده ساده (رادیو) احتیاج داشت و چون آپارتمانش فاقد آن بود رادیوی کوچکی از نوع فیلیپس که در بازار داد و ستد میشد خرید. آنگاه آنتن مخصوص خود را بر بام ساختمان مستقر کرد. این آنتن سیم مخصوصی، متصل به ریش تراش برقی بود که او در تل او یو دریافت داشته بود. همسایه های او عادت داشتند مستأجرین تازه را بهنگام ورود به آپارتمان سرگرم نصب آنتن - های رادیو یا تلویزیون خود بر بام به بینند. کهن با توجه باین نکته شخصاً در روز روشن به پشت بام رفت و کارهای مربوط به نصب آنتن فرستنده و گیرنده اش را انجام داد. آنتن از بیرون شبیه نظایر خود بر سایر بامها بود و کهن سعی کرد آن را طوری قرار دهد که کم و بیش در جهت اسرائیل باشد. آنتن مذکور این خاصیت را داشت که تعبس یا کهن میتواند در آن واحدهای رادیویی را بوسیله آن بفرستد یا دریافت کند و برای این کار تغییر کوچکی در پریز انتهای آنتن در اتاق خواب کفایت میکرد. بدین ترتیب که وقتی آنتن را بر رادیوی گیرنده فیلیپس خود متصل میکرد پیامهای رادیویی تل او یو را میگرفت و هنگامیکه به فرستنده بسیار کوچک خود مربوط میساخت، دستگاه آماده فرستادن

بام میشد .

آهارتیمان کهن در طبقه چهارم و آخر ساختمان قرار داشت و فاصله بین بنجره اطاق خواب با پشت بام نسبتاً کم بود این امر موجب میشد که سیم آنتن صفا از یک فاصله کوتاه از روی دیوار خارجی ساختمان عبور کرده فرستادن و گرفتن پیاسهای رادیوئی را تسهیل کند. در تل آویو بدو گفته بودند هر قدر سیمی که فرستنده را به آنتن وصل میکند کوتاهتر باشد پارازیت و امواج مزاحم کمتر میشود و پیاسهای رادیوئی صاف تر به مقصد میرسد . اقامت در طبقه چهارم از نظر کهن مزیت دیگری نیز داشت و او بعد ها در این باره به رؤسای خود در اسرائیل گفته بود : « اگر من دستگیر شوم میتوانم از طبقه چهارم به پائین بیروم و کار را تمام کنم » .

هنگامی که کهن کار استقرار آنتن و دستگاههای گیرنده و فرستنده خود را پایان رسانید توانست در آراشی کامل به تماشای منظره ای که از پنجره بزرگ سائین آهارتیمانش نمایان بود بپردازد . ساختمان ستاد ارتش سوریه درست در مقابل آهارتیمان او قرار داشت . بام ستاد ارتش با آنتن های متعدد که از محل سکونت او کاملاً قابل رؤیت بود ، آراسته میشد و سیم های خاردار از هر طرف ساختمان را احاطه کرده بود . در چهار گوشه ساختمان ستاد ، سربازان سوری که سراپا مسلح بودند نهبانی میکردند .

دوازدهم فوریه ۱۹۶۲ بود . در ساعت ۲۱ الی کهن برای نخستین بار دستگاه فرستنده خود را بکار انداخت و یک سری علائم قرار دادی که مرکز ستاد «سرویس جاسوسی» را صدا میکرد به تل آویو بخازیره کرد .

علائم او فوراً گرفته شد و بفاصله چند ثانیه ، کهن با خوشحالی فراوان پاسخ اسرائیل را باینشرح دریافت داشت : « ما آماده ایم پیاسهای ترا بگیریم » . در این وقت کهن عدد قرار دادی خود با تل آویو را بخازیره کرد : « ۸۸ » و عبارتی نیز که جزو قرار داد نبود بدان افزود . عبارتی که نه تل آویو و نه خود کهن تا لحظه قبل از عزیمت به سوریه هرگز آن را پیش بینی نکرده بودند : « مقابل ستاد ارتش » .

عدد « ۸۸ » برای تل آویو این معنی را داشت : « آهارتیمان یاتنه و آغاز بکار کرده ام » . اما کهن لازم میدانست محل حساس آهارتیمان خود را نیز برای تل آویو مشخص کند .

« درویش » در همان شب ۱۲ فوریه ، بام کهن را خواند و با یکسلفه فرمز زیر عبارت «مقابل ستاد ارتش» خط کشید . وضع شاگرد او نشان میداد که در دمشق خیلی خوب گلیم خود را از آب بیرون کشیده است .

## نوخیب

ابتکار عملیات موقتاً بدست الی کھی سپرده شده بود زیرا رؤسای او در تل او یو قبل از آگاهی از نوع اطلاعاتی که او در اختیار داشت ویا کاری که قادر بانجامش بود ، نمی توانستند سئوالات و خواستههای خود را بر پایه ای استوار کنند و از اینرو در حال حاضر نه پرسشی از او میکردند و نه انجام مأموریتی راخواستار میشدند .

کهن طبعاً در آغاز کار ، شروع به اکتشاف و تحقیق در باره همسایه نزدیک خود یعنی ستاد ارتش سوریه کرد که ساختمان آن درست مقابل پنجره اطاقش قرار داشت . بنا بریک قاعده کلی ، او ، ورود و خروج اشخاص را زیر نظر گرفت تا در صورت بروز وضع غیر عادی بمسانی قادر بشخیص آن باشد . در روزهای نخستین از ساعت ۸ صبح که فعالیت در ستاد ارتش سوریه آغاز میشد تا ساعت شش بعد از ظهر که تقریباً همه افسران و کارمندان آن را ترک میکردند ، کهن در پست دیده بانی در آپارتمانش بدقت ، آن را زیر نظر داشت . در نخستین شب مراقبت خود ، دانست که در تمام طول شب تنها چراغهای پنج اطاق ستاد ارتش سوریه روشن است و از آنجا دریافت که این اطاقها باید متعلق به افسران کشیک باشد . گرچه این تصور هم ممکن بود که شب زنده داران این اطاقها را اعضای رکن ۲ و یا سؤولان ستاد ارتش تشکیل دهند .

در پانزده روز نخستین ماه فوریه ۱۹۶۲ - ستاد ارتش سوریه وضع آرامی داشت و خاموشی قسمت اعظم ستاد در شبها حکایت از امن قرار اوضاع عادی میکرد .

کهن در این اوقات با کمال الهشام و چند دوست دیگر او ملاقات میکرد و - بخصوص با کسانی که کارمند دولت بودند در باره اهمیت صدور پاره ای از محصولات سوری بخارج از کشور به گفت و گوی پرداخت. او برای این و آن تعریف میکرد که در بانکهای سویس و بلژیک سرمایه مختصری دارد که در صورت عدم مخالفت و مشکل تراشی دولت سوریه، میتواند این سرمایه را با کمک دوستان اروپائیش به صدور میز و صندلی و سایر کالاهای تزئینی و هنری سوریه بخارج اختصاص دهد .

دامنه آشنائی های کهن در دمشق روز بروز وسعت بیشتری می یافت و «تعبس» جوان که بوسیله دوستش الهشام به محافل، بازرگانی پایتخت سوریه راه یافته بود در جلب نظر و محبت و اعتماد این محافل، پیش از پیش کسب توفیق میکرد و از سوی دیگر طرح او در باره صدور میز و صندلی و مصنوعات هنری سوریه بخارج اندک اندک مورد تأیید و پشتیبانی قرار میگرفت . روزی الهشام پاو گفت : «چرا یک اتوبیل خریداری نمی کنی ؟ این برای رسیدگی بیشتر بکارهایت - کمک مؤثری خواهد بود . تو در حال حاضر با پیاده رویهای تراوان بمنظور انجام کارهایت وقت گرانبهائی را از دست میدهی . » تعبس در پاسخ با فروتنی گفت : «بعد کافی دریونوس آیرس کادپلاک سوار شده ام و اکنون ترجیح می-دهم مثل اکثر مردم پیاده بروم . » الی که بدرآپارتمانش کارت ویزیتی با عنوان «دفتر صادرات و واردات تعبس» نصب کرده بود با فروتنی و نظاره و وطنخواهی و علاقه و دوستی ، محبت عده بیشماری از آشنایانش را جلب کرده بود و فرصت آن را که نخستین خدمت مهم خود را به سرویس اطلاعاتی اسرائیل انجام دهد زود به دست آورد .

طبق قرار قبلی او می بایست پس از اعلام عدد « ۸۸ » بوسیله فرستنده کوچک خود که نشان دهنده استقرار او در دمشق بود، هفته ها و ماهها ارتباط خود را با تل آویو قطع کند . شاید پیش از دو هزار بار قبل از حرکتش پاو گفته بودند : « عجله نکن » ، ولی ترتیب پیش آمدها وضع را بشکل دیگری در آورد .

روز هشتم مارس ۱۹۶۲ - او اطلاعیه زیر را که ازرا دیو دمشق پخش میشد شنید :

امروز سربازان شجاع ما به نیروی صهیونیست دشمن ، شکست فاحشی وارد کردند . ارتش سوریه به کشتی های جنگی صهیونیست در دریاچه طبریه آسیب زیادی رساند و دشمن پس از تحمل خسارات زیاد از مقابل قوای سوریه عقب نشست .



الی کهن در صحت مفاد این اطلاعیه تردید داشت. در واقع در تاریخ مذکور سوریهها یکبار دیگر به جانب ماهی گیران و قایقهای اسرائیلی در دریاچه طبریه که از طرف سازمان ملل جزء خاک اسرائیل شناخته شده است، تیراندازی کردند. سوریهها همچنین بروی یک گروه گشتی اسرائیل که به کمک ماهی گیران شتافته بودند، آتش باز کردند. در این ماجرا دو گشتی اسرائیلی با گلوله های سوری زخمی شدند و دولت اسرائیل طی جلسه ای در اورشلیم تصمیمات لازم برای جلوگیری از تکرار آن را اتخاذ کرد.

اطلاعیه ای که بوسیله رادیو دمشق بخش شد الی کهن را بحال آماده باش در آورد. او در پست دیده بانی خود، پشت پنجره اطاقی که روبه ستاد ارتش داشت منتظر وقایع بود. شب آنروزی که اطلاعیه یاد شده، از رادیو دمشق بخش شد الی رفت و آمد فراوان و غیر طبیعی در داخل و بیرون ستاد ارتش مشاهده کرد و برخلاف شبهای دیگر تمام پنجره های ستاد روشن بود. فردای آن شب الی کهن الهشام را ملاقات کرد. الی در این ملاقات سعی کرد نخستین بار اطلاعاتی در باره وضع سیاسی و نظامی سوریه کسب کند ولی الهشام تمایلی باین بحث نشان نداد. تعبسی نیز برای حفظ ظاهر و محافظه کاری اصرار نورزید. شب این روز در ستاد ارتش سوریه وضع بحال عادی بازگشت و فقط از همان پنج پنجره سابق نور بخارج می تابید.

در ۱۱ مارس دولت اسرائیل بار دیگر بریاست بن گوریون در اورشلیم تشکیل شد. دستور کار این جلسه مطالعه در این باره بود که آیا حادثه دریاچه طبریه بر حسب اوضاع نابسامان و دائمی این منطقه، بطور اتفاقی پیش آمده است یا اینکه اقدام منجیده و پیش بینی شده ای از جانب دولت سوریه برای مقابله با مصر در مسابقه فعالیت های ضد اسرائیلی بوده است؟ جلسه مذکور سر انجام به این نتیجه رسید که بررسی بیشتر در این زمینه رابه شورای دفاع ملی واگذار کند، این شورا که بریاست بن گوریون و عضویت چند وزیر تشکیل شده و در زمینه اقدامات خود اختیارات تام داشت، روز بعد تصمیم گرفت در صورتیکه سوریهها بار دیگر دست به عمل مسلحانه ای زدند برای مقابله با آن از نیروی نظامی استفاده شود. کهن که در دمشق منزوی و تنها میزیست و از اخبار و وقایع اسرائیلی بی خبر بود طبعاً از این تصمیم اورشلیم اطلاعی نداشت. او با توجه دقیق به اوضاع واحوال دریافت که از روز حادثه دریاچه به بعد تعداد وسایل قلیه ارتش از جمله تانکها، در خیابانهای دمشق افزایش یافته است. وی که منبع موثق و مطمئنی برای کسب اطلاع در این زمینه نداشت پیش خود فکر کرد که این نقل و انتقالات نظامی امکان دارد مقدمه کودتای جدیدی در دمشق باشد و برای اینکه در یابد این وضع ناشی از مخاصمات و زد و خورد های سرزی سوریه و اسرائیل است قرائتی در

دست نداشت. در این بین مطبوعات سوریه، برای نخستین بار پس از ورود کهن به دمشق سر مقاله‌های خود را به خطر صهیونیست‌ها اختصاص داده و افکار عمومی را آماده پذیرش منازعات آینده با اسرائیل می‌کردند. او در بازار «حمديه» معروفترین بازار دمشق هنگام صرف قهوه در یک خانه، از نزدیک عصبانیت غیرعادی مردم را از وقایع احتمالی در شرف تکوین احساس کرد.

جاسوس اسرائیلی هنوز دستورالعمل دقیقی درباره فعالیتی که باید بنماید از تل آویو دریافت نکرده بود. از روز بعد از استقرار در آپارتمانش که تل آویو دریافت پیام او را تأیید کرده بود، دیگر ارتباطی با آنجا نداشت. اینک کهن با احساس اینکه تل آویو به خدمات وی نیازمند است فکر کرد که موقع تماس با اسرائیل فرا رسیده است. شب هنگام وی با کمال تعجب مشاهده کرد که تمام پنجره‌های ستاد ارتش سوریه روشن است و همین امر موجب قوت تصمیم او در تماس با تل آویو شد. معهذ کهن تا فردا شب در اجرای این تصمیم صبر کرد و وقتی وضع شب گذشته درستاد ارتش تکرار شد، نخستین پیام خود را به تل آویو فرستاد. پس از بستن دو قفل در آپارتمان و کشیدن پرده‌ها، فرستنده کوچکش را از مخفی گاه آن‌ها بالای آباژور اطاق خواب، بیرون آورد و در حالیکه روی تخت خواب نشسته بود، برای سخا بیه پیام، تل آویو را صدا کرد. این اقدام ساعت ۸ و سی دقیقه شب ۱۳ مارس ۱۹۶۲ انجام شد. پس از چند لحظه، علامت قراردادی تل آویو اعلام داشت که صدای کهن را بخوبی می‌شنود. آنوقت او نخستین پیام کوتاه خود را در حالیکه، نوشته آنرا از حفظ به رمز تبدیل می‌کرد به باین شرح تل آویو سخا بیه کرد: «سه شب پی در پی درستاد ارتش سوریه فعالیت فوق‌العاده‌ای مشاهده می‌شود و کنیه اطاق‌های ستاد روشن است. با اعتقاد من نقل و انتقالات غیرعادی نظامی در دمشق، نشانه آماده باش ارتش سوریه است. کودتای نظامی غیر محتمل، روحیه ضد اسرائیلی پشت از طریق مطبوعات تقویت می‌شود. بنظر من آماده باش ارتش هدفی علیه اسرائیل دارد.» پیام‌الی کهن در تل آویو دریافت شد و وی از این امر بوسیله علامت قرار دادی که دستگاه گیرنده‌اش آنرا دریافت کرد، آگه گردید. الی باز تنها شد. فرستنده‌اش را در مخفی گاهش گذاشت و رادیوی خود را روی موج فرستنده دمشق گذارد. آنگاه پیام نوشته شده را آتش زد و خاکستر آن را در ظرفشویی با فشار قوی آب از بین برد.

الی کهن اشتباه نکرده بود. ستاد ارتش اسرائیل روز ۱۴ مارس این اطلاعات را از دست‌های مقدم خود در مرز سوریه دریافت داشت: «چندین تانک وزره پوش در پست‌های سرزی سوریه، روی تپه‌های منطقه دریاچه «طبریه» موضع گرفته‌اند. نیروهای پشت جبهه نیز پیوسته بسوی مرز در حرکتند.» پیام کهن این اطلاعات را تأیید می‌کرد و نشانه آن بود که این بسیج بیهیچوجه ناشی از ابتکار

یک فرمانده محلی نیست و بلستور ستاد مرکزی ارتش سوریه انجام میشود. بدین ترتیب ستاد ارتش اسرائیل، مسأله فعالیت شبانه ستاد ارتش سوریه و نقل و انتقالات نظامی مخفی و حرکت قوای تازه نفس سوری بمرز اسرائیل راحل کرد. تل اویو پس از دریافت اطلاعات مربوط به مرز و پیام کهن از دمشق، در برابر اقدام سوریه، عکس العمل فوری نشان داد و نیروهای خود را در منطقه دریاچه «طبریه» در مرز سوریه تقویت کرد.

روز ۱۶ مارس - سوریه برنامه پیش بینی شده خود را در مرز اسرائیل با قاطعیت بمورد اجرا گذارد. دولت دمشق تصمیم گرفته بود برای رقابت با حق حاکمیت اسرائیل در این قسمت از خاک خود، به جریان ماهی گیری اسرائیل در دریاچه «طبریه» ضربه قاطعی وارد سازد و برای این کار شیوه معمول خود را رها کرده، در صدد یک جنگ واقعی با اسرائیل بر آمده بود تا در باره حاکمیت اسرائیل بر منطقه مذکور، سازمان ملل را به حکمیت فرا خواند.

کشمکش ساعت ده صبح آغاز شد. در این ساعت ماهیگیران اسرائیلی که بوسیله یک ناوگشتی پلیس حمایت میشدند، سرگرم بیرون کشیدن تورهای صید ماهی خود بودند، که پست های سوری در نوخیب، کورسنیه و مسعودیه بروی آنان و گشتی ها آتش گشودند. آتشی بمراتب شدیدتر از دفعات پیش و یک بمباران حقیقی بوسیله توپهای بدون عقب نشینی ساخت شوروی که گلوله های ساخت همان کشور را نیز بکار می برد.

بن گوریون نخست وزیر اسرائیل، شخصا آن روز انعکاس صدای توپهای سوری را شنید زیرا وی در سیهمانخانه «گاله کینرت» (Galé Kinérth) در ساحل دریاچه و درست در مقابل ارتفاعات مواضع سوری در استراحت و مرخصی بود. بیست دقیقه پس از آغاز جدال، ژنرال «تزووی زور» (Tezvi Sour) فرمانده ستاد ارتش و «ماهرزورا» فرمانده نظامی منطقه با او ملاقات کردند. بن گوریون که در باره سرکوب کردن این تشنجات از دولت اختیار تام گرفته بود بانان دستور داد که پست های سوری را که اقدام به شلیک کرده بودند محاصره کرده و کاملاً خاموش سازند. نزدیکهای نیم شب جمعه چندین هنگ اسرائیلی که شبانه در پست کی بوتس «عین گو» (Ein Guév) مستقر شده بودند به نوخیب حمله کردند. ستاد ارتش اسرائیل که میدانست نیروهای سوریه در حال آماده باش است قبلاً نیروهای کمکی خود را در نقاط مختلف مستقر کرده و به نیروی هوائی دستور داده بود که برای آغاز عملیات آمادگی لازم را داشته باشند.

نبرد نوخیب که به نبرد ۱۶ مارس شهرت یافت و نلساعت ۷ باسداد

روز بعد اداسه داشت بسیار شدید و خونین بود . نخستین سربازان اسرائیلی که کمی پس از نیمه شب وارد خاک سوریه شده بودند ، بهلت تاریکی در میدان مین گذاری شده غافلگیر شدند. آن شب دره اردن تا سپیده دم بر اثر انفجار خمپاره ها روشن بود و واحدهای لشکر پیاده نظام « گولانی » که سر انجام هست نوخیب را تصرف کردند تمام پناهگاههای سوری را منهدم ساختند . سوریه در پاسخ ، کمی بوتس عن گورا زیر آتش گرفته و با نهادم خانه های آن پرداختند و ساکنان آن ناچار به پناهگاههای زیر زمینی شتافتند . برای پایان دادن به نبرد ، نیروی هوایی اسرائیل وارد معرکه شد و مواضع سوری را در خط ارتفاعات ساحل دریاچه « طبریه » بمباران کرد . سوریه دهها کشته و زخمی در جان پناهها و سنگرهای نوخیب بجای گذاشتند که فرمانده قرارگاه نوخیب نیز بین آنان بود. قوای اسرائیل با غنایم جنگی جالب و سهمی از این نبرد بازگشت که ۷ نوع سلاح و مهمات ساخت شوروی و یک سرباز ۲۱ ساله بنام «یحیی حسن» از آن جمله بود.

جنگجویان اسرائیلی در حالیکه سربازان دشمن دو امتیاز عمده بر آنها داشتند، در این نبرد با ردیگر شجاعت خود را نشان دادند. نخست اینکه در این منطقه از مرز سوریه و اسرائیل ، استحکامات و قرارگاههای سوری بر فراز ارتفاعات و پستهای اسرائیلی در شیارهای باریک ساحل دریاچه قرار داشت و مزیت دوم که ناشی از امتیاز نخست بود، اینکه لوله های توپها و مسلسلهای سوری، از بالا به پائین آسانتر و راحت تر نشانه گیری میکرد تا سلاحهای قوای اسرائیل از پائین به بالا . از این رو مقابله با این دو امتیاز در نبرد نوخیب برای اسرائیل گران تمام شد . سه زره پوش کوچک اسرائیل در خاک سوریه و در یک محوطه مین گذاری شده که نخستین گروه سربازان اسرائیل را غافلگیر کرده بود ، باقی ماند . هفت سرباز اسرائیلی جان سپردند ، جسد هشتمین سرباز در خاک دشمن ماند و سرباز نهمین مفقود شد . این همان سربازی بود که مدتی پس از نبرد نوخیب الی کهن در باره سرنوشت او به تحقیق پرداخت.

عصر روز ۱۷ مارس - رئیس ستاد ارتش اسرائیل برای دادن گزارش جامع نبرد ، ارباب جراید را در قل او یوگرد آورد و در مقابل آنان اقرار کرد که از سرنوشت مرهز مفقود اطلاعی ندارد .

الی کهن در دمشق از وضع ناهنجاری که بدنبال نبرد نوخیب پیش آمده بود آگاه شد و از طریق زادبو در یافت که سه زره پوش اسرائیلی در محوطه مین گذاری شده باقیمانده است . دمشق نیز قبول کرد که پنج سرباز خود را در این نبرد از دست داده است ، اما طبق معمول در باره پیروزی آشکار بردشمن به بحث و مبالغه پرداخت .

کهن در این ضمن بار دیگر با الهشام ملاقات کرد و این ملاقات عصر روز دوشنبه بعد از ماجرای نوخیم صورت گرفت. الهشام بدون اطلاع قبلی همراه یک جوان سوری که لباس افسری در برداشت و درجه ستوانی زینت بخش شانه هایش بود بدیدن او رفت.

کهن، تعبس - از این دیدار تعجب کرد، زیرا نخستین بار بود که الهشام بدون آگاهی قبلی بدیدنش میرفت. در حالیکه در ذهن خود جستجوی علت این ملاقات سیگشت، به قیافه میهمانانش خیره شد و الهشام که تعجب ویرا مشاهده میکرد بعنوان عذر خواهی گفت که فکر میکردم در خانه باشی و در واقع بخت خود را بازمایش گذاشتم. لحن الهشام هنگام ادای این مطلب عادی و دوستانه بود. تعبس، او و افسر جوان را برای صرف نوشیدنی به اطاق پذیرائی آپارتمانش هدایت کرد و الهشام که بالحنی غرور آمیز و سرافراز از داشتن چنین دوستی حرف میزد به وی گفت: «اجازه بده یکی از بهترین دوستانم را بتو معرفی کنم» و بی تأمل افزود: «بتوان معزی، ظاهرالدین» (Maasi). الهشام آنگاه مکئی کرد و ادامه داد: «عموی او عبدالکریم ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش سوریه است.»

کهن بخوبی با این نام که در سال ۱۹۶۲ در سوریه و اسرائیل بر سر زبانها بود و عکس صاحب آن در روزنامه ها چاپ میشد آشنائی داشت. پیش خود فکر کرد اگر همانطور که الهشام مدعی است این دیدار تنها برای آشنائی و ادای احترام بعمل آمده باشد، حضور ستوان جوان در آپارتمان او واقعا موهبتی آسمانی است. ولی پذیرفتن این موضوع، هنوز خیلی زود بود. تعبس در حالیکه باین مسأله بی‌آندیشید در آشپزخانه سرگرم تهیه قهوه معطری برای میهمانانش شد و از همانجا پس از شنیدن صدای آندو که بی‌محابا مشغول یک بحث سیاسی و نظامی شده بودند، و همه اش در این مورد از بین رفت، بخصوص که هنگام ورود و بیاطاق نیز، میهمانان زمینه صحبت خود را تغییر ندادند.

هنگامی که الهشام به دوستش معزی ظاهرالدین گفت تعبس با محیط بزرگی چون اروپا و امریکای جنوبی آشناست، علاقه شدیدی نسبت به معاشرت بیشتر با کهن پیدا کرد زیرا او، نظامی جوانی که آینده درخشانی در ارتش سوریه انتظارش را سی کشید بیش از یکبار، آنهم برای یک گردش چندروزه در بیروت، قدم از خاک میهنش بیرون نگذاشته بود.

اما تعبس، علاقه افسر جوان نسبت به سرزمینهای بیگانه را بهانه قرار داده، به سرزنش او پرداخت و تذکر داد که «تمام ثروت‌های آرژانتین ارزش سعادت یکروز زندگی در کشور خود، «سوریه» را ندارد» و این عبارت را با چنان حرارتی بیان کرد که افسر سوری را سخت تحت تأثیر قرار داد، تعبس آنگاه

لفتار خود را باین شکل تکمیل کرد : اگر من در دمشق گرفتار کازهایم نبودم داوطلب خدمت در ارتش میشدم ، زیرا ارتش در جنگ علیه صهیونیسم احتیاج به نفرات دارد .

ستوان جوان سکوت کرده بود ، اما الهشام گفت و گور ادامه داد : خطر در اینجا ، در شهر دمشق نیز در کمین ماست . در حال حاضر ارتش و جبهه خوبی دارد ، چندتن از افسران میتوانند با استفاده از محبوبیت ارتش ، اقدام به سقوط دولت کنند ، اما آنوقت بار دیگر هرج و مرج در کشوری که با زحمت فراوان سرگرم سرو سامان دادن به حوادث سیاسی گذشته است ، برقرار خواهد شد .

معزی در حالیکه با تکان سر ، گفته های الهشام را تأیید میکرد افزود که مثلا در نبرد نوحیب ، سربازان ما ، با شجاعت جنگیدند اما اسرائیلیها سرانجام نوحیب را گرفتند . اکنون من از خود میپرسم آیا اصولا ما قادر به مقابله و شکست دادن اسرائیل هستیم ؟ آنها دارای نیروی هوائی نیرومندی هستند و حال آنکه نیروی ما ضعیف است ، علاوه بر آن برای مقابله با اسرائیل تعلیمات خوبی ندیده اند . در این احوال مصریها هم از تحویل تشکیلات «میگها» که بکشور خود منتقل کرده اند خودداری میکنند و هواپیماهایی هم که مسکو وعده کرده هنوز بدست ما نرسیده است .

کهن سابق و تعبس فعلی در این هنگام سرگرم ریختن قهوه برای سیهمانان بود اب بی آنکه از چهره اش هیچانی نمودار باشد تمام کلماتی را که ردویدل میشد بخاطر میسپرد . معزی ظاهرالدین بعنوان پایان بحث در باره هواپیما بلحنی اندو عناك گفت : « و حال آنکه حتی « عقابهای » سوری بدون هواپیما قادر به طی راهی نخواهند بود .» . بکار بردن کلمه «عقاب» در این جمله اتفاقی نبود زیرا وطنپرستان سوری از این کلمه بجای خلبان نظامی استفاده میکردند .

جاسوس اسرائیل از خلال این سخنان حدس زد که افسر جوان مانند عمومی خود به اقلیت « دروزی » سوریه تعلق دارد و با اطلاعاتی که از ارتش سوریه داشت بخاطر آورد که بسیاری از افسران عالیرتبه سوری وابسته باین القبت هستند ، معزی ظاهرالدین ، بخصوص از اینکه الهشام ، تعبس را « برادرم کمال » خطاب میکرد تمایل شدیدی به گفت و گو و بحث با کهن نشان میداد اما این یک ، برای آنکه شک و تردیدی در افسر جوان نیانگیزد از طرح سؤال در باره مسائل محرمانه خودداری میکرد . با اینحال ضمن صحبت بی آنکه از لحن کلامش کوچکترین علاقه خاصی استنباط شود به معزی گفت « مسلما شما منطقه ای را که در آن نبرد نوحیب روی داد بخوبی میشناسید » و معزی بی آنکه ارشیدن این سؤال شک و سوء ظنی بدل راه دهد پاسخ داد : « من این منطقه را خوب

میشناسم و دوز قبل از جدال ، چهارشنبه گذشته جزویک هیئت بازرسی ، تمام پستهای سوریه در منطقه دریاچه طبریه را دیدم و باچشمان خود استحقاقات نظامی دشمن را مشاهده کردم .

تعجب بی آنکه تغییری در عادی بودن صدایش دهد باخنده گفت در آرژانتین با یهودیان که تعداد شان در آنجا زیاد است تماس داشتم ، اما دلم میخواد یکروز حتی از راه دور هم که باشد سر بازان جهود را با سلاحی که در دست دارند مشاهده کنم . ستوان جوان که معلوم بود گفته تعجب را عادی تلقی کرده و از آن بوی بدی نبرده است در این باره توضیح داد که ورود به منطقه نظامی در تمام مرز برای افراد غیر نظامی ممنوع است و تنها تعداد کمی از این افراد برای انجام پاره ای امور ، اجازه ورود باین مناطق را دارند زیرا برای این کار باید پروانه خاصی بدست آورد که کسب آن بسیار مشکل است . وی سپس بطور اتفاقی و مانند کسی که ناگهان بیاد موضوعی افتاده که اطلاعات وسیعی در آن باره دارد گفت : عده زیادی جاسوس اسرائیلی در سوریه بسر میبرند ، و این گفته در واقع دلایل پیشین معزی در باره سخت گیری ورود افراد غیر نظامی به مناطق مرزی را توجیه میکرد . در حالیکه تعجب خود را در برابر این اظهارات بی تفاوت نشان میداد معزی پس از یک سکوت کوتاه اظهار داشت که : « یکی از جمعه های آینده ماسه نفر به دیدن این منطقه نظامی خواهیم رفت و برای جلوگیری از مزاحمت بهنگام عبور از مواضع ارتشی من شمارا در اتوبوس خودم سوار خواهم کرد » .

الهشام در این موقع بی آنکه علاقه ای از خود به رفتن جبهه نشان دهد گفت : « من یکسال پیش از این منطقه دیدن کرده ام » اما تعجب برای آنکه هم موضوع باز دید از منطقه نظامی را تحقق بخشد و هم اصرار باطنی خویش را در این زمینه مخفی دارد به شوخی و خنده متوسل شد و به الهشام گفت : « تواز گلوله های سر بازان اسرائیل میترسی ؟ » . الهشام در این باره از خود دفاع کرد و مرانجام در مورد دیدار منطقه نظامی ، در آینده که جبهه ، آرامش بیشتری می یافت بتوافق رسیدند .

در روز ملاقات الهشام و دوستش معزی با کهن یا تعجب ، افسر جوان مطلب دیگری نیز بکهن گفت که حائز اهمیت و ارزش فراوان بود . معزی باو گفت که : « سرهنگ عبدالکریم نهلاوی ، سرد نیرومند سوریه با دولت اختلاف دارد و همه وزیران را متهم به بی لیاقتی میکند . عموی من تلاش میکند او را به لزوم دادن یک مهلت دیگر به دولت متقاعد سازد اما وی مایل به شنیدن حرفی در این زمینه نیست . او پس از نبرد نوحیب و بررسی اوضاع در مرز معتقد

شده است که اعتماد مردم فقط به ارتش است و من گمان میکنم با توجه باین اعتقاد، سرهنگ در آینده نزدیک در ترکیب دولت تغییراتی بدهد. هنگامیکه الهاشم و معزی آپارتمان کهن را ترک کردند تقریباً نیمه شب بود و افسر جوان موقع خداحافظی از جاسوس اسرائیلی دعوت کرد که هفته آینده باهم به سینما بروند.

وقتی کهن در آپارتمان تنها شد نگاهی به عمارت ستاد ارتش در آنسوی خیابان انداخت و سپس پیام خود را برای تل آویو تنظیم کرد. این کار تا نزدیکی های صبح طول کشید زیرا او برای گنجاندن، ماحصل گفت و گوهای خود با معزی، و اطلاعاتی که کسب کرده بود، در پیام بمختصر خویش نیاز به فرصت و تفکر داشت. پیام رمز شده ای که آنشب کهن فرستاد و مثل سابق آنرا روی کاغذ تحریر کرده بود شامل دونوع اطلاعات بشرح زیر بود که سرویسهای اسرائیلی بدان توجه خاصی مبذول داشتند.

الف: نیروی هوائی سوریه از قدرت هوائی اسرائیل و اعمه دارد و مصریها نیز از تحویل تشکیلات «میگها» به سوریه استناع میورزند.

ب: سرهنگ نهلاوی هنوز مرد نیرومند سوریه است و در این حال برخی از افسران سوری عقیده خود را در باره ضعف دولت مخفی نمیکنند.

کهن در پیام خود منبع اطلاعات کسب شده را نیز فاش کرد و برای شناساندن این هويت در پیامهای بعدی، حرف قرار دادی «م» را برگزید. بعد از آن در مدت سه سال باسوریت کهن در سوریه، عددی که معرف حرف «م» بود مرتب در پیامهای رمز جاسوس اسرائیلی بچشم میخورد.

در تل آویو، ستاد ارتش اسرائیل، قسمت اول پیام کهن را بمنزله نشانه ای از استقرار یک آرامش نسبی در وضع مرزهای سوریه و اسرائیل تلقی کرد. تحلیل قضیه باین شکل بود: اگر صحیح باشد که نیروی هوائی سوریه دچار کمبود هواپیماست و از نیروی هوائی اسرائیل نیز و اعمه دارد بنابراین دشمنی از گسترش دانه زد و خورد با اسرائیل به تمام جبهه ها خود داری خواهد کرد، اتفاقاً با مداد روز ۱۹ مارس و روز بیست و یکم همین ماه، میگهای ۱۷ سوریه بر فراز نوار سرزی اسرائیل بیرواز در آمدند، اما بی آنکه جرأت تجاوز داشته باشند پایگاههای خود بازگشتند.

روز بیستم مارس - شورای فوق العاده وزیران اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد و تا شب ادامه یافت. رئیس ستاد ارتش و مسئول سرویسهای سری وقت، «آقای ایسر هارل» نیز در این جلسه شرکت کرد. نتیجه کلی مذاکرات این جلسه نیز پس از ارزیابی های دقیق اوضاع مرز سوریه و اسرائیل بوسیله بن گوریون، وزیران و رئیس ستاد ارتش و سرویسهای اطلاعاتی، این بود که خطر درگیری



عمومی سوریه و اسرائیل موقتاً به تاخیر افتاده است . با توجه باین فرصت دولت اسرائیل تصمیم گرفت در سازمان ملل و کلیه پایتخت های جهان به تجاوز سوریه نسبت به حق حاکمیت اسرائیل در دریاچه طبریه و منطقه مرزی سورد دعوای دو کشور، نسبت بیک رشته فعالیت های سیاسی و دیپلماتیک بزند . بن گوریون ضمناً تصمیم گرفت که ژنرال « مایر آسیت » رئیس سرویس های اطلاعاتی ارتش « مودئین » را که افسر برجسته ولایتی بود و علاوه بر ثبوت درایت خود در فعالیت های گذشته ، بیش از همه به مسائل و مشکلات عملی منطقه مورد نزاع سوریه وارد بود ، بعنوان مشاور عنایت نمایندگی اسرائیل در « سازمان ملل » به نیویورک بفرستد . بدین ترتیب عمل سریع و حساب شده الی کهن در قلب سوریه ، نتایج درخشانی بیار آورد و بزودی این نتایج بصورت تصمیمات بدبرانه و سلایمت آمیزی از جانب دولت اسرائیل تجلی کرد . اما جنگی که در نوحیب میان سوریها و اسرائیلیها در گرفت ، برای جاسوس اسرائیلی در دمشق صحنه رقت باری بوجود آورد . باین صورت که در اواخر ماه مارس ، مطبوعات و رادیو دمشق مردم را بمشاهده غنائم جنگی که از دشمن گرفته شده بود دعوت کردند . تبلیغات رسمی دامنه دار موجب شده بود که سوریها به شکست نوحیب به صورت بک پیروزی درخشان نگاه کنند و این تبلیغات در مجموع ، سوچبات سر افرازی ارتش و بالابردن حیثیت آن را فراهم کرده بود . سه زره پوش اسرائیلی که در میدان مین گذاری شده بوسیله سوریها باقی مانده بود به دمشق انتقال یافته و در میدان شهدا ( میدان الحرقه ) بنمایش گذارده شده بود .

جمعیت انبوهی برای تماشای غنائم جنگی دشمن ، باین میدان هجوم آورده بود و کهن به سختی توانست بوج جمعیت را که شعار های ( مرده باد اسرائیل ، زنده باد شجاعان سوری ) سر داده بود ، شکافته خود را به محل غنائم برساند . سه زره پوش اسرائیل به شکل مثلثی در میدان قرار داشت و مردم دمشق با شادی و سرور از برابر آن زژه می رفتند . صحنه های تعصب آمیزی در این تظاهرات بچشم می خورد که اگر کهن از نزدیک شاهد نبود هرگز آنرا بپور نمیداشت . در میان هزاران نفری که از برابر زره پوشها میگذشتند ، دههاتن بعنوان تجلیل از کسانی که موفق به گرفتن آنها شده اند ، زره پوشها را نوازش کرده ، می بوسیدند و نفرات دیگری بعنوان تنفر از دشمن ، آب دهان بر آن می انداختند و در این میان همه بدون استثنا احساسات وطن پرستی خود و تنفر از اسرائیل را بشکل عیجان انگیزی ابراز میداشتند . در کنار زره پوشها تعدادی مخزن آهنی بنزین ، که آسیب دیده بودند بچشم می خورد . بر روی این مخزنها عبارات و اعدادی به عبری نوشته شده بود تا بدینوسیله سرنگون ساختن هواپیماهای اسرائیلی به

جوت رسد اما کهن بفرستد دریافت که این مخزنها متعلق به هواپیماهای « میگ » است نه هواپیماهای « تور » که از طرف اسرائیل در نبرد نوحیب شرکت داشت. بهر حال در قلب این جمعیت انبوه که برای تماشای غنائم بدست آمده از دشمن یعنی کشور او ، گرد آمده بودند کهن بشدت فشار رنج و تنهایی را بر خویش احساس کرد . با این حال او هرگز قادر به پیش بینی این نکته نبود که سه سال دیگر تقریباً در چنین روز و ساعتی ، چنین جمعیت انبوهی برای مشاهده نمایش دیگری بدین میدان خواهند آمد ، و این نمایش آویختن « الی کهن » جاسوس اسرائیلی بر چوبه دار خواهد بود .

صحنه رقت بار میدان شهدا ، اثر روانی عمیقی بر اعصاب کهن باقی گذاشت و او با مشاهده تظاهرات مردم در این میدان ، خطر نهفته « تعصب عربی » را که میتواند بشکل عملیات دیوانه وار علیه اسرائیل در آید ، بخوبی احساس کرد و از این رو پذیرفت که باید هر چه در قوه دارد برای موفقیت در مأموریت خطرناکش تلاش کند .

این فرصت بزودی پیش آمد و آن روز کهن پس از ورود به خانه و شنیدن زنگ تلفن ، گوشی را برداشت و صدای معزی ظاهراالدین راشنید که میگوید: « خودتان هستید ، کمال تعبس ؛ میل دارید امشب با من بسینمایید ؟ » و تعبس جواب داد : « خیلی خوشحال میشوم » .

شب آن روز ، کهن با تعبس در مینا دنیا نزد برادر زاده رئیس ستاد ارتش سوریه نشسته بود و آندو فیلمی مربوط به حمله یک گروه کماندوی انگلیسی به ارتش روسل در لیبی را تماشا میکردند .

نزدیک نیم شب ، پس از پایان فیلم ، آنان کنار میزی کوچک ، در کافه جوار سینما نشستند و افسر جوان که هنوز تحت تأثیر فیلم بود و حمه کماندوها را در نظر جسم میگرد ، ناگهان به تعبس گفت : « یک لحظه تصور کنید که اسرائیلی ها همین کار را با ما بکنند .... » .

جاسوس نزدیک بود از انبساط ناشی از این جمله خنده پرحمائی بکند ولی بر خود سسلط شد و پاسخ داد :

« چرا چنین تصویری می کنید؟ ایا اسرائیلی ها تا این حد از ما قویترند ، یا ما تا این حد ضعیف هستیم ؟ » . ظاهراالدین گفت : « متاسفانه جواب من بهر دو سؤال مثبت است » .

از آن شب کهن احساس کرد که نسبت به معزی افسر جوان سوری محبت صمیمانه ای دارد . زیرا وی علاوه بر خدمات پرارزشی که در زمینه انجام مأموریت خطیرش با وی میکرد چشمان سیاه گیر او نگاه صادقی داشت که در انسان

تأثیر میگذاشت . وطنپرستی او که کینه علیه اسرائیل جزئی از آن بود، حقیقی و صمیمی بود و اراده‌اش در راه جنگ برای وطن و غرور خاص سوری بودنش، محبت کهن را بخود جلب میکرد. جاسوس اسرائیل نمیدانست که ستوان جوان نیز نسبت باو احساس محبت و صمیمیت میکند، ولی بزودی از آن آگاه میشد .

## معمای سرباز مفقود

سرنوشت سرباز ۱۹ ساله اسرائیلی، یعقوب دویر، که فردای نبرد نوحیب از طرف ارتش «گمشده» اعلام شد، واقعا معمائی شده بود. اسرائیل از کمیسیون صلح (میانجی) سوریه و اسرائیل درخواست کرد که در باره این نظامی تحقیقاتی بعمل آورد و روشن سازد که او مرده یا زخمی است و یا در زندان سوریه بسر میبرد. اما پس از چند روز سوریهها پاسخ دادند که مرده یا زنده، سرباز دویر نزد آنها نیست.

در اسرائیل تصور میشد نظامی جوان آن کشور، که درجه مرجوخگی داشت، باید اینک در نقطه‌ای از سوریه باشد، زیرا تجربه نشان داده بود که سوریهها قادرند اسرائیلی‌ها را که بهر تقدیر از سرز عبور کرده و قدم بخاک آنان می‌نهند تا پایان عمر زندانی کنند. از سوی دیگر غیر ممکن بود سرباز مذکور بی آنکه اثری از وی باقی‌ماند، بوسیله خمپاره یا وسیله دیگری از بین رفته باشد. از اینرو تا لحظه تحقق مرگ یعقوب دویر، خویشان او که در نزدیکی تل‌اوئیو اقامت داشتند و نیز فرماندهی ارتش اسرائیل، ناگزیر از این بودند که نظامی گمشده را زنده و اقامتگاهش را زندان یا بیمارستانی در سوریه بشمارند.

اندکی بعد از ماجرای نوحیب، سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل از لی‌کهن خواستند که در باره سرنوشت این سرباز بتحقیق پردازد.

کهن در این اوقات با وجود وضع خصومت‌باری که بر طول سرزهای

سوریه و اسرائیل حکمفرما بود ، برای قطعیت بخشیدن به هویت جعلی و جدید خود « کمال امین تعبسی » سرگرم سرو سامان دادن به تجارت واردات و صادرات خویش بود .

او هفته بعد از ورودش به دمشق ، ضمن ملاقات با عده‌ای از صاحبان صنایع و بازرگانان ، بانان پیشنهاد کرده بود که حاضر است میزهای ساخت دمشق و نیز محصولات صنایع دستی و بومی ، بخصوص تخته نرد ساخت دمشق را باروها و بویژه سونیک و زوریخ صادر کند .

او همچنین نزد بازرگانان اظهار داشته بود که اجناس هنری ساخت سوریه از قبیل جواهرات قدیم و جدید و اشیاء مختلف چرمی که در دمشق فراوان یافت میشود ، در بازارهای اروپائی خریداران زیادی دارد و وی که باد و مرکز اصلی یک مؤسسه بزرگ وارداتی در سونیک و زوریخ تماس دارد ، میتواند نسبت به صدور این اجناس ، از جمله تولیدات کارهای دستی و تزئینی و میز و صندلیهای محلی اقدام کند .

این مذاکرات سبب شد که او در واقع بانمایند مؤسسه وارداتی مذکور در اروپا بمکاتبه پردازد و بدیهی است که نماینده یاد شده کسی جز « سالینجر » راهنما و دوست صمیمی کهن نبود . کهن یک دوره نوشته‌های کاملاً مربوط به امور تجاری ، برای سالینجر فرستاد و در آنها که اغلب بانضمام کاتالوگهای از طرف بازرگانان دمشقی ارسال میشد ، امکان و شرایط خرید و صدور اشیاء هنری پایتخت سوریه و اعتبارات لازم برای این کار را توضیح داد . با پاسخ مؤسسه صادرات و واردات سالینجر به نامه‌های جاسوس اسرائیل ، یک مکاتبه کامل ، بین او در دمشق و راهنمایش در اروپا برقرار شد .

این مکاتبه ، که به کهن اجازه میداد اطلاعات بدست آورده و میکروفیلیمهای خود را از طریق سونیک و زوریخ برای سرویسهای اطلاعاتی تل آویو بفرستد ، تازه آغاز شده بود که حادثه دردناک دیگری چهره سیاسی سوریه را دگرگون کرد .

سحرگاه روز ۲۸ مارس ، رادیو دمشق پس از آنکه مدت یکساعت مارش نظامی نواخت ، قرائت یک اطلاعیه نظامی تحت عنوان « اعلامیه شماره ۲۶ » را آغاز کرد . اعلامیه که بوسیله سرعنگ نهلاوی اسضاء شده بود حاکی از آن بود که ستاد ارتش سوریه برای حفظ ثبات سیاسی کشور و تأمین و تضمین آزادی حقوقی و مدنی مردم ، زمام امور دولت را در دست گرفته است . در اعلامیه مذکور همچنین قید شده بود که ستاد ارتش سوریه ، هر نوع اقدام علیه تصمیمات خود را دو هم گوینده ، مخالفان را بشدت مجازات خواهد کرد و سرزها و بنادر و فرودگاههای کشور نیز تا اطلاع ثانوی بسته است .

الی کهن هنگام شنیدن این اعلامیه در پست دیده بانی خود، پست پرده‌های سالن آپارتمانش، تانکهای سوری را که ساختمان ستاد ارتش را محافظت میکردند زیر نظر داشت. رادیو دمشق اعلامیه‌های دیگری نیز پخش کرد که همه باضای سرهنگ نهلاوی بود. در یکی از آنها گفته شد دولت گذشته در زمینه ایجاد اختلاف در صفوف ارتش فعالیت داشته و در اعلامیه دیگر یاد آوری گردید که در حال حاضر حل مسأله فلسطین در رأس برنامه‌های ارتش قرار دارد و با تمام قدرت برای پاک کردن فلسطین از ستجاسرین صهیونیست تلاش خواهد شد.

کهن که قبلا از زبان معزی ظاهرالدين شنیده بود سرهنگ نهلاوی در صدد ترمیم کابینه خویش است، اطلاعات خود را در این زمینه به تل اوپو مغایره کرد و هنگامیکه برای دیدار مجدد ستوان جوان از تلفن وی پاسخی نشنید تصمیم گرفت سری به کافه‌ها و قهوه‌خانه‌ها بزند، چه اطمینان داشت که در این مراکز اطلاعات و شایعات دست اول مربوط به کودتا و مسببین آنرا بدست خواهد آورد. در ضمن، تلفنی، پاشیخ العرض نیز تماس گرفت و از وی برای ملاقات در یک قهوه‌خانه معروف دعوت کرد، ولی شیخ که ترجیح میداد تا روشن شدن اوضاع در خانه خویش بماند، از قبول دعوت امتناع ورزید. اما کمال الهشام که مانند کمال تعبس در بدست آوردن اخبار و اطلاعات مربوط به کودتا حریص بود، سرانجام پس از دوازده روز ستوان معزی ظاهرالدين رایافت و کهن در ملاقاتی با اتفاق وی تازه‌ترین خبرهای کودتا را از افسر جوان بدست آورد.

تل اوپو در نخستین شب کودتای نهلاوی، با کهن تماس گرفت و رؤسای او در باره کودتا، گردانندگان و افراد ذینفع آن چند سؤال دقیق و مختصر از الی کردند و وی توانست با اطلاعاتی که از دوستانش حاصل شده بود، پاسخهای درستی باین پرسشها بدهد و سوچیات رضایت بیش از پیش دستگاه مرکزی خود در تل اوپو را فراهم آورد. مخابرات کهن عملا از ۲۸ مارس تا پایان آوریل ادامه یافت. او در هر شب چند نوبت، بین ساعات ۲ و ۲۲ درها و پنجره‌های آپارتمانش را سیست و پس از در آوردن فرستنده کوچک خود از جایگاه مخصوص، باتل اوپو تماس برقرار میکرد و بدنبال در یافت علامت قرار دادی از آن سو، اطلاعات رمز شده خود را با امواج رادیوئی ارسال میکرد. مدت یکماه وی به بک منبع پایان ناپذیر اطلاعات سیاسی برای رؤسای خویش در تل اوپو تبدیل شده بود.

پیامهای او زاپس از دریافت، کشف کرده و بلافاصله بوسیله سرویسهای اطلاعاتی در اختیار ستاد ارتش می‌گذازیدند و با مداد شبی که پیام رسیده بود، نوشت تلخیص شده‌ای از پیام، روی میز کار این گورپون نخست وزیر قرار میگرفت.

عموی معزی، عبدالکریم ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش سوریه در مقام خودش ابقاء شده بود و این موضوع موجب سرت فراوان کهن شد زیرا - اطلاعاتی که از ۳ مارس تا پایان آوریل آن سال بوسیله معزی، ندانسته در اختیار کهن قرار گرفت و حتی «شوخیها» و وراجی‌هایی که از محافل نظامی تعریف میکرد، اساس پیامهای سری جاسوس اسرائیلی را تشکیل میداد. زمینه اساسی این اطلاعات افشای هویت افسرانی بود که در ۲۸ مارس دولت را ساقط کردند و این امران تقریباً همانهایی بودند که چند ماه پیش موجبات از هم پاشیدن اتحاد مصر و سوریه را فراهم آوردند.

رئیس ستاد ارتش با اینکه در این کودتا شرکت نداشت ولی اقدامات سرهنگ نهلاوی «سرد نیرومند» سوریه را که اینکه سست از باده حوادث بود مورد تأیید قرار داد. نهلاوی سرهنگ، ۴ ساله در پیامهای رمزی کهن باینصورت معرفی شده بود: دست راستی اعتدالی، که در زمان وحدت مصر و سوریه عضو عالیرتبه وزارت دفاع و آجودان لشگری مارشال عامر فرمانده مصری سوریه بود. و اما معاون نهلاوی در «شورای انقلاب»، (که اینکه موقتاً جانشین دولت شده است) عبدالغنی دهامان است که فرمانده نظامی شهر دمشق می باشد.

نهلاوی و دهامان برای حفظ استقلال سوریه و جلوگیری از سلطه مصر، یک رژیم نظامی بوجود آورده و در عین حال تلاش میکردند که با مصر بر مبنای شناسائی و احترام متقابل رفتار کنند. کهن در میان سایر مطالبی که در پیام خود به تل اوپو مخاپره کرد خاطر نشان ساخت که نباید منتظر تغییرات اساسی و عمده در تحولات سرز سوریه و اسرائیل باشند.

اغلب اتفاق می افتاد مطالبی که شب بوسیله کهن به اسرائیل مخاپره میشد روز بعد در جریان حوادث مورد تأیید قرار میگرفت. یکی از این موارد روز ۳ مارس آنسال پیش آمد. آن روز عبدالکریم ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش سوریه، در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت جست که رادیو دمشق جریان آنرا پخش کرد و طبعاً در تل اوپو نیز آن را شنیدند. اما تل اوپو نمیدانست که کهن آن روز از جمله کسانی بود که بعنوان روزنامه نگار در اطراف ژنرال ظاهر - الدین گرد آمده بودند. او از طرف معزی برادر زاده ژنرال معزی برای شرکت در این مصاحبه دعوت شده و در میان خبرنگاران داخلی و خارجی مقیم دمشق جای گرفته بود. در همین کنفرانس مطبوعاتی، الی کهن یا تعبسی اطلاع یافت افسرانی که دولت ولساقط کرده اند ترجیح میدهند در پشت پرده مانده و افتخارات ظاهری را به ظاهرالدین رئیس ستاد ارتش واگذارند زیرا وی از طایفه دروزی بود و وجودش در رأس قوای نظامی از دو نظر برای مردم در این زمینه که

ارتش قصد ندارد بطور دائم قدرت را از دست شخصیت های کشوری خارج کند . نضیمینی بشمار میرفت. نخست اینکه ظاهرالدین گرچه یک نظامی حرفه‌ای بشمار میرفت اما در میان مردم سوریه از یک شخصیت غیر قابل حمله و وجیه‌المله برخوردار بود و دوم آنکه برای توده مردم غیر قابل تصور بود یک دروزی در کشوری که اکثریت آن را مسلمان تشکیل میدهد به خصمت جبه طلبی خود آنچنان پروبال دهد که در صدد اشغال نخستین پست و مقام مملکت بر آید .

بدنبال کنفرانس مطبوعاتی مذکور، کهن به تل اوپو توضیح داد که ظاهر الدین جز «پاراوانی» که در پشت آن سرهنگ نهلاوی و گروه افسران طرفدار او بسر پرستی سرهنگ دهامان مخفی شده اند ، چیز دیگری نیست و این آنان هستند که تصمیمات لازم در باره کلیه اقدامات را اتخاذ می کنند .

دو روز بعد از این جریان ، حادثه تعیین کننده دیگری در سوریه روی داد . روز دوم آوریل یک قیام نظامی محلی در شهر « حمس » واقع در شمال این کشور برپا شد و گروهی از افسران که عنوان « افسران آزاد » بر خود نهاده بودند علیه دولت شوریدند و خواستار بازگشت وحدت مصر و سوریه شدند . این عده که مصرأ خواستار تصفیه افسران عامل کودتا بودند کمی بعد از پشتیبانی شهر حلب نیز بر خوزدار گردیدند و هر دو شهر علیه حکومت مرکزی قیام کردند . بین نیروهای ارتش و پلیس زد و خورد های خونینی روی داد که بر اثر آن عده زیادی مجروح و چندین نفر کشته شدند . پیش آمد حوادث، فکر وقوع یک جنگ داخلی را به ذهن خطور میداد چرا که افسران یاغی در حمس و حلب تلفنی با مفارت مصر در بیروت تماس داشتند و تقاضای اعزام فوری نیرو های کمکی میکردند .

این وقایع ، که بار دیگر هرج و مرج را در سوریه مستقر کرده بود جاسوس اسرائیلی تمام شد و موجب گردید که هرگونه سوء نظر احتمالی نسبت بدو فعلا منحرف شده و در بوته نسیان افتد. در این میان تل اوپو پاسخ درست و دقیقی برای این پرسش از کهن خواست که : « آیا افسران انقلابی دمشق ، پس از یاغیگری « افسران آزاد » بر سر کار باقی خواهند ماند یا خیر ؟ » .

کهن در این مورد پیام زهر را به تل اوپو مخابره کرد : « مبارزه افسران یاغی حمس و حلب علیه مقامات دمشق ، سقوط گروه افسران انقلابی را نزدیک میکند . باید در انتظار پر کناری فوری عاملین آخرین کودتا در سوریه بود » .

جاسوس اسرائیلی این بار نیز همه چیز را درست تشخیص داده بود زیرا این تشخیص بر اطلاعات صحیح کسب شده و تجزیه و تحلیل دقیق و اصولی چگونگی نیروهای موجود سوریه، تکیه داشت .



روز ۳ آوریل ، تقریباً ۳ ساعت پس از قیام در شمال ، سرهنگ نهلاوی و شش تن از همکاران نا کام او مخفیانه به بیروت فرار کردند و از آنجا بسا هواپیمای عازم زوریخ شدند و این امر باریک بینی و تیز هوشی کهن را در پیش-بینی و دریافت وقایع، بیش از پیش به ثبوت رساند . دولت سوئیس باین فراریان ویزای توریستی داد و آنان در یکی از هتل های لوکس لوزان اقامت گزیدند ، اما طبق معمول ، کاسه کوزه ها بر سر عاملین کشوری کودتا شکست و آنان غرامت جدال بیهوده زمامداران نظامی سوریه را پرداختند .

سوریه یکشنبه از اداره کنندگان امور سیاسی خود محروم شد. در این میان که بلا تکلیفی مردم به مرز غیر قابل تحمل رسیده بود تنها ژنرال عبدالکریم - ظاهر الدین بود که همچنان در پست ریاست ستاد ارتش باقی مانده و با مشکل سپردن زمام امور مملکت به مقامات کشوری دست بگریبان بود .

معزی برادر زاده عبدالکریم ظاهرالدین برای کهن یا تعبس حکایت کرد که ژنرال بهیچوجه قصد مداخله در امور سیاسی کشور را ندارد ولی مقامات غیر نظامی از بدست گرفتن زمام امور واهمه دارند . معزی که یکروز بعد از فرار نهلاوی و یارانش بدیدن کهن آمده بود گفت که : « ژنرال ظاهر-الدین از یک هفته پیش تا کنون نخوایده است ، او سعی دارد برخی از شخصیتهای مملکت را تشویق به عهده داری امور سوریه کند ولی من به پیروزی او در این باره مشکوکم، زیرا هیچیک از این شخصیتهای حاضر نیستند جان خود را به خطر اندازند ... » .

تعبس با زیرکی خاص در حالیکه لحن نگرانی به مدایش داده بود گفت : « پس در حال حاضر چه کسی قادر است سر نوشت مملکت را در دست گیرد و مردم را سر پرستی کند ؟ و معزی پاسخ داد : « مطلب سر بسته ای بشما میگویم که کاملاً باید مخفی بماند . همین امروز عمودیم ، بمنوان رئیس ستاد ارتش برای پیشنهاد مقام ریاست جمهوری ، با یکی از سیاستمداران که دکتر «ناظم-القدسی » نام دارد تماس گرفته است . » تعبس آنگاه با لحنی کم و بیش تملق آمیز و خوشایند از افسر جوان پرسید : « آیا شما نیز خود را آلوده این وقایع سیاسی می کنید ؟ » . معزی با خنده جوابش داد : « پیش از آنکه بدرجه - سرگردی ارتقاء یابم ، خیر » .

روز ۱۴ آوریل ، مرکز تل اوپو سیاسی باین شرح از کهن دریافت کرد : « هم اکنون در ستاد ارتش سوریه سه گروه مشخص از افسران فعالیت دارند .

الف - گروه اصلی که شامل ولاداران به نهلاوی است و برای استقلال

ملی و علیه وحدت مجدد با مصر مبارزه می کند .

ب - گروه مرکب از افسران لشگری که مأمور دفاع از سرز سوریه - اسرائیل است و گفته میشود که اعضای این گروه موسیالیست هستند .

پ - گروه افسران جزء طرفدار عبدالناصر که در وضع عمومی نفوذ واقعی ندارند. تل آویو از این پیام کهن یک نتیجه منطقی دست یافت و آن این بود که تا کشمکش داخلی در سوریه ادامه دارد ، در سرزمین مشترک این کشور با - اسرائیل آرامش نسبی برقرار خواهد بود . با اینحال اسرائیل با بررسی کلیه اطلاعات گرد آوری شده در باره سوریه ، بخصوص پیامهای کهن ، بدین نتیجه رسید که نبرد نوحهیب در بوجود آمدن وقایع سیاسی یک هفته اخیر سوریه اثر غیرسستیم ولی قاطعی داشته است . بدین تعبیر که نهالوی بدنبال این نبرد ، تقویت مواضع سوریها در طول سرز اسرائیل را یک اقدام ضروری و لازم می شمارد . آنگاه برای از بین بردن بیم حمله مجدد دشمن به مواضع مذکور ، افسران دوست و وفادار خود را روانه سرز اسرائیل میکند و در واقع با اعزام این گروه ، تیشه بریشه خود میزند ، زیرا تنها نیت این عده بود که موجبات پیروزی قیام حسن و حلب را فراهم آورد .

سومین و آخرین موضوعی که در آوریل ۱۹۶۲ ، در باره حسن خدمات الی کهن ، در پرونده او به ثبت رسیده ، مربوط به فعالیت سریع و شایان توجه وی در قبولاندن خود به محافل مختلف دمشق با «پوشش» یک شخصیت بازرگان سیهن پرست بود . دامنه آشنائی او با افراد و محافل دمشق هر هفته گسترش می یافت و در هر حال و هر مکان ، بعنوان یک سوری وطنپرست واقعی متجلی میشد . پیامها و اطلاعاتی که مخاخره میکرد کاملاً دقیق و همراه با تجزیه و تحلیل های منطقی و صحیح بود . او در اندک مدت یک عضو دائمی کافه ها و قهوه خانه های دمشق شد و اغلب ساعات روز خود را در آنجا میگذرانید .

در جریان ماه مه ۱۹۶۲ از تل آویو به کهن دستور رسید که در باره سرنوشت سرجوخه دویر ، سرباز گمشده در نوحهیب به تحقیق پردازد . هنگام گرفتن این پیام از تل آویو ، برای نخستین بار کهن در دریافت رمز با مشکلاتی مواجه شد . ناگزیر از تل آویو خواست پیام را تکرار کند . این کار در سحرگاه انجام شد و سرانجام رمز را کشف کرد . پیام می گفت : «سرباز اسرائیلی گمشده در نبرد نوحهیب ، یعقوب دویر ، ۱۹ ساله . سعی کنید از اینکه او زنده است با مرده مطلع شوید . پایان » .

کهن که گاه گاه برنامه عربی رادیو اسرائیل را گوش میکرد میدانست

که این شخص کیست . زیرا هنگام شنیدن یکی از این برنامه‌ها از موضوع گم شدن سرجوخه دویر آگاه شده بود . او همچنین میدانست که مقامات سوری اظهارات مقامات اسرائیل را در این باره تکذیب کرده و مدعی شده‌اند که - هیچگونه اطلاعی از یعقوب دویر ندارند .

انجام مأموریتی که در این باره تل‌او‌یو به کهن داده بود در تمام طول اقامت وی در سوریه طول کشید و با اینکه در عرض این سه سال از هر فرصتی برای تحقیق در باره سرنوشت سرباز مفقود استفاده میکرد زحماتش بهدر رفت و گونی سرجوخه دویر تبخیر شده و از خویش هیچ نشانی بجای نگذاشته بود .

الی کهن نخست سرنوشت سرجوخه اسرائیلی را از معزی جویا شد و این کار در دیداری که کهن باتفاق معزی و الهشام از شیخ‌العرض در خانه او بعمل آوردند صورت گرفت . شیخ که از شخصیت‌های معروف دمشق بشمار بود، در این دیدار از میهمانان خود چنانکه شایسته یک شخصیت نظامی و دو شخصیت اجتماعی موفق است پذیرائی کرد و در عین حال معزی و الهشام را از رفتار محبت آمیزی که نسبت به کمال تعبس نشان میداد، تحت تاثیر قرارداد.

هنگامیکه هر سه در اطراف شیخ و روی ایوان خانه او، به صرف قهوه و آجیل سرگرم بودند و از هردری سخن میگفتند تعبس بی آنکه نشانی از رودربایستی در لحن کلامش باشد از معزی پرسید: « پس این گردش ما در سرحد اسرائیل چه وقت انجام خواهد شد ؟ »

شیخ مجدالعرض که لزومی برای گردش احساس نمیکرد، کلام تعبس را برید و گفت: سرحد اسرائیل؟ جاهای بسیار زیباتر و دیدنی تر غیر از این سرحد، در سوریه وجود دارد، در واقع جز سر بازان در این سرز چه چیز دیدنی هست؟ تعبس برای توجیه سئوالش باخونسردی توضیح داد که: « میخواهم در سرز بمشاهده دشمنان پردازم » و معزی سرانجام اعلام کرد که روز جمعه تعبس را به دیدار سرز سوریه و اسرائیل خواهد برد.

در روز موعود، جاسوس اسرائیلی در اتومبیل برادر زاده رئیس ستاد ارتش سوریه که نمره ارتشی داشت عازم بازدید از استحکامات این کشور در سرز سوریه شد، مواضعی که در کنار دریاچه طبریه نسوی سرز را زیر آتش می گرفت، در راه معزی به کهن توضیح داد که وی می تواند جز منطقه « نوخیب » از سایر پسته‌های دیدن کند: « نوخیب یک منطقه نظامی کاملاً بسته و ممنوع اعلام شده است. و سپس بعنوان توضیحی در باره بسته شدن این منطقه افزود « ما سرگرم تجدید استحکامات و مواضع خویش در این منطقه هستیم » .

در راه چند صد کیلومتری دمشق تا مرز اسرائیل تعبس از معزی پرمش‌های

فراوانی در باره مسائل مربوط به نبرد نوحیپ کرد و ستوان جوان بخصوص در زمینه غنائم جنگی ارتش سوریه در این نبرد، صحبت‌های زیادی کرد و عقیده داشت که زره پوشهای اسرائیلی غنیمت گرفته شده، تقریباً نواست و قوای نظامی سوریه میتواند از آن استفاده کند، آنگاه تعبس بی آنکه اصراری در سخنانش پدیدار باشد در میان سایر مطالب مطرح شده، از معزی پرسید که بر سر زندانی اسرائیلی که در این نبرد دستگیر شد چه آمده است. معزی که از این سوال بهیترت آمده بود بدون اینکه عکس‌العملی نشان دهد پرسید: « زندانی اسرائیل » کدام زندانی؟ ما در نوحیپ کسی را زندانی نکرده‌ایم « تعبس پاسخ داد: « چگونه ممکن است مادریک چنین نبردی امیری نگرفته باشیم؟ » و معزی تأکید کرد که: « من در آنجا نبودم ولی تاجائی که اطلاع دارم حتی یک زندانی هم در کار نبوده است » آندو آنگاه دامنه گفت و گور را به موضوعهای دیگر کشاندند. پس از دو ساعت آندو بر فراز ارتفاعاتی رسیدند که مشرف بر دریاچه طبریه بود و سوریها از این جا اسرائیل را زیر آتش گلوله میگرفتند.

از اینجا به بعد راه باریکتر شد ولی قابل عبور بود، جاده بصورت مارپیچ در دامنه صحرا و قسمت سنگلاخی فلات کشیده شده بود، و چادرهای کوچکی پراکنده‌ای در کنار جاده، دیده میشد که سربازان را از آفتاب پناه میداد.

معزی تقریباً آنکه در جایی جواز عبور نشان دهد براه خود ادامه داد و تنها درجه ستوانی او برای بر داشتن تیرکهای مانع نظامی بر سر راه کفایت میکرد. تنها یکبار ستوان جوازش را که در داشبرد اتومبیل گذارده بود ارائه کرد و آهسته بسوی نگهبان که کمال را مینگریست خم شد و گفت « این آقا در مأموریت مخصوص هستند، و بلافاصله دروازه گشوده شد.

چشمان تیز بین جاسوس اسرائیلی بدقت همه جا و همه چیز را میدید و ضبط میکرد. او فرصت بالته بود که مرز سوریه و اسرائیل را از نزدیک به بیند و چنین فرصتی باین زودیهها برایش تجدید نمیشد. از جمله دیدنیهای حیرت انگیزش در این سفر، خمپاره اندازهای ۱۲۲ میلیمتری ساخت شوروی در ارتفاعات تپه‌های سوریه بود که در سرایشی غرب مرز، بنحوی نصب میشد که بتواند در مسافت ۲ کیلومتری موجب نابودی دشمن شود. واحدهای سوری باین خمپاره اندازه‌ها که اخیراً از اتحاد جماهیر شوروی در یافت کرده بودند میتوانند بخش اعظم دره اردن را که موجب مخاصمات نوحیپ شده بود در پوشش آتش خود بگیرند. کهن بر سر راه، هشتاد خمپاره انداز از این نوع را شمرد در حالیکه میدانست اسرائیل در حال حاضر هیچ سلاحی از این نوع در اختیار ندارد. معزی اتومبیل خود را در یک هزار و پانصد متری مرز اسرائیل نگه داشت

و بادادن دورین نظامی خود به تعبس از او دعوت کرد که به مشاهده «مهیونست ها» پردازد و توضیح داد که نگاه کنید آن اتومبیلهای آنهاست ... یک تراکتور ... آنجا کی بوتس « میشمارد - هاجاردن » هیچ چیز ساده تر از آن نیست که یک تیرانداز با هر آنها را هدف گلوله قرار دهد. معزی آنگاه افزود: «باید اذعان کنم که آنها دارای خانه های بسیار زیبا و دختران خوشگلی هستند که با شلوارهای کوتاه میگردند ... نگاه کنید».

کهن که بمشاهده این قسمت آرام از کشورش پرداخته بود، پیش از پیش در این بعد از ظهر گرم ماه مه فهمید که در واقع احساسات پرتری سوریهها نسبت به اسرائیل از کجا سرچشمه میگیرد، پست های اسرائیلی، کی بوتس های آنها و جاده هایشان در اطراف ساحل، همه و همه در تیررس خمپاره اندازهای سوریه قرار داشتند که بر فراز تپه ها نصب شده بود. او که تاحدی تحت تأثیر هیجانات درونی خویش قرار داشت نتوانست از گفتن مطالب زهر به راهنمای سوری خویش، خودداری کند:

«چه نفعی از اینکه روی این دختران یا کودکان کی بوتس تیراندازی شود بدست می آید؟ این ارتش اسرائیل است که می باید با آن جنگید، ارتش ما شجاعت و مغرورتر از آن است که روی این قبیل اشخاص تیراندازی کند.» ولی معزی که مانند همه همکارانش باگوش دیگری این سخنان را می شنید گفت: «تمام اسرائیلی ها بدون استثنا سربازند، نه فقط آنها بلکه در ارتش خدمت میکنند، بلکه هر کی بوتس، یک دژ است و باید آنها را مانند هر پست نظامی دیگر نابود کرد، حتی این دخترانی که بارانهای برهنه شان آنجا می بینی سربازند و بنا بر این دشمنند».

کهن و معزی پس از گذشتن از قنطره بی آنکه به پست ممنوعه نزدیک شوند رهسپار نوحیب شدند، مناظر زیبای دره اردن، دریاچه طبریه و چندین کی بوتس اسرائیلی ساکن این ناحیه، در ارتفاعات و تپه ها، از پنجره اتومبیل بخوبی دیده میشد و کهن هر گوشه از این مناظر اسرائیلی را که پیش چشم داشت می شناخت: شهر طبریه، کی بوتس ها، و گانها با درخت های موز و خوخچه های دهکده زماح و دورتر از آن مزارع لایتناهی طول ساحل غربی رود اردن که به کی بوتس مسعده و آسود یا کو تعلق داشت. جاسوس اسرائیلی قبل از عزیمت به دمشق آخرین بار در این منطقه از اسرائیل به گردش پرداخته بود اما ابتک منطقه مذکور را از خاک سوریه مشاهده میکرد. معزی اتومبیل خود را بجانب دهکده کورسی در کنار دریاچه که کمتر از ۲ کیلومتر یا کی بوتس عین گو فاصله داشت راند. کی بوتسی که بهنگام

نبرد نوحییب بخوبی از عهده آزمایش بر آمده بود. آندر وارد این دهکده شدند که بسبک اعراب همه خانه های آن از خشت با دیوارهای ضخیم برنک گل اخری یا آبی آسمانی بنا شده بود. سربازان سوری بالباس شنا در آب کشیده بودند و قایقهای ماهیگیران کمی دورتر از آنجا، در فاصله چند صد متری بچشم میخوردند که بیشک اسرائیلی بودند، زیرا صیادان اسرائیل در این قسمت تورهای خود را بآب میانداختند. همه جا ساکت و آرام بود. الی کهن باین تابلوی بدیع روستائی که در برابر چشمانش بود با دلهره خاصی می نگرهست زیرا بچشم خود خمپاره اندازهای شوروی را دیده بود که همواره بسوی دریاچه آماده آتش هستند.

جاسوس و افسر سوری در این هنگام در یک قایق فلزی که در عین حال حکم کافه رستوران را نیز داشت جای گرفتند. همسایه میزشان همانطور که در کافه های عرب مرسوم است با کمال آزادی با کهن و معزی آغاز گفت و گو کرد. بطور کلی مردم بوسی کافه از تازه واردین خواستار اخبار پایتخت بودند و نبرد نوحییب صحبت می کردند. پیر مردی که سرگرم روشن کردن قلیانش بود در این لحظه گفت:

«باید از تیراندازی بسوی ماهیگیران جلوگیری کرد، این کار بیهوده است، بسوی آنها تیراندازی می کنند، آنگاه اسرائیل نوحییب را زیر و رو می کند و ب ماهیگیری در دریاچه نیز ادامه میدهد و ما باید دائم در ترس و لرز بسر ببریم.» بنظر می رسید سخنان پیر مرد مورد تأیید سایر حضار نیز هست ولی معزی بالحنی سرزنش آمیز اما صریح پرسید: «از چه چیز صهیونیست ها می ترسید آنها که در نوحییب شکست خوردند.»

پیر مرد در برابر چشمان حیرت زده کمال تعبس تسلیم نشد و پاسخ داد: «کی شکست خورده؟ کدام پیروزی؟» معزی بسرعت گفت: «صهیونیست ها نوحییب را با حمله گرفتند ولی سه زره پوشی هم در آنجا گذاشتند. این حقیقت است. کهن از سکوتی که برقرار شده بود استفاده کرد و با صدائی که بارز طلبانه بود گفت: «مادر نوحییب نه فقط بر صهیونیست ها پیروز شدیم، بلکه اسیر جنگی هم گرفتیم...»

در این موقع یکی از حاضران بصدا در آمد و اظهار داشت: «برادر عزیز، نوحییب از اینجا زیاد دور نیست، ما همه چیز را میدانیم، ما حتی یک اسیر صهیونیست نیز نگرفتیم ولی کشتگان و زخمیهای خود را شمردیم.»

معزی و کهن یا تعبس در این روز جمعه ماه مه، از دهکده و پستهای دیگری نیز در حوالی نوحییب دیدن کردند و در همه جا تقریباً با همین مسائل رو برو شدند ولی در هیچ جا مسأله اسیر اسرائیلی حل نشد و این نظر برای کهن

پیش آمد که اگر گرفتاری سر جوخه یعقوب دوبر صحت داشته باشد، باید او را در یک محل مخفی زندانی کرده باشند. وی بارها فرصت یافت در بازدیدهای دیگری که همراه معزی از دهکده‌های مرزی سوریه داشت و نیز به تنهائی از کارمندان بیمارستانها و حتی زندانهای سوریه درباره سرنوشت سر جوخه دوبر به تحقیق پردازد ولی تاروژی که از پله‌های سیاستگاه که در انتظار اعداش بود بالا رفت، موفق به حل معمای سرباز گمشده نگردید و این موضوع هنوز جزء اسرار باقی مانده است.

آیا سر جوخه دوبر بدست نیروهای سوری دستگیر و زندانی شده است؟ آیا او را مخفی کرده‌اند، یا اینکه او در گذشته و در سوریه دفن شده است؟ از این راز هیچکس آگاه نیست و با اینحال در اسرائیل اغلب بدان فکر می‌کنند.

الی کهن از دیدار مرزهای سوریه اسرائیل، در آن جمعه ماه مه بایک رشته اطلاعات به دمشق بازگشت. او عجله داشت که هرچه زودتر به آپارتمانش در مقابل ستاد ارتش رسیده، آنچه را که در طول خط مرزی دیده است یادداشت کند: سوانح توپخانه‌ها، مدل خمپاره‌اندازها، جایگاه استحکامات، مقر تانکها در اطراف کورسی و قنطره و تعداد توپهای غیر قابل عقب‌نشینی ساخت شوروی.

به محض آماده شدن گزارش کتبی در این مورد و فرارسیدن ساعت مغایره، طبق معمول آنها را به رمز در آورد و به تل اوپو اطلاع داد. چندماه بعد از آن هنگام اقامت در تل اوپو گزارش مفصل دیگری در باره سفر به مناطق مرزی به همراه معزی، تنظیم کرد. در زیر این گزارش چند سطر زیر را که از هر تفسیری برای نشان دادن طرز فکر و احساسات جاسوس اسرائیلی، گویاتر است اضافه کرد.

«هنگامیکه در قنطره، دره حوله، و در کورسی دریاچه و شهر طبریه را در مقابل خویش مشاهده میکردم، عظمت جنون جنگ پیوسته بنی اسرائیل با سوریه را دریافته. من از مشاهده دهقانان سوری در روستاهای خود در سرز، بفکر شباهت زیاد آنان با ساکنین طبریه افتادم و در این هنگام بخود گفتم، تنها تبلیغات زهرآگین دولت سوریه است که از ۱۰ سال پیش باینطرف مانع از آن شده است که ساکنان دو سوی دریاچه طبریه، زبان مشترکی برای تفاهم خویش بجویند. من هنگام این بازدید یک آرزو بیشتر نداشتم و آن اینکه سوار بر قایق برای ورود به کشورم، از دریاچه عبور کنم. من میخواستم که همسرو دخترکم را پیاپی ببوسم و نزد دوستانم در موسار بازگردم. بوی خاص مزارع گندم اسرائیل، نسیم دریاچه طبریه و عطر شهر تل اوپو را حس میکردم، اما دریاچه پیش روی من، که مرا از خاک وطنم جدا میساخت باندازه یک اقیانوس بزرگ

وسرد جلوه گر میشد . در این لحظات، فراق من از وطن، در اندیشه ام بصورت یک رنج ضروری، مقدس و واجب مجسم شد، زیرا احساس کردم وجودم بمنزله یک چراغ دریائی است که در نویدی باعلائم خویش ، آن کشتی را که «اسرائیل» نام دارد ، از خطراتی که در کمین آن است آگاه میکند .

یکی از کارمندان سرویسهای مخفی اسرائیل از این نوشته کهن، نسخه های پلی کپی شده ای فراهم کرد و پس از امضای آن بعنوان «یک جنسوس ناشناس» بین سایر کارمندان توزیع کرد .



## تعلیمات جدید

در حدود شش ماه پس از ورود الی کهن به دمشق ، تل اویو طی یک پیام رادیوئی به وی دستور داد که مدت کوتاهی با اسرائیل بازگردد و برای این سفر که قرار بود از طریق اروپا انجام گیرد از نخستین فرصت استفاده کند . تابستان ۱۹۶۲ دمشق از ثبات سیاسی برخوردار و بقدر کافی آرام بود ، در مرز اسرائیل نیز حادثه مهمی روی نداد . کمال تعبس چند روز پس از دریانت دستور تل اویو بدوستانش معزی ظاهرالدین و کمال الهشام گفت که برای فرار از آفتاب سوزان سوریه و گرمای . ۴ درجه ، قصد دارد سفری باروفا کرده و مدتی را در سوئیس یا آلمان بگذراند . معزی و الهشام اشتیاق خود را در این مورد که دلشان میخواست بجای او چنین مسافرتی میکردند ، مخفی نداشتند .

کهن بملاقات چند تن از فروشندگان محصولات هنرهای دستی که آنانرا بخوبی میشناخت رفت و برای فروش تولیدات آنان بخریداران اروپائی ، مستورهائی گرفت . او به کمک نامه ای که «سالینجر» از زوریخ برای او فرستاده و در آن تقاضای خرید سبیل ساخت سوریه را کرده بود ، چند میز مخصوص بازی «تخته نرد» و «شطرنج» به نشانی مؤسسه صادراتی و وارداتی مونیخ قبلا ارسال داشته بود . جاسوس اسرائیلی چند روز قبل از ترك دمشق ، از معزی شنید که یکی از آشنایان بوئنوس - آیرس تعبس (وابسته سابق نظامی سوریه در آرژانتین ، ژنرال الحافظ ) بدمشق بازگشته و در صدد احراز پستی در ستاد ارتش است .

کهن با اینکه از معزی یغاطر ایجاد تسهیلات لازم برای ترتیب ملاقاتش با حافظ سیاسیگری کرد، اما ترجیح داد که این دیدار را به بعد از سفر اروپا موکول کند.

او یک بلیط هواپیما بمقصد زوریخ و مونیخ خریداری کرد و هنگام بازگشت از آژانس مسافرتی به‌خانه خود در مرکز دمشق، وارد مغازه‌ای شد که اونینفورسهای ارتش سوریه و علامات و بدالها و نشانهای واحدهای مختلف آنرا تهیه میکرد و بفروش میرسانید. پس از آنکه مطمئن شد جز صاحب مغازه کسی دیگری در آنجا حضور ندارد اظهار داشت که یک مغازه مخصوص فروش اشیاء « یادگاری » در حلب باز کرده و فکر میکند اگر نشانها و بدالهای نظامی را در آن بنمایش بگذارد خریداران فراوانی گرد خواهد آورد کاسبکار که فکر کرده بود معامله خوبی میتواند با این کاسب «شهرستانی» انجام دهد پس از کسب اطمینان در این باره که بهای اجناسش را نقد دریافت خواهد کرد، کاتالوگ نشانها و مدالهای متداول در ارتش سوریه را برای انتخاب در اختیار کهن گذاشت. مأمور تل اوپو در این هنگام پیشنهاد کرد که بهای کاتالوگ را بپردازد، زیرا برای مطالعه و سفارش اشیاء مورد نظر خود احتیاج به فرصت بیشتری دارد. طبق معمول مدتی صرف چانه زدن بر سر قیمت کاتالوگ شد و سرانجام کهن آنرا خرید و از مغازه خارج گردید. وی به محض ورود به خانه تمام صفحاتی را که علامات مخصوص واحد های مختلف ارتش سوریه را نشان میداد از کاتالوگ برید و با کمال دقت در چمدانش پنهان کرد و سپس قسمتهای زائد کاتالوگ را از بین برد. بعد از آن با پیام رادیوئی به تل اوپو اطلاع داد که فردا عازم اروپاست، او دستگاه فرستنده خود را در همان جائی که مخفی کرده بود باقی گذاشت زیرا در مدت شش ماهی که وی همه روزه در دمشق با آن سرگرم کار بود، هیچکس به محل اختفایش پی نبرده بود و در ساعات غیبت اونیز در آپارتمان با دو قفل مطمئن بسته میشد.

کهن بدون اشکال از طریق هوا، دمشق را ترك کرده و پس از ورود به زوریخ مدت سه روزی آنکه با کسی تماس بگیرد، در این شهر اقامت کرد تا اطمینان یابد که مورد تعقیب قرار نگرفته است. بعد از حصول این اطمینان بنا هواپیما به مونیخ عزیمت کرد و بلافاصله پس از ورود با نماینده «تجاری» خود سالینجر و «آنتن» سرویسهای مخفی اسرائیل در اروپا که بوسیله تل اوپو از سفر او بارها آگاه شده بود تماس گرفت. وی یکی از «میزهای دمشقی» را که چند روز پیش برای سالینجر فرستاده بود در دفتر کار او واقع در مونیخ مشاهده کرد و با چشمکی که به سالینجر زد گفت: «دوستان ما سرگرم مطالعه هستند تا

بهترین راه خدمت بما را پیدا کنند .

کهن، هدایائی را که سالینجر برای اعضای خانواده او و همسر و دخترش خریده بود گرفت و لباسهای سوری خود را پس از دریافت پوشاک اسرائیلی که قبلاً به سالینجر سپرده بود تحویل او کرد . سالینجر گذرنامه اسرائیلی او را نیز در اختیارش گذارد و کهن از وی خواست کارت پستال هائی را که شخصاً نوشته و امضاء کرده است، بعنوان دوستانش در دمشق بفرستد . در باره مکاتبات - بازرگانی با دمشق نیز که جوابشان به زوربخ یا سونبخ ارسال میشد توافق لازم بعمل آمد .

کهن شش روز پس از ترک دمشق در فرودگاه لد در اسرائیل از هوا - پیمای پیاده شد .

جاسوس جسور که نخستین مرحله مأموریت خطرناک خویش را بسا شجاعت و آرامش تمام در سوریه انجام داده بود وقتی از گمرک عبور میکرد بسا شنیدن زبان عبری که همه بدان تکلم میکردند آنچنان دچار تأثر و هیجان شد که اشک در چشمانش حلقه زد .

گمرک اسرائیل بر عکس گمرک سوریه که توجهی چندان به گذرنامه و چمدانهایش نکرد ، از او میخواست که چمدانهای خود را برای بازرسی باز کند . مأموران فرودگاه لد به آلبوم بزرگ حاوی مدالها و نشانهای نظامی سوریه که همراه کهن بود توجهی نکردند اما از او خواستند برای اسباب بازی هائی که بسا دختر کوچکش به همراه داشت ، حق گمرک بپردازد .

اتوبییل مخصوصی در خارج از محوطه گمرک منتظرش بود و جوانی که آشنائی قبلی با وی نداشت ، بوسیله اشاره ، کهن را بسمت اتوبییل راهنمائی کرد . جاسوس در عقب اتوبییل نشست و مربی خود «بی تسهاک» یا درویش را نزد خود نشسته دهد . درویش شاگرد خود را در آغوش کشید و در میان بازوان - نیرومندش او را بگرمی فشرد . آنگاه تا رسیدن به تل اویو جز چند کلمه متداول پرس و جوی حال یکدیگر ، رد و بدل نکردند . الی بوی گفت : « هدیه ای برایت آورده ام که در چمدان است » و درویش در پاسخ فقط باین عبارت اکتفا کرد : « بهترین هدیه من تو هستی » .

نادیا همسر و صوفی دختر کوچک کهن در انتظار ورود او نبودند و بهمین مناسبت شادمانی و سرورشان از دیدار ناگهانی او بیشتر شد . کهن که سه دستور داشت قبل از مراجعه به مرکز اداری خود ، سه روز نزد خانواده اش بسر برد ، چند ساعت پس از ورود ، بار دیگر همان «الی کهن» سابق و از سلطه شخصیت جعلی «کمال امین تعبس» خارج گردید .

اوطی این سه روز شمه‌ای از موفقیت‌های شغلی خویش در اروپا را برای افراد فاسیلش حکایت کرد و آنگاه به کار اصلی خویش بازگشت. با استفاده از پرونده حاوی پیامهای رادیوئی او از دمشق، که برای تسهیل در تهیه گزارش کاملی از اوضاع سوریه در اختیار او گذارده شده بود، چندین گزارش دقیق با شرح جزئیات اوضاع سیاسی، اقتصادی و نظامی سوریه و نیز شرح و تائیدی بترتیب تاریخ، تنظیم کرد. درویش که هنگام تنظیم این مطالب در اتاق پهلوئی اتاق کهن جای داشت بعد از دیدن هدیه مخصوص کهن، چنان خوشحال شد که بی اختیار از جایش پرید. بدیهی است هدیه مذکور آلبوم و کاتالوک - علامات و نشان و مدالهای نظامی سوریه بود و تهیه آن نمونه دیگری از ابتکارات جاسوس اسرائیلی و جرأت و جسارت در اقداماتش بود.

درویش و یک کارمند دیگر سرویسهای مخفی که مأمور بررسی گزارشهای کهن بودند، روز دیگر درباره مطالب کهن، پرسشهای بیشماری مطرح کردند و جزئیات قضایا را از او جویا شدند. آنها میخواستند («همه چیز» را بدانند و از «همه کار» آگاه گردند، بخصوص شخصیت افسرانی که کهن در - دمشق با آنان آشنا شده بود و نیز جزئیات چگونگی دهکده‌ها و استحکامات مرزی، تعادل نیروهای سیاسی سوریه، موفقیت و شانس پیروزی رهبران و حتی بهای شکر در دمشق و وضع روحی و افکار و عقاید مردم. تمام این گفت و گوها ضبط شده و نوار آن در اختیار بخش دیگری از سرویسهای مخفی قرار گرفت.

یک کارشناس مرکز سرویسهای مخفی رمز جدیدی به کهن آموخت که از آن پس به جای رمز قبلی مورد استفاده قرار گیرد. وی توضیح داد که این یک اقدام «اسنیتی» است و اقدام دیگر آن است که وی مخفی گاه دستگاه فرستنده خود را در آپارتمان مسکونی خود در دمشق تعمیر دهد. کهن این پیشنهاد را جداً رد کرد، زیرا در منزل خود جایی مناسبتر از آن برای پنهان داشتن دستگاه فرستنده نداشت و اطمینان داد که هرگز آنرا پیدا نخواهند کرد و سپس تقاضا کرد فرستنده جدیدی در اختیارش بگذارند تا اگر دستگاه اولی دچار نقصی شد از دیگری استفاده کند.

توضیحات کاملی که کهن در باره تمایلات مختلف موجود در رژیم - سوریه و ارتش این کشور در اختیار مسئولان سرویسهای مخفی تل اویو گذارد این احساس را تقویت کرد که جاسوس اسرائیلی، در دمشق عمیقاً ریشه دوانیده و طوری در کوران حوادث و اطلاعات مربوط بدانها قرار گرفته است که می - تواند نظریه های دقیقی درباره سوریه و تحولات اوضاع داخلی آن ارائه کند. رؤسای او آنگاه او را در جریان یک سلسله مسائل اصلی که در آن وقت در مناسبات سوریه و اسرائیل بویژه در مرزهای مشترکشان مؤثر بود گذاردند. این مسائل

با حمله‌های متعدد و شلیک خمپاره اندازها بجانب دریاچه طبریه و آسیب - رساندن به ماهیگیران اسرائیلی، در واقع حاکمیت اسرائیل را در منطقه دریاچه که از آنجا می‌بایست آب شیرین بوسیله یک سیستم بزرگ آبیاری ، از طریق - کانالها به سمت نگو در جنوب جریان یابد ، مورد تهدید قرار دهد . سوریه‌ها کوشش داشتند بطور قطعی و اگر نشد با اقداماتی که بطور فصلی انجام میشود و اسرائیل را در برابر عمل انجام شده قرار میدهند، ثابت کنند که اسرائیل هیچگونه حقی بر دریاچه طبریه و آبهای اطراف آن ندارد . در این مورد ایجاد وضع خصومت بار در مرز اسرائیل بخصوص منطقه طبریه که مانع از اجرای برنامه برگرداندن مسیر آبهای دریاچه بمنظور عمران مناطق بارور اسرائیل میشد ، از جمله اقدامات مهم سوریه در جلوگیری از اجرای این طرح حیاتی بود .

درویش به کهن گفت که تا آنوقت اسرائیل مبلغ ۲۰۰ میلیون لیره اسرائیلی (معادل ۴۲۰ میلیون فرانک) برای اجرای این طرح خرج کرده است و در سال ۱۹۶۲ نیز دولت می‌بایستی ۴۰۰ میلیون دیگر در این زمینه بمصرف رساند . در این زمینه دانستن این مسأله که آیا تهدید های سوریه درباره برگرداندن سرچشمه رود اردن، یعنی رودخانه‌های بانیا س<sup>۱</sup> و حذبانی<sup>۲</sup> پایه و اساسی دارد یا خیر، یک امر حیاتی بود . اگر سوریه میتواند جدأ در این مورد اقدام کند خود بخود آب دریاچه کاهش می‌یافت و و هدایت آب بسمت جنوب غیر ممکن میشد .

درویش به کهن توضیح داد که دولت اسرائیل از مأمور خویش در دمشق جدأ میخواهد هر نوع اطلاعاتی که بتواند ولو سطحی ، در این باره گردآورد تا شناختن استراتژی سوریه در این باره که مقدم بر هر نوع اطلاعات دیگری است میسر گردد . به تعبیر دیگر سرویسهای اطلاعاتی او را مأمور میکردند که بخصوص پیرامون طرحهای برگرداندن آب رود اردن بوسیله سوریه و هر اقدامی که دولت سوریه برای خرابکاری در طرح اسرائیل دارد جاسوسی کند .

الی با مطالعه نقشه های مربوط از جزئیات طرحهای سوریه ، موقع و محل سرچشمه های رودخانه های بانیا س و حذبانی و فعل و انفعالی که ممکن است سوریه بضرر اسرائیل در مورد طرح تغییر آب بوجود آورد آگاه شد . اندکی پیش از بازگشت کهن به سوریه ، درویش بانسان دادن قسمت فوقانی میز تخته نرد و صفحه شطرنجی که بوسیله سالیجر از زوریخ به تل‌آویو فرستاده شده بود، بموجب حیرت او را فراهم کرد . درویش بکمک یک گزن

مربوط میشد به پایان بخشیدن به برنامه انحراف آب رودخانه اردن از دریاچه طبریه و تغییر مسیر آن بجانب جنوب. علاوه بر آن سوریه در این اوقات میکوشید کفاشی که لبه تیزی داشت کف کثوئی را که مهره‌های تخته نرد در آن قرار میگرفت باز کرد و به کهن توضیح داد که کف این کشو با چوب نازک دولا تهیه شده و قسمت وسط این دو، مخفی‌گاه خوبی برای پنهان کردن میکروفیلیم و سایر مدارک و اسناد سری کوچک است. درویش پس از باز کردن ته کشو که با چسب مخصوصی بهم چسبیده بود و بستن مجدد آن در پیش چشم‌الی، چگونگی استفاده از این مخفی‌گاه را بوی یاد داد و بعنوان توضیح اضافه کرد که هنگام فرستادن اسنادی بوسیله این میزهای تخته‌نرد، با ارسال پیام رادیوئی «بسته ارسال شد» تل‌اویو را مطلع کند تا اقدام لازم برای تحویل مرسوله بعمل آید.

یک دستگاه فرستنده کوچک مورد درخواست الی و یک دوربین عکاسی آلمانی علاوه بر دوربین ژاپنی که در اختیار داشت به کهن واگذار گردید. او از درویش خواست مبلغ ۶۰ فرانک برای خرید پاره‌ای هدایا جهت دوستانش در دمشق، باو بدهند و رؤسایش که بیشک هر مبلغی میخواست در اختیارش میگذاشتند از قلت این رقم تعجب کردند؛ ولی کهن اطمینان داد که همین مبلغ کم برای خرید هدایای مورد نظر او کافی است.

هنگام خدا حافظی از مسریش نادیا، گفت نمیدانم چه وقت ترا خواهم دید ولی قدر مسلم بمحض اطلاع از اینکه فرزند دیگری آورده‌ای بدیدنت خواهم شتافت، بخصوص اگر فرزند آینده مان «پسر» باشد. این خدا حافظی در اواخر ژوئیه ۱۹۶۲ صورت گرفت.

در این اوقات در بخش دیگری از جهان، مأموران اسرائیلی دست با اقدامات وسیعی علیه حضور دانشمندان آلمانی در قاهره زدند، زیرا روز ۲۱ ژوئیه ۱۹۶۲ در مراسم مربوط به دهمین سال زمامداری عبدالناصر، در مصر موشکهای (هدایت شونده) بنمایش گذاشته شد و اسرائیل و دنیا در مقابل عمل انجام شده‌ای قرار گرفت. این موشکها بوسیله دانشمندان آلمانی در قاهره تهیه شد بود، همان متخصصانی که ۱۸ سال پیش از آن به رژیم نازی آلمان خدمت میکردند.

این وقایع درست زمانی صورت گرفت که کهن، از تل‌اویو راه دمشق را در پیش گرفته بود.

## عیاشی در دمشق

ژرژسیف کارمند عالیرتبه وزارت تبلیغات و اطلاعات سوریه بود. علیرغم آنکه سنش از ۳۳ سال تجاوز نمیکرد مقالات و گفتارهای سیاسی او در مطبوعات و رادیو موجب جلب افکار عمومی در جهت موافق دولت میشد و از این نظر اهمیت زیادی یافته بود.

کهن جاسوس برای نخستین بار، کمی پس از بازگشتش به دمشق که از راه پاریس و مونیخ صورت گرفت با ژرژسیف آشنا شد.

او بمناسبت مراجعت خویش از سفر، میهمانی کوچکی در آپارتمان روبروی ستاد ارتش بافتخار دوستان سوری خود ترتیب داد که در آن کمال الهشام، معزی ظاهرالدین، شیخ العرضی و چند بازرگانی که قبل از سفر با آنان تماس داشت، شرکت کردند.

معزی در این روز گرفته و ناراحت بود و هنگامیکه تعبس علت آنرا چوینا شد، معزی اظهار داشت که عمویش بسبب تغییراتی که در کادر فرماندهی ستاد ارتش حاصل شده، مجبور به کناره گیری از ریاست ستاد ارتش و بازنشستگی شده است.

جاسوس که در باطن یش از معزی از کناره گیری رئیس ستاد ارتش سوریه (عبدالکریم ظاهرالدین) دچار یاس و ناراحتی بود، برای تسلی دوستش هدیه ای را که از اروپا آورده بود بوی تسلیم کرد؛ یک بسته کراوات ابریشمی که مارک بهترین خیاطخانه های پاریس ورم را داشت. الهشام نیز یک بسته کاغذ

تحریر و یادداشت که بر صفحات آن حرف اول اسمش چاپ شده و به زیر دستی مخصوصی باچرم سرخ ساخت هرمس الصاق شده بود دریافت کرد .  
در همین میهمانی بود که الهشام ، ژرژسیف را در حالیکه زن جوانی همراهش بود ، بعنوان کارمند وزارت اطلاعات سوریه به تعبس معرفی کرد .  
وی اشتیاق عجیبی داشت که آخرین اخبار اروپا را از زبان تعبس بشنود و بدیهی است منظور از این آخرین اخبار اطلاعات مربوط به وقایع سیاسی و مسائل بین المللی نبود ، بلکه آنچه ژرژسیف میخواست از نوع اسرار مگوی باشگاههای شبانه پاریس و اماکن تفریح و خوشگذرانی و نیز شایعات و اخبار مربوط به رقاصان «استرپتیز» پیگال بود . این جوان سوری که تمام کاباره ها و بار های شبانه بیروت را زیر پا گذارده بود ، اینکه در این میهمانی ، حریصانه به تعریفهای «کهن» تعبس از این قبیل اماکن پاریس و مونیخ ، که هرگز با بدانها نگذاشت بود ، گوش میداد .

کهن در میهمانی خویش به بازرگانان آشنایش وعده های طلائی میداد و میگفت : « امید زیادی هست که ما در کارمان موفق شویم ، من شخصاً . آفتدر بدین کار امیدوارم که حاضر خود اقدام به سرمایه گذاری کنم . کارهای هنری و تولیدات دستی سوریه در اروپای غربی ، بازارهای خوب و مطمئنی خواهد داشت . کهن میدانست که مبالغه اش در این زمینه بیهوده نیست و مالمینجر هرچه را که از این نوع کالا ها دریافت کند بنحوی از انحاء «آب» خواهد کرد .

ژرژسیف به گفت و گوی هیجان انگیز تعبس و بازرگانان گوش میکرد و از اینکه او نیز چند زبان اروپائی را میدانست و می توانست در این راه کمکی انجام دهد خوشحال بود و از آشنائی با تعبس احساس مسرت میکرد . او مجذوب آپارتمان تعبس ، طرز زندگیش ، مسافرتهایش به اروپا و طرز تهیه قهوه و پذیرائی او از دوستانش شده بود . در همین حال سئوالی را مطرح کرد که بیشتر جنبه کنجکاوی داشت . او به تعبس گفت : چرا مرد باوقار و محترمی مثل شما نباید خدمتگذاری برای خود استخدام کند و بالعین پرسش افزود : « آیا یکمستخدم زن که غذای شما را آماده کند بدردتان نمیخورد ؟ » کهن که دلایل زیادی برای خودداری از استخدام مستخدم و گماشته داشت چشمکی زد و پاسخ داد : « اگر من کلفتی استخدام کنم دیگر قادر به عروسی نخواهم بود ، و حال آنکه من میخواهم نخستین زنی که همراه من باین آپارتمان سیاید همسرم باشد و بدیهی است زن من یک سوری جوان و زیبا خواهد بود ، اهل کشور خودمان » .

کارمند وزارت تبلیغات و اطلاعات سوریه در این ضمن فرصتی یافت تا از



وضع کار و زندگی خویش برای تعبس تعریف کند و طی سخنان غرور آمیزی ، اظهار داشت که در واقع او یک روزنامه نویسی است و بهمین علت با حضور در تمام مجامع و مراسم رسمی و آشنائی با سازمانها و ادارات دولتی و مقامات مملکت ، حتی از نوشته های محرمانه وزراء نیز مطلع میشود . او برای تأیید اظهاراتش از زن جوانی بنام دنیا الهوی که همراهش بود ووی را همکار خویش معرفی کرده بود کمک گرفت .

بهر حال یکبار دیگر دست تقدیر برای موقتیت جاسوس اسرائیلی همه چیز را فراهم کرده بود . او به ژرژ گفت همیشه آرزوی آن را داشته است که یک روزنامه نگار شود ، زیرا اینگونه افراد در آن واحد در همه جا هستند ، از همه چیز اطلاع دارند ، همه مردم را میشناسند و مردم نیز آنانرا دوست میدارند و حال آنکه وی بازرگان متوسطی پیش نیست . این گفت و گو برای ژرژ سیف خوشایند بود و با تسلیم کارت ویزیتش به تعبس او را برای ملاقات آینده به دفتر کارش در وزارت اطلاعات سوریه دعوت کرد و تعبس نیز این دعوت را با خوشحالی و خوشروئی پذیرفت .

کهن پس از آنکه دوسنانش مجلس میهمانی او را ترك کردند ، دومین فرستنده ای را که از سفر اخیر همراه آورده بود ، داخل محفظه ای ، پشت پنجره رو بروی ستاد ارتش مخفی کرد ، زیرا او قصد داشت در صورت از کار افتادن فرستنده اولی ، از این بک که در پارچه مخصوص ضد رطوبت و گرد و خاک پیچیده شده بود استفاده کند .

کهن یک هفته پس از آشنائی بسیف در وزارت اطلاعات به ملاقاتش رفت و کارمند جوان با محبت و گرمی از او استقبال کرد و برای آشنائی با سایر دوستان و همکاران از او بصرف تهوهای در رستوران وزارتخانه دعوت بعمل آورد . تعبس در این ملاقات ضمن سخنانش ، از دوستان دوران بوئنوس - آیرس از جمله ژنرال حافظ وابسته نظامی سابق سوریه در آن شهر یاد کرد و چون سیف اظهار داشت که او را خوب میشناسد و از دوستان خوب اوست ، تمایل خود را برای ملاقات ژنرال و خوش آمد گوئی جهت مراجعت به دمشق اعلام کرد . سیف گفت : « کاری از این ساده تر نیست و من ترتیب ملاقات شما را خواهم داد » ، در واقع این ، فقط تعارف نبود و یک هفته بعد تعبس ژنرال را در خانه اش که در محله اعیان نشین « ابرورمانا » یعنی همان محله جاسوس قرار داشت ملاقات کرد . ژنرال که پس از بازگشت به دمشق در حزب بعث آغاز فعالیت کرده بود هنگامی که ژرژ سیف از کمال تعبسی بعنوان « سوری بوئنوس - آیرس » یاد کرد ، چیزی بخاطر نیاورد ، ولی وقتی که در اتاق پذیرائی خود ، جوان شیک پوشی که از

راهنمائیهای او در زمینه بازگشت بسوریه سپاسگزاری میکرد، روبرو شد، او را شناخت .

تعبس پس از گفتن این جمله که : « برای سپاسگزاری از نصایح پسر ارزش شما بخود اجازه دادم تا هدیه ناقابلی بحضورتان تقدیم کنم » جعبه بزرگ وگرافیمت چرسی مخصوص توتون را که از آلمان خریده بود به ژنرال تسلیم داشت . این هدیه با توجه باینکه کهن، تعبس از پیپ کشیدن ژنرال حافظ اطلاع داشت تهیه شده بود .

جاسوس اسرائیلی در این ملاقات پیرامون طرحهای خود در باره صدور محصولات هنری و کارهای دستی سوریه باروها ، باژنرال سخن گفت و اظهار داشت که قصد دارد برای جلب سرمایه سوریههای مهاجر آرژانتین، فعالیت وسیعی را در آن کشور آغاز کند .

ژنرال که تحت تاثیر وطندوستی تعبس قرار گرفته بود، در حالیکه او را « یاخی » ( برادرم ) خطاب میکرد و این مبین محبت او نسبت به جاسوس اسرائیلی بود در زمینه های مختلف با او بگفت وگو پرداخت و با ابراز نگرانی نسبت به اوضاع داخلی سوریه گفت : « فقط یک حزب قادر است به اوضاع سوریه سر و سامان بخشد » و بدیهی است منظور ژنرال از این حزب ، « حزب بعث » بود .

ژنرال وقتی تعبس را به مقصد شایعت تادم در همراهی میکرد باو گفت : « اهلا وسهلا » ، خانه من خانه شماست ، و کهن از این عبارت متداول اعراب که بر زبان ژنرال جاری شد بمیزان نفوذش در دل کسی که در آینده به زور، مقام ریاست جمهوری سوریه را احراز میکرد، پی برد .

در این اوقات جاسوس اسرائیلی مکرر با سیف ملاقات میکرد و رفت و آمد او به وزارت اطلاعات سوریه بحدی رسیده بود که دیگر در بانان بخوبی او را شناخته و با ورود و خروجش هیچگونه مخالفتی نمیکردند . سیف زودتر و سریعتر از الهشام و معزی بصورت دوست و « رفیق » حقیقی تعبس در آمد . او ساعتها در آپارتمان ابوروماننا با تعبس بسر میبرد و داستانها و لطیفه های مربوط به رژیم سوریه را که قسمتی از پیامهای سری جاسوس بحقصد تل اوپو را تشکیل میداد برای او حکایت میکرد . بوسیله او بود که کهن آگاه شد یک هیات سوری بمنظور درخواست کمک از شوروی برای برگردانیدن آبهای رودخانه « حذبانیه » از این کشور دهن کرده است و بنا بفول سیف، گوا اینکه مسکو از وعده مساعدت در این باره دریغ نکرده اما هیچ شتایی نیز برای وفای بعهد نشان نمیدهد .

چندی پس از آشنائی سیف و کهن ، کارمند وزارت اطلاعات سوریه ارتقاء مقام یافت و سر پرستی بر نمدهای سیاسی رادیو دمشق برای شنوندگان

خارج از کشور ، باومحول گردید . این ترقی موجب موفقیت جاسوس اسرائیلی در اقدامات آینده‌اش شد .

دوستی کهن با سیف بنحوی سریع پیشرفت میکرد که موجبات اعجاب و هیجان خود جاسوس را نیز فراهم آورده بود . از نظر اصول اخلاق و شریعت هیچ چیز در معالک اسلامی بدتر از رابطه نامشروع مردان با زنان نیست . بخصوص اگر مرد متاهل در اینگونه کشورها از زنی غیر از همسر شرعی خویش نگهداری کند ، که در معالک اروپائی نام «مترس» بدان داده‌اند ، وضع را پیش از پیش وخیم خواهد کرد . این مشکل در مورد مردان سیاسی و کارمندان برجسته دولت بهتر بچشم میخورد و هیچ بلائی بدتر از آن نیست که چنین کسانی را بازنی که متعلق باونیست مشاهده کنند . با این وصف ژرژسیف دوست جدید کهن تمایل عجیبی با ایجاد رابطه با دختران متعدد داشت . در این گونه ، ماجراهای غیر قانونی که برای کسی در موقع و مقام او بسیار خطرناک بود ، باتفاق یکی از دوستان وفا دارش که سرهنگ « سلیم حاطوم» نام داشت شرکت می‌جست . سرهنگی که فرمانده واحد ضربتی چتر بازان ارتش سوریه بود .

در اوایل پائیز ۱۹۶۲ ، سیف که هفته‌ای دوسه بار جاسوس اسرائیلی را سیدید پیشنهاد کرد که باحضور سرهنگ حاطوم و دوسه دختر جوان از آشنایانش یک « سورپریزپارتی» در آپارتمان « کمال تعبس» ترتیب بدهند . کهن ظاهراً از این پیشنهاد ابراز خوشحالی کرد ، و «پارتی» بانزاکت وبدون لغزش و خطائی برگزار شد . ژرژسیف به‌مراه منشی خود دوشیزه ( رتا) و یک جوان سوری نسبتاً چاق که چشمان درخشان و موهای سیاه داشت( در این پارتی حضور یافتند و سرهنگ حاطوم نیز باتفاق دخترکی از اعضای

(۱) ذکر مطالبی درباره سرهنگ سلیم حاطوم که در آن زمان برای الی کهن جاسوس اسرائیل ناشناخته بود جالب است . برادر این سرهنگ که «گاری حاطوم» نام دارد یک یهودی از اسلام برگشته بود که اینک تبعه اسرائیل است . ایندو به خانواده نرومنندی از طایفه «دروزی» وابسته بودند که اهل بندخشان بود و در «جبل‌الدروز» سکنی داشت . کوهستانی که در مرز مشترک سوریه ، لبنان و اسرائیل قرار دارد . این خانواده که باآداب و سنن باستانی خود پای بند و ناسیونالیست بود دو فرزند خود سلیم و گاری را در ارتش بکارگمارد ، اما گاری فرزند جوانتر از ارتش فرار کرد و بی‌اعتنائی و تحقیر رؤسای مسلمان را نپذیرفت . اقلیت دروز که در واقع پیروان یک مذهب مخفی هستند دارای دکتربین خاصی مفایر با اسلام می‌باشند و اسرار این‌منصب در میان ایل دروز بشدت پنهان میشود . گاری که مجنوب مبارزه یهودیهای فلسطین علیه قیمومت انگلستان شده بود در ماه اکتبر بقیه پاروقی در صحنه بعد

دو پایه سفارت ترکیه در آن شرکت جست . ( نویسنده کتاب ترجیح میدهد که از لحاظ ادب اذکر نام شخص بی گناهی که ندانسته در قضیه الهی کهن وارد شده است خودداری کند) سرهنگ در آغاز این نخستین ( پارتی ) نیافه عبوس و گرفته ای داشت و از آنجا که با تعبس آشنا نبود و فاش شدن ماجرای او در آپارتمان این شخص درجه و مقامش را در ارتش به مخاطره میانداخت از وی پرهیز میکرد . اما تعریف و تمجید جاسوس از ظاهر برازنده سرهنگ که میدانست درجه و قدرتش برای او مفید خواهد بود سرانجام او را جلب کرد . پس از گذشت چند ساعت که کهن بقدر کافی وسکی و کنیاک بدوستانش نوشانید ، یخهای پروت آب شد و سرهنگ حاطوم در خانه تعبس احساس امنیت کامل کرد و این نهایت آرزوی جاسوس اسرائیل بود . کهن از فردای آن روز برای گرم کردن بیشتر اینگونه پارتیها گرامافونی به همراه تعداد زیادی از صفحات رقص و آوازهای سوزناک خرید و در نخستین فرصت به ژرژ سیف پادآوری کرد از تشکیل این پارتیها خوشحال است و خانه او همواره برای ملاقاتهای او و سرهنگ حاطوم که « مرد زیبا » خطابش میکرد ، با دختران آماده است . این پارتی های خودمانی در تمام مدت زمستان ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ ادامه یافت و دست کم هر پانزده روز یکبار سیف و سرهنگ حاطوم از میهمان نوازی جنسوس اسرائیلی استفاده کردند . این دو همچنین با اتفاق دو یا سه دوشیزه شب را در آپارتمان کهن

۱۹۴۷ به تشکیلات «هاگانا» پیوست و در سال ۱۹۴۸ هنگام جنگهای استقلال اسرائیل، چند ماه دریت جاسوسی در سوریه به سود اسرائیل انجام داد . او سپس اماس ارتشیان اسرائیل را پوشیده و در رأس يك گروه از سربازان دروزی قرار گرفت که در ارتش اسرائیل ادغام شده بود . در سال ۱۹۵۰ کاری حاطوم رسماً بدین یهود در آمد و با يك دوشیزه یهود ازدواج کرد که از او دارای چهار فرزند شد و آنگاه تحت تعلیمات دین یهود بزنگی خویش در اسرائیل ادامه داد . کاری حاطوم از ۱۹۴۷ برادرش سلیم را که در ارتش سوریه به مقام سرهنگی رسیده و زندگی ماجراجویانه خاصی را میگذراند ندیده است . این دو برادر از نظر جسمی شباهت زیادی بیکدیگر دارند و بخصوص رنگ چشما، اندام ورزیده ، و حالت عبوس و خودسری آنان نظیر یکدیگر است . کاری گاهی اوقات بهنگام صحبت از برادرش در قل او به مطالب زیادی درباره شخصیت خاص سیاسی و نظامی برادرش سلیم ابراز میداشت و در پایان با حالتی غمگین اضافه میکرد که ، خدا کند اگر روزی، حنک میان سوریه و اسرائیل درگردد من با برادرم رو برو نشوم . بهر حال هنگامی که کاری حاطوم مانند يك یهودی خوب و آرام در اسرائیل بسر میرد ، الهی کهن جاسوس اسرائیل، اطلاعات اساسی خود را از برادر او سلیم حاطوم در دمشق دریافت میکرد .

در سحله ابورومانا بخوشگذرانی سپرداختند. کهن در اینطور مواقع مشروبات الکلی به میهمانان تعارف میکرد و با صفحات گرافون را عوض مینمود و بیشتر با یکی از دختران برقص میپرداخت. او هرگز از این حد تجاوز نمیکرد و با وجود تظاهرات دوستانه بهیچوجه ارتباطی با دختران سوری برقرار نمیساخت. جاسوس به مأموریت خویش بیش از همه اهمیت میداد و دلائل بسیار محکمی داشت که در اینگونه شبها تماشاچی و شنونده باقی بماند و بدقت تمام حرفهائی را که بین کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات و نیز افسر ارتش سوریه از یکسو و دختران معاشرشان از سوی دیگر رد و بدل میشد بشنود و بخاطر بسپارد، زیرا طرف مکالمات این دختران یعنی سیف و سرهنگ حاطوم به تمام اوضاع سوریه وارد بودند.

حاطوم در این شبها بی پروا و با صدای بلند آنچه را که راجع به رژیم سوریه می اندیشید بازگو میکرد و زعمای قوم را با عنوان «سست‌ها، ترسوها» خطاب میکرد. هنگامی که الکل باخون او می آمیخت با صدای بلند فریاد میزد: «تمام آنها از اسرائیل میترسند، تمام آنها در شلوارشان ... وقت آن رسیده است که این وضع عوض شود». سپس برای آنکه قدرت ارتش سوریه را در سروسامان دادن باوضاع توجیه کند، شروع به شمارش تشکیلات و واحدهای ارتش میکرد: دو لشکر زرهی، ده لشکر پیاده نظام، ۴ واحد جنگنده هوائی. وی سپس اضافه میکرد: «اما فقط واحدهای ضربتی من بیش از تمام این نیروها ارزش دارد، جوانان ورزیده و تمرین دیده‌ای زیر نظر من خدمت میکنند که از صهیونیست‌ها ترس و باکی ندارند و آماده‌اند جان خود را فدای وطن خویش کنند.»

در ماه دسامبر ۱۹۶۲ اعمال خصمانه سوریها علیه اسرائیل آغاز شد و پست استحکامات نوحیب که پس از ویرانی تجدید بنا شده بود آتش خود را بروی مأموران اسرائیلی درناچه طبریه باز کرد. سایر مواضع سوری نیز کشاورزان اسرائیلی را که در کی بوتس «قل کاتزیر» سرگرم زراعت در قطعه زمین باریک مورد دعوای سوریه و اسرائیل بودند زیر آتش گرفتند. در شمال، در منطقه رودخانه «دان» (تنها رودیکه به رودخانه اردن میریزد) که سرچشمه آن در اسرائیل است سوریها بیک گشتی ارتش اسرائیل نیز حمله کردند.

در این احوال الی کهن پیامهای بی درپی خویش را به تل‌اویم‌بخاره میکرد. پیامهای رادیوئی او در زمستان ۱۹۶۲ چندین برابر پیامهای او در آغاز این سال شده بود و سحتوی این پیامها اطلاعات فراوانی بود که از افراد موتقی نظیر معزی ژرژ، سیف و سرهنگ حاطوم پلمست می‌آورد، بی آنکه باشند یا جدیدش در محافل کشوری و لشگری اشاره‌ای کند. این اطلاعات که برمز مخایر میشد پس از کشف در تل‌اویم در اختیار ارتش و نخست وزیر قرار میگرفت.

همانطور که ذکر شد در این زمان مناسبات سوریه و اسرائیل بار دیگر همگین و زهرآلود میشد و هرآن امکان داشت که یکی از طرفین اقدام به حمله کند. در ۱۱ دسامبر ۱۹۶۲ بن گوریون در سخنانش خطاب به واحدهای زرهی «نوکیو» اعلام داشت که «تساهال» ارتش اسرائیل دشمنان سوری را در هر جا که باشند در هم خواهند کوبید، حتی روی تپه‌هایی که به دریاچه مسلط است و در استحکامات تجدید بناشده و از آن بالاتر در نقاطی که سوریها تصور دسترسی قوای اسرائیل بآن نقاط را نمی‌کنند. بن گوریون در سخنانش همچنین بدولت دمشق اخطار کرد که دست از تیراندازی علیه کشاورزان و میادان ماهیگیر اسرائیل بردارد.

فردای آن روز علیرغم باران تندی که گوئی سر مخالفت با حمله سوریها را داشت، الی کهن این پیام را به تل‌اوو مغابره کرد: «سرهنگ زهاد الحیرری فرمانده نیروهای سوریه در مرز اسرائیل، دمشق را برای آغاز عملیات علیه اسرائیل تحت فشار قرار داده است، ولی دمشق بعزت یم از حمله متقابل اسرائیل در این باره تردید دارد.»

بدنبال ارسال این پیام ارتش اسرائیل در شمال این کشور بحال آماده‌باشی درآمد اما اتفاق کوچکی که فردای آن روز روی داد ثابت کرد که دمشق در صورت ابراز قدرت از جانب اسرائیل، عقب خواهد نشست. تراکتورچی‌های کیپونس تل - کاتزیر که بدنبال چندروز بارندگی با استفاده از تابش آفتاب برای شخم مزارع بکار پرداخته بودند، هیچ عکس العملی که مانع انجام کارشان شود از ناحیه سوریها مشاهده نکردند. دمشق گواينکه بحال آماده باش کامل بود اما به مسئولان مرز مشترک با اسرائیل، دستور داده بود که از اعمال تحریک‌آمیز خودداری کنند.

در ۲۴ دسامبر ۱۹۶۲، روز عید نوئل، قدم دیگری در نزدیکی مناسبات دوستانه جاسوس اسرائیلی و ژرژ سیف و سرهنگ حاطوم برداشته شد. سیف که در این روز با تعبس نهار صرف میکرد، با صدای ملایمی بوی گفت: «حاطوم و من از شب نشینی‌هایی که در آپارتمان تو برگزاری می‌کنیم خیلی خوشوقیم و از مهمان‌نوازی پهايت صمیمانه سپاسگزاری می‌کنیم، اما نظر باینکه تو هیچوقت در تفریحات مخصوص ما شرکت نمی‌کنی، عیش ما منقص میشود، از این رو فکر کردم بهتر باشد اگر موافق باشی گاهی اوقات کلید آپارتمان را در اختیار ما بگذاری تا مزاحم تو نباشیم، مثلاً در ساعت ۱۲ یا ۵ تا ۷ بعد از ظهر. البته فکر نمی‌کنم لازم بگفتن باشد که ما در این گونه موارد ترتیب همه چیز را خواهیم داد.»

جاسوس پذیرفت و قرار شد از آن پس در روزهایی که قرار می‌گذارند

کلید آپارتمان تعبیس در جعبه پشت آپارتمانش که اختصاصا در آن روزها دوش بازخواهد بود گذاشته شود ، تنها کافی است که سیف بامداد هر روز که می- خواهد ، با تلفن به تعبیس اطلاع دهد که خودش یا حاطوم باینند آن روز رادر آپارتمان او بسر برند . ناگفته نماند این کمترین کاری بود که جاسوس اسرائیلی میتواندست برای دوستانی که منابع اصلی کسب اطلاعات او بودند انجام دهد .

کهن ضمن سایر فعالیت های خویش به امور تجاری خود نیز توجه خاص داشت و در دسامبر ۱۹۶۲ نخستین محموله از پوشاک چرمی دمشق که او گرد آوری کرده بود از طریق بندر بیروت به اروپا ارسال شد . ادامه ارسال این محموله ها ، به سالینجر که آنها را در سونیخ و زوریخ دریافت میکرد ، اجازه داد که مقادیر معتابهی پول برای کهن بفرستد تا وی مطالبات بازرگانان محل را پردازد . بدین ترتیب جاسوس وجوهی را که برای حسن انجام مأموریت - خویش لازم داشت دریافت میکرد .

راز داری کهن در مورد شب نشینی ها و اقامتها ی کوتاه روزانه ژرژ- سیف و سرهنگ حاطوم در آپارتمان او که اغلب بدون حضور او صورت میگرفت موجب جلب اعتماد بیشتر آندو شده بود و با استفاده از این اعتماد و اطمینان - بود که حاطوم به تعبیس گفت : «سرهنگ هریری فرمانده ۴ ساله جبهه سور به در سرز اسرائیل قوای فراوانی تحت اختیار دارد و از قیام ارتش علیه دولت غیر- نظامی دمشق پشتیبانی می کند » .

در پیامی که کهن پس از شنیدن این خبر با استفاده از فرستنده مخفی شده در اطاق خواب ، برای تل اوپو فرستاد ، نخستین اطلاعات مربوط به حوادث کودتای جدید سوریه به چشم میخورد و کهن با وضوح کامل نام منبع خبر خود را که «سرهنگ سلیم حاطوم» بود در پیام ذکر کرده بود .

این اطلاعات پر ارزش که در اوایل ماه فوریه ۱۹۶۲ در تل اوپو گرفته شد مورد تجزیه و تحلیل دقیق کارشناسان سرویسهای مخفی اسرائیل قرار گرفت . آنان که عادت داشتند اطلاعات صحیحی از مأمور خویش در دمشق دریافت کنند این بار از تجزیه و تحلیل پیامهای او باین نتیجه رسیدند که اطلاعات - مخابره شده چیزی غیر از شایعات دمشق نیست و در آینده نزدیک حوادث حادی روی نخواهد داد . ولی یکماه پس از آن در ۸ مارس ۱۹۶۲ کودتای پیش بینی شده بوسیله کهن که بدنبال اظهارات سرهنگ حاطوم دستگیرش شده بود صورت عمل گرفت .

روزشنبه نهم مارس ۱۹۶۳ ژنرال مایراسمیت رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل روزنامه نگاران را گرد آورد و با آنان گفت که کودتای اخیر دمشق از طرف -

سرهنگ زیاد الحریری فرمانده نیروهای سوری در سرز اسرائیل « حمایت » شده است . علت این حمایت عدم توجه دمشق به تصمیمات او در باره عملیات مرزو فکر اعزام او بعنوان وابسته نظامی به بغداد بوده است .

بن گوریون نخست وزیر که در این روز کودتا نیز در هتل ( گاله - کی نوت ) در طبریه سر میبرد نمیتوانست به حوادثی که در دمشق میگذشت توجه زیادی بکند زیرا او گرفتار سئاله بازداشت دو مأمور - اسرائیلی باسامی « بن گال » Bengal و « اتوجو کلیک » Ottojokelick در سوئیس بود . نخست وزیر بدنبال این بازداشت به مقامات سوئیس توصیه کرد که وسایل نجات بازداشت شدگان را فراهم آورند .

این دو مأمور دختر دانشمند آلمانی گئورگ را که در مصر سرگرم فعالیت برای ساختن موشکهای هدایت شونده بود تحت فشار قرار داده بودند تا از ادامه کار پدرش جلوگیری کند و او را وادار به خروج از مصر نماید . پرنسور « گئورگ » در این زمان شخصیت برجسته و مرموز و خطرناکی برای اسرائیل شمرده میشد که در پایگاه « ۴۳۳ » حلوان Heluwan در منطقه نیل علیا با هم - کاری عدای دیگر از دانشمندان آلمانی یک طرح بسیار سری نظامی را بمورد اجرا میگذازدند . مأمور اسرائیلی ، بن گال ، اهل اسرائیل و مأمور دیگر جو کلیک که یک اطریشی در خدمت اسرائیل بود ، با هایدی گئورگ دختر پرنسور آلمانی در شهر بال ملاقات می کنند و چند ساعت بعد بوسیله سرویسهای مخفی مصر و آلمان و همکاری پلیس سوئیس بازداشت و زندانی میشوند .

جنرال بین المللی که از این بازداشت بر پا شد ، بن گوریون را بر آن داشت که برای فعالیت سرویسهای مخفی اسرائیل علیه آلمان در زمینه مبارزه با خدمت گئورگ و ۲ دانشمند و تکنیسین دیگر آلمانی در مصر ، که زیر نظر ایسر - هارل ادامه می یافت حدودی قائل شود . قائل شدن همین محدودیت در اول آوریل ۱۹۶۳ موجب شد ایسرهاارل استعفای خود را بپه بن گوریون تسلیم داشته و با خشم بگوید : « برای اجرای سیاست جدیدتان ، شما رئیس دیگری غیر از من برای سرویسهای مخفی پیدا خواهید کرد . »

استعفای ایسر هارل که دوستانش با توجه به تد کوتاه او نام « ایسر - کوچولو » بوی داده بودند برای سرویسهای مخفی اسرائیل فقدان بزرگی بود و این امر دولت بن گوریون را که چند ماه بعد ناگزیر از استعفا شد بشدت بخود مشغول داشته بود . با ایتعان بحران داخلی سرویسهای مخفی اسرائیل مدت زیادی طول نکشید . استعفای هارل پس از سالیان دراز خدمت صادقانه ، گواهنکه در فعالیت همکاران نزدیکش بی نظمی هائی ایجاد کرد ولی صدمه چندانی به کار سرویس ها وارد نساخت . جای هارل را یک افسر مشهور اشغال کرد که تا امروز فعالیت



سرویسهای مخفی را زیر نظر دارد و توانسته است با حسن تدبیر، طرز کار و روش جدیدی در سرویسهای مذکور بوجود آورد که برای سیاست دفاعی دولت اسرائیل ضروری است .

بدین ترتیب در حالیکه سوریه سرگرم مسائل ناشی از آخرین کودتای خود بود اسرائیل نیز هفته های متمادی به گرفتاریهای داخلی خویش اشتغال داشت . آخرین کودتائی که در دمشق روی داد رژیم را حاکم بر سوریه کرد که با رژیمهای گذشته فرق داشت و در واقع فصل جدیدی در سیاست و تاریخ این کشور گشود . این فصل جدید برای جاسوس اسرائیل نیز پیش آمد زیرا دوست او سرهنگ سلیم حاطوم در کودتای ۹ مارس ۱۹۶۳ دمشق نقش عمده و طراز اولی بر عهده داشت . سرهنگ مذکور در روز کودتا با حمله به ستاد ارتش در رأس کماندوهایش ، ستاد را که روبروی آپارتمان کهن بود نیز استودیوهای رادیو دمشق را اشغال کرد . از اینجا بود که کهن یا تعبس احساس کرد در میان کسانی بسر میبرد که رگ و ریشه تغییر رژیم سوریه را تشکیل میدهند و چه از این بهتر: کهن با زندگی کسانی آمیخته بود که قهرمانان برگزیده سوریه برای مدیریت کشور بودند .

سرهنگ سلیم حاطوم هنوز از فعالیت سریع خود برای در دست گرفتن قدرت فارغ نشده بود که با تلفن به تعبس گفت : « میخواهم پیروزم را جشن بگیرم » و به همراه معشوقه اش که در سفارت ترکیه کار میکرد به آپارتمان تعبس رفت .

پس از کودتا ، حزب بعث در سوریه قدرت را بدست گرفت . یکی از رهبران قدیم این حزب بنام «صلاح ییطار» نخست وزیر شد و ۱۲ تن از ۲۰ وزیر کابینه ، از این حزب برگزیده شدند . روز بعد از کودتا هیأتی از طرف حزب بعث سوریه و پس از آن هیئتی از حزب «برادر بعث» [ در کشور همسایه عراق ] اعزام ناهره شدند و روز ۱۷ آوریل ۱۹۶۳ یک موافقتنامه همکاریهای مشترک بین سه کشور بامضاء رسید .

اینک باید گفت که کارشناسان ، عدم توافق کامل مصر و سوریه را از خلال این موافقتنامه تشخیص میدادند . حزب بعث سوریه خواستار وحدت ملی اعراب با بهترین نیت نسبت به عبدالناصر بود ، اما تجدید اتحاد مصر و سوریه را که از آن خاطر تلخی داشت نمیخواست تکرار کند . این حزب خواهان حفظ استقلال سوریه و حسن رابطه با مصر بود .

الی کهن خود از جمله کارشناسانی بود که به تجزیه و تحلیل روابط مصر و سوریه می پرداخت و اطلاعات بدست آورده را در این زمینه ، همراه با جزئیات خصوصیات زعمای جدید دمشق به تل اوپو معابره میکرد .

در این اوقات بن گوریون نخست وزیر اسرائیل مرتکب اشتباه بزرگی شد و علیرغم نظر جاسوس خود در دمشق که اتحاد سه گانه قاهره، دمشق و بغداد را زیاد جدی نمیگرفت، امضای موافقتنامه سه کشور را تهدیدی بزرگ برای اسرائیل تلقی کرد و سروصدای فراوانی پیرامون آن برپا کرد. او برای جلب کمک - کشورهای بزرگ به کنده و دوگنل متوسل شد و از آنان خواست که با اتحاد سه گانه دولتهای عرب علیه اسرائیل بمقابله برخیزند. ولی قبل از آنکه رؤسای این دولت ها فرصت پاسخ به بن گوریون را بدست آورند وحدت سه گانه از عم پاشید زیرا الی کهن روز ۲۷ آوریل ۱۹۶۳ تحول جدیدی را در اوضاع - سوریه طی پیاسی به تل اوپو اطلاع داد: «بعث» تصمیمات جدیدی علیه افسران طرفدار ناصر اتخاذ می کند. دو هنگ وفادار به رئیس ستاد ارتش سرهنگ حریری در خیابانهای دمشق رژه رفتند و عده زیادی از افسرانی که متهم به میپاشی در ارتش و اغوای دیگران برای طرفداری از ناصر شده اند بازداشت گردیدند. این عملیات را ژنرال الحافظ رهبری می کند.

جاسوس اسرائیلی، جهشی ناگهانی، سریع و عجیب کرده بود، بدین معنی: ژنرال الحافظ که در بوئنوس - آیرس او را ترغیب بسفر سوریه میکرد و همان - که در دمشق بمناسبت پیشرفتهای بازرگانی باو تبریک گفته بود اینک با گرفتن قدرت از طرف حزب بعث، در دولت جدید به وزارت کشور منصوب شده بود در حالیکه در رأس سرویس ضد جاسوسی سوریه نیز قرار داشت.

الی کهن که با تکیه به استقلال فکری و اراده شخصی در مسیر حوادث سوریه پیش میرفت و پیش از پیش خود را به جمع زعمای قوم سوری نزدیک می ساخت، دسته گلی همراه با چند کلمه تبریک با امضای کمال امین تعبس برای ژنرال الحافظ فرستاد.

چند هفته بعد در نیمه اول ماه مه ۱۹۶۳، دوستان کهن «سورپریز - پارتی» بزرگ دیگری که طی دو سال گذشته در واقع جزئی از انقلاب و تاریخ سوریه شده بود در منزل کهن ترتیب دادند. ژرژ سیف، معزی ظاهرالدین، سلیم حاطوم و چند تن دیگر به همراه عده ای از دختران سوری در این پارتی شرکت کردند. در آغاز گیلاسها به افتخار پیروزیهای حزب بعث بالا میرفت اما اندک اندک کار به هرزه درائی و مفسده جوئی رسید. کهن تلاش داشت که چون دیگران دچار مستی و سستی نشود زیرا او تنها فرد آن جمع بود که میبایستی تا بامداد بیدار و برخویشتن مسلط باشد. او علاوه بر عادت همیشگی برای پرهیز از فساد، در آن شب دلیل دیگری نیز برای تسلط بیشتر بر خویش و پرهیز از مستی داشت، زیرا این بار سرهنگ سلیم حاطوم، یک افسر دیگر عضو ستاد ارتش را بنام سرهنگ صلاح دلی همراه خود با پارتیمان تعبس آورده بود که او را «ستاره بالا رونده» حزب

بعث معرفی میکرد .

بامداد فردا که دوستان تعبس یا کهن آپارتمان او را ترک کردند  
تمام اتاقهای منزل او بهم ریخته و پاشیده بود. اما جاسوس هنگامیکه سرگرم  
تعویض ملانف تخته‌خوابها بود ، نتوانست بخود امیدواری دهد که در آینده مانند  
آنان یکی از رجال سرشناس سوریه خواهد بود .

## يك نازی در دمشق

در جریان بهار سال ۱۹۶۳ ، الی کهن رد پای چند نازی شناخته شده قدیمی را که در سوریه برای خود پناهگاه آرام و آسوده‌ای یافته بودند، پیدا کرد. تقدیر یکبار دیگر به کمک او شتافته بود ، زیرا دوستش شیخ مجدالعرض روزی ضمن گفت و گو با وی فاش کرد که چندی پیش با یک زن یهودی اهل مصر ازدواج کرده و این امر که ساختگی بوده ، صرفاً بخاطر گرفتن اجازه اقامت در سوریه برای آن زن انجام شده است . شیخ آنگاه با پنهانکاری آشکاری گفت : « البته من هیچگونه محبت خاصی نسبت به یهودیان ندارم ، بر عکس در زمان جنگ مدت ۲ سال نیز در آلمان هیتلری بسر برده‌ام . »

العرض از ستایشگران بی قید و شرط رژیم نازی بود و هنگامی که دوران رایش سوم پایان می‌رسید ، وی ناچار با کمال تأسف آلمان را بقصد کشور خویش ترک گفت .

بهر حال تعبس در دنباله صحبت با شیخ با لحن معصومانه‌ای پرسید : « از نازیهای قدیم کسی را هم در دمشق می‌شناسید ؟ » و افزود که : « من با شور و علاقه خاصی همه کتابهای مربوط به جنگ و رژیم نازی را می‌خوانم » العرض بسادگی پاسخ داد : « بدیهی است ، یکی از آنان که مشاور اداره دوم امنیت سوریه است از بهترین دوستان من محسوب میشود . »

تعبس برای ملاقات با این نازی قدیم ابراز تمایل کرد و شیخ از او دعوت کرد که باتفاق بدیدن او بروند . این کار چند روز بعد انجام شد و جسوس -

اسرائیل در اتومبیل پژو ۴. ۴. شیخ از پل مرکزی دمشق عبور کرد و در مقابل خانه زیبایی در خیابان شاه بندر که بوسیله پارکی احاطه شده بود متوقف شد. این خانه در نزدیکی یک بانک بزرگ سوری قرار داشت. شیخ و تعبس به طبقه آخر ساختمان رفتند و در آنجا مرد مسنی بسبک غربی‌ها با همسرش از شیخ و دوست او پذیرائی کرد.

این مرد خود را بنام «روزالی» معرفی کرد اما شیخ بدو گفت که تعبس از دوستان شایسته و قابل اعتماد و صمیمی است و او میتواند بدون وا همه نام حقیقی خود را باو بگوید: «رادماخر، فرانتس رادماخر»<sup>۱</sup>.

کهن، تعبس هرگز نام فرانتس رادماخر را نشنیده بود و بنابراین نمی‌توانست حدس بزند که با پوشش این اسم آلمانی، هم اکنون در مقابل چه شخصیت رژیم نازی قرار دارد اما بزودی از زبان خود رادماخر از این راز آگاه شد. رادماخر در حالیکه بمناسبت بست و مقام فعلی خود در سوریه کاملاً رعایت احتیاط را میکرد از اوضاع هم‌انگیزی که طی سالهای متعادی داشته است شکوه کرد و سرانجام به تعبس گفت: «یهودیان و آلمانیها همه جا در تعقیب من هستند. آنها مرا به قتل یهودیان در زمان جنگ متهم کرده‌اند اما خوشبختانه اینک من در دمشق از فکر این مسائل آسوده‌ام و این بمن اجازه میدهد که بشغل آبروندی اشتغال ورزم»

رادماخر مانند نخی که به سوزن اعتماد دارد، با اطمینان کامل نسبت به شیخ و تعبس سخن میگفت. او ضمن همین ملاقات اظهار داشت که او با دو نازی دیگر دارای رابطه است و این دو عبارتند از «فن هانتکه»<sup>۲</sup> رئیس اداره امور کشورهای عربی در وزارت خارجه آلمان هیتلری که اینک در عربستان سعودی مشاور امور سیاسی است، و «سر هتنگ اس. اس»<sup>۳</sup> که بعد از جنگ جهانی دوم در دمشق اقامت گزیده و هنگام جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۴۸ به میزبانان سوری خود خدمات شایسته‌ای انجام داده است.

مردی که این اسرار را نزد تعبس فاش میکرد شصت‌ساله بود، اما کمتر از پنجاه ساله بینمود و نسبت به سنش خوش اندام و برازنده بنظر میرسید. او برای مخفی داشتن قیافه واقعی خود دست بهمان کاری زده بود که تعبس به کهن قبل از عزیمت از اسرائیل بدان مبادرت کرد، یعنی یک جفت سیل پرسم مردم شرق بر پشت لبانش بچشم میخورد.

جاسوس اسرائیل که هنوز باور ندانست این اطلاعات را در باره نازیها بگوش خود شنیده باشد، بی‌س از آنکه جزئیات بیشتری در این زمینه از رادماخر

1 - Rozelli 2 - Rädmacher 3- Von Hantke 4- kreibl

شنید ، خود را به آپارتمانش رسانید و این پیام را به تل اوپو مخاברה کرد. «بنا نازی قدیمی ، فرانتس رادماخر ، شصت ساله که در اداره دوم امنیت سوریه کار میکند ملاقات کردم .»

کهن در پیام خود توضیحات دیگری نیز در باره نازی کشف شده ، نشانی کامل او ، نام همسرش و اطلاعاتی که از نازی کسب کرده بود اضافه کرد و پیام را با این کلمات پایان رسانید: «داوطلب تصفیه رادماخر».

فردای آن شب جواب تل اوپو که حاوی دستورات زیر بود به جاسوس رسید : « از مواردیکه زیاد با کاراساسی مربوط نیست و امکان دارد ماسوریت اصلی را با خطر مواجه سازد بپرهیزید . به مراقبت در باره نازیها ادامه داده شود و اطلاعات بیشتری ارسال گردد . نازی کشف شده یکی از معاونان مهم آدولف آیشن بوده است . »

کهن پس از وصول این جواب بود که فهمید موفق به یافتن یکی از جنایتکاران جنگ جهانی دوم شده است . اسم این شخص چندین بار هنگام محاکمه آیشن در اورشلیم برده شده بود و پلیس آلمان و چندین سرویس مخفی از دهسال پیش در جستجوی او بودند .

دتر « ۶ . » پلیس اسرائیل که بازپرسی آیشن را قبل از محاکمه به عهده داشت ، از سال ۱۹۶۱ ، خلاصه پرونده‌ای بشرح زیر برای رادماخر تنظیم کرده بود :

« کارسند عالیرتبه وزارت امور خارجه را پیش سوم ، کسی که طرح انتقال یهودیان اروپا به جزیره ماداگاسکار را فراهم کرد . این طرح که طرح دردناک و « طرح نهائی » نام داشت تا هنگامیکه تصمیم به تصفیه کلی یهودیان گرفته شد ، بشدت مورد توجه نازیها بود .»

آیشن در فوریه ۱۹۶۱ ، هنگام بازپرسی در اسرائیل اذعان داشت که در ۱۲ سپتامبر ۱۹۴۱ رادماخر تلفنی با او تماس گرفته و پیشنهاد سفیر آلمان در بلگراد دایر بر تبعید کلیه یهودیان صربستان به روسیه را باطلاع او رسانیده است آیشن در آن زمان معتقد بوده است که بهتر است بجای تبعید یهودیان صربستان را در همان محل تصفیه کنند . در نتیجه این اختلاف نظر مکاتبات زیادی میان وزارت امور خارجه و آیشن در باره یهودیان رد و بدل میشود و سرانجام این آخری تصمیم میگیرد که برای تصفیه یهودیان به محل برود .

رادماخر ، نخستین بار در سال ۱۹۵۲ در آلمان دستگیر شد و با اتهام شرکت در قتل یکهزار و پانصد یهودی در بلگرد و انتقال سیصد یهودی بترنیک به آشوتس

محاكمه گرديد . اما رادماخر از آزادي موقت خود استفاده كرد و پيش از آنكه راي دادگاه داهر به سه سال و نيم زندان بطور غيابي در باره او صادر گردد ، مانند ساير نازيها به آرژانتين پناهنده شد . ردهاي را دماخر از آن زمان بر كسي معلوم نبود و نامش تنها پس از بازداشت آيشمن بر سر زبانها افتاد ، اما اينكه الي كهن جاسوس اسرائيل در سال ۱۹۶۳ بار ديگر او را در دمشق يافته بود .

كهن با جلب اعتماد رادماخر ، بوسيله او آگاه شد بلك شخصيت ديگر نازي كه لابد مورد توجه سرويسهاي مخفي اسرائيل است در موربه زندگي ميكند . اين شخص « هاینريش اشپرينگر » نام داشت كه با قام مستعار « سترنيگر » به قاچاق اسلحه بين چندين كشور اروپائي و سوريه پرداخته بود اشپرينگر كه سابقه تاريخك و ناشناخته اي داشت در هتل « اميه » دمشق با كهن تعبس ملاقات كرد اما همچگونه پاسخ مفيدی در باره زندگي گذشته و فعاليتهاي كنونی خود به پرسشهای كهن نداد .

اندكي بعد ، كهن بدستور تل او يو ناچار شد به تحقيقات خود در دمشق پيرامون زندگي و فعاليت نازيهاي قديم خاتمه دهد زيرا وظايف مهتر و فوري تری در باره امور مربوط به دفاع اسرائيل او را در زمينه هاي ديگر بخود مشغول ميداشت .

با اينحال كمي پس از نخستين ملاقات الي كهن با رادماخر ، دولت آلمان فدرال كه در جستجوي جنايتكاران فراري جنگ دوم جهاني بود ، اطلاعات لازم در باره اين شخص را از اورشليم كسب كرد . سفير آلمان در سوريه بدنبال بررسي دقيق اطلاعاتي كه از منابع تل او يو گرفته بود و منبع اصلي اين اطلاعات نيز شخصي الي كهن بود ، در ماه مارس ۱۹۶۵ از جانب دولت نين ، از دولت سوريه خواست كه رادماخر را تحويل دهد .

## حاطوم گراد

تبادل پیام بین آپارتام الی کهن در محله ابو رومانای دمشق و مرکز سرویسهای مخفی در تل آویو در طول بهار ۱۹۶۳ ادامه داشت. در حالیکه سوریه باوقایع سیاسی پراهمیتی در تمام مناطق خاورمیانه روبرو بود، جاسوس اسرائیلی که برای شناسائی و آگاهی از تحریکات داخلی و تمایل رژیم جدید دمشق، وضع و موقع مناسبی بهم زده بود، هر روز در ساعت هشت بعد از ظهر یا ۸ بامداد به پرسشهای دقیق رؤسای خود در تل آویو پاسخ میگفت.

خیلی کم اتفاق می افتاد که کهن در پیامهای بی درپی خویش برای تل آویو جملات معترضه ای نیز در باره خانواده خود اضافه کند. اما در تلگرامهای بهار ۱۹۶۳ جمله هائی مانند «خواهشمندم هدیه تولد نادیا را فراموش نکنید» و «خواهشمندم هدایای کوچک اروپائی برای دخترم صوفیا بفرستید» مشاهده میشد. یکبار هم تل آویو یک پیام خصوصی برای او مخبره کرد و اعلاء داشت که: «نادیا بزودی وضع حمل میکند» و این چند کلمه را چند بار تکرار کرد.

این خبر مسرت بار در پایان پیامی که طی آن از کهن خواسته شده بود مقاصد رژیم جدید «بعث» را در مورد اسرائیل در طول مرز مشترک با سوریه تحقیق کند باطلاع جاسوس رسید. کهن که از مدتها پیش سیل داشت همسرش پمیری - برایش بنیاد آورد، تصمیم گرفت بمناسبت دریافت این خبر برای خود جشنی ترتیب دهد. و این کارتها در میان خانواده و یا بین دوستان امکان پذیر بود.

در دمشق، معزی ظاهراالدین و ژوزیف در واقع دوستان حقیقی و بسیار



خوب کهن - کمال اسن تعبس بودند که همواره محبت و دوستی خود را بوی ابراز میداشتند و ایندو نه تنها در باره دادن اطلاعات مورد نیاز تعبس بلکه در سایر جهات نیز رفقای صمیمی و مهربان او بشمار میآمدند . بهمین جهت کهن - بمحض اطلاع از این امر که بزودی صاحب دومین فرزند خواهد شد بهر دواین دوستان تلفن کرد و از آنان برای صرف شام دعوت بعمل آورد ، اما ژرژ سیف که با یک تکنسین نیروی هوائی قرار ملاقات داشت از تعبس و معزی خواست که - در فرودگاه دمشق باو ملحق شوند .

تعبس هرگز در هیچ فرصت و دیداری در معیت دوستانش تا این حد احساس مسرت و خوشبختی نکرده بود و در عین حال او نمی توانست علت واقعی این خوشحالی را برای رفقایش بیان کند . وقتی سیف از او دلیل شادمانی فوق العاده اش را پرسید تعبس پاسخ داد : «خوشحالم اعلام کنم که بزودی فکری را که برایم بسیار عزیزاست عمل خواهم کرد . قصد دارم برای تهیه و گرد آوری یک سرمایه هنگفت بوسیله مهاجرین سوری بوئنوس - آیرس به آرژانتین بروم » .

کهن میدانست که با توجه باعلام خبر نزدیکی وضع حمل نادیا ازطرف تل اوپو ، بزودی باو اجازه خواهند داد که برای مدت کوتاهی از سوریه خارج شده باسرائیل برود . بهرحال معزی و سیف بخاطر تصمیمی که تعبس گرفته بود باو تبریک گفتند و در این وقت، دوست سیف که گفته میشد یکی از رؤسای فرودگاه است برای نوشیدن سلامتی تعبس بانان پیوست . این دوست «ایلیا المعز» نامیده میشد و سرگرم تنظیم پروازهای هواپیماهای لشگری و کشوری در فرودگاه بین - المللی دمشق بود . فرودگاهی که در خدمت شرکتهای هواپیمائی کشوری و - نیروهای نظامی قرار داشت و دارد .

بدین ترتیب در جریان یک شام که بافتخار یک خبر مسرت بخش - خانوادگی بر پا شده بود و از آن جز تعبس کسی دیگری آگاه نبود ، وی دوست جدیدی یافت که بعدها بصورت یک منبع مهم اطلاعات نظامی برایش درآمد . در این اوقات سوریهها معمولا هر روز بکمک چهار شکاری از نوع «میگ ۱۹» که وظیفه اصلی آنها عکسبرداری از مناطق مرز مشترک با اسرائیل بود ، بمقابله چهار هواپیمای شکاری اسرائیلی از نوع «سوپر میستر» ساخت فرانسه می - شتافتند که مراقب هواپیماهای سوری بوده و گاه در فرصتهای مناسب بشکار آنها می پرداختند . عملیات این چهار شکاری سوری طی چند هفته، هر روز بمدت یکساعت با دقت تمام انجام میشد اما یکبار بدون هیچ دلیل آشکاری سوریهها - فعالیت این هواپیماها را متوقف کردند .

ستاد ارتش اسرائیل علاقمند بود که در باره علل وقفه پروازهای روزمره

شناسائی از طرف سوریهها تحقیق کند و در عین حال مراجعه یک مسأله نظامی را به الی کهن مناسب نمیدانست ، اما کهن بی آنکه در این مورد سئوالی بوسیله مرکز از وی بعمل آید به پرسش مهم تل اوپو پاسخ داد. خلاصه پیاسی که کهن در این زمینه به تل اوپو مخابره کرد باین شرح بود :

« چهارمیگ ۱۹ فرودگاه بین المللی دمشق در باند متوقف هستند . یک خلبان بعث اختلافت سیاسی باز داشت شده ، خلبان دوم بیمار است ، سومی هم در تصادف اتومبیل زخمی شده است . »

نظرباینکه سه خلبان سوری قادر به پرواز نبودند فرماندهان هواپیمائی سوری داده بودند هرچهار فروند هواپیما از پرواز های اکتشافی بر فراز مرز اسرائیل خود داری کنند . کهن این اطلاعات را از «ایلیا المعز» که به همراه ژرژ سیف و ستوان معزی ظاهراالدین برای صرف شام بخانه او رفته بود کسب کرد .

ستاد ارتش اسرائیل از پیام کهن این نتایج را بدست آورد : سوریه که قادر نیست برای سه خلبان « میگ ۱۹ » خود جانشینی تعیین کند ، پرواز این هواپیماها را بر فراز مرز مشترک با اسرائیل متوقف می کند ، از این رو سوریه فاقد تعداد کافی خلبان جنگی است و این نتیجه گیری کاملاً صحیح بود .

در اینجا بجاست از لطیفه ای نیز که در فاصله سامارس و ژوئیه ۱۹۶۳ در یکی از پیامهای کهن به تل اوپو مخابره شد و در تمام سرویسهای مخفی دهان بد دهان گشت ذکر می کنیم .

بعد از ظهر یکی از روزهای شبیه که الی صدای عربی رادیو اسرائیل را گوش میکرد آگاه شد که تیم ملی فوتبال اسرائیل در تل اوپو مغلوب یک تیم خارجی شده است . همان شب هنگامی که مطالبی در باره زمامداران «بعث» به تل اوپو مخابره میکرد نتوانست از ابراز احساسات ملی خود جلوگیری کند و در پایان پیام این کلمات را اضافه کرد : « وقت آن رسیده است که ما در میدان فوتبال نیز فاتح شویم ، سرمساری مرا به تیم بازنده ابلاغ کنید . » میگویند شبی که این پیام به تل اوپو رسید سوولان مرکزی سرویسهای مخفی خیلی خندیدند .

در این اوقات وزیر جدید اطلاعات و تبلیغات سوریه روی کار آمد و او که یکی از رهبران حزب «بعث» بود «سامی الجندی» نامیده میشد . روشنفکری فعال و پر حرارت ، بلند قد و لاغر اندام که بر خلاف بیشتر هموطنانش - سواهای زردی داشت . کهن تعبیر ، دوست نزدیک ژرژ سیف ، سرهنگ سلیم حاطوم و بتازگی ها سرهنگ صلاح دلی که همه از آپارتمان کهن برای ماجراهای عشقی مخفی خود استفاده میکردند ، در این احوال آزادانه در وزارت اطلاعات سوریه برفت و آمد میپرداخت و اغلب این جاسوس اسرائیلی در کنار سیز ژرژ سیف در اطاق کار او واقع در وزارت اطلاعات نشسته و گوش به اطلاعات محرمانه ای داشت که سیف از دیگران کسب میکرد . با دستوراتی که از رؤسای خود میگرفت .

یکبار در این اوقات حادثه کوچکی نزدیک بود منجر به بروز -  
واقعه مهم و خطرناکی برای کهن شود ، بدین معنی که اغلب تعبس یا  
کهن در اتاق کار ژرژ سیف به چشم چرانی در روی کاغذ ها و نوشته های روی  
میز سیف می پرداخت و در یکی از این موارد رئیس دفتر وزیر اطلاعات بدون اطلاع  
قبلی وارد اتاق سیف شد . ژرژ سرگرم یک گفتگوی تلفنی و تعبس مشغول مطالعه  
نوشته ها و مدارك روی میز بود که بعضی از سطور آن با دو خط مورب قرمز  
رنگ مشخص شده بود . رئیس دفتر وزیر با لحن سرزنش آمیزی - به سیف  
گفت : «چگونه جرأت می کنید به یک خارجی اجازه دهید این مدارك را مطالعه  
کند » اما ژرژ از این بابت ناراحت نشد و پاسخ داد که او یک دوست صد درصد  
قابل اعتماد و اطمینان است .

البته رئیس دفتر وزیر اطلاعات سوریه نسبت به تعبس یا کهن که جاسوس  
اسرائیل بود مشکوک نشده بود اما قاعده و اساس کلی در وزارت اطلاعات که  
سرپرستی امور سیاسی و برنامه های خارجی رادیو را بر عهده داشت  
و هدایت کننده مطبوعات و رادیو بشمار میرفت ، بهیچکس اجازه نمیداد که اینگونه  
مدارك مخفی را مورد مطالعه قرار دهد و تذکر رئیس دفتر وزیر به ژرژ سیف نیز  
از همین بابت و برای مراعات این قاعده کلی بود . از این رو ، وی به تعبس توصیه  
کرد که از این پس کمتر به وزارتخانه بیاید و بیشتر احتیاط کند . این  
موضوع بزودی بدست فراموشی سپرده شد و یک جریان - خاتمه یافته تلقی گردید  
ولی کهن بعد ها در تل اوپو حکایت کرد که در آن روز واقعاً احساس کرده بود  
که سراپا داغ و ملتهب شده است .

با اینحال این پیشامد ، هیچگونه تأثیری در روابط جاسوس اسرائیل و  
کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات سوریه بجای نگذاشت و تعبس باز هم به همراه  
ژرژ سیف که با روی کار آمدن الجندی جوان ، وضع مستحکمتری یافته بود در نقاط  
مختلف دمشق و یا خارج از آن بچشم میخورد . کار سیف ایجاب میکرد که در  
بیشتر تظاهرات عمومی حزب «بعث» و یا مراسم لشگری و کشوری که از طرف  
رژیم ترتیب می یافت ، شرکت کند و تعبس کلیه همشهادت تعبس را برای هم -  
راهی او در این گونه مراسم و اجتماعات با کمال میل و خوشحالی می پذیرفت .  
بدین ترتیب جاسوس اسرائیل بار ها از نزدیک در مسیر وقایع سیاسی و نظامی  
دمشق که برای او اهمیت مخصوص و فوق العاده ای داشت قرار میگرفت و اطلاعات  
پر ارزشی به تل اوپو مخابره میکرد .

ژرژ سیف وقایع سیاسی سوریه را در رادیو دمشق تفسیر میکرد . این برنامه  
برای شنوندگان داخلی یا شنوندگان عرب کشورهای همسایه و یا بنا موج

کوتاه برای سوریهای مقیم خارج و بخصوص مهاجران امریکای جنوبی پخش میشد. تعبس اغلب هنگام ضبط و پخش این برنامه حضور داشت و دراستودیوئی که صدای ژرژ را پخش میکرد و آن را در تل اوپو هم می شنیدند، بیهانه آموختن «حرفه روزنامه نگاری» از دوست خویش، پهلوی او می نشست.

در جریان یکی از همین برنامه ها ژرژ به تعبس پیشنهاد کرد که یک برنامه ه دقیقه ای بعنوان «یک مهاجر سوری قدیم برای شما سخن میگوید» مخصوص شنوندگان سوری در امریکای جنوبی، بزبان عربی و اسپانیولی تهیه کند و این دو زبانی بود که تعبس یا کهن بخوبی با آنها آشنائی داشت.

فکر تهیه چنین برنامه ای در دفتر کار وزیر اطلاعات، سامی الجندی پیدا شده بود. وی که در چهار چوب وظائف خویش، مأمور اشاعه دگرترین حزب «بعث» در خارج از کشور میشد، نظر باینکه حزب فاقد اعتبارات کافی برای تبلیغ بود، برنامه ای برای تهیه و جوهی از مهاجران سوری آرژانتینی تنظیم کرده بود که برای هموار ساختن راه موفقیت آن ناچار از انجام یک رشته فعالیت های تبلیغاتی، از طریق مطبوعات و رادیو بود. در زمینه تحقق همین هدف بود که تهیه یک برنامه ه دقیقه ای و پخش آن برای مهاجران سوری امریکای جنوبی به کمال امین تعبس پیشنهاد گردید.

جاسوس آمادگی خود را برای این کار اعلام داشت و ژرژ سیف در این زمینه با وزیر اطلاعات مذاکرات لازم را انجام داد و وزیر با نامزدی تعبس برای تهیه و تنظیم این برنامه علی الاصول موافقت کرده از سیف خواست که تعبس را بوی معرفی کند.

مصاحبه و ملاقات با وزیر اطلاعات بزودی انجام شد و این دیدار در محیطی گرم و دوستانه صورت گرفت. تعبس به وزیر اظهار داشت که خود رأساً قصد داشته است برای گردآوری سرمایه ای از مهاجران سوری به سود حزب «بعث» بآرژانتین سفر کند و اضمینان داد که قادر است مبلغ قابل توجهی از دوستان خود برای این منظور گردآوری نماید. وزیر اطلاعات سوریه سامی الجندی دوهفته بعد موافقت قطعی خود را با نامزدی تعبس برای اجرای برنامه گردآوری سرمایه ای از مهاجران سوری اعلام داشت، اما جاسوس که قصد داشت قبلاً در این باره از رؤسای خود کسب تکلیف کند به سیف گفت بهتر است این کار را به بازگشت وی از آرژانتین واگذار کنند زیرا وی خواهد توانست در این سفر تجارب بیشتری در نتیجه تماس مجدد با مهاجران سوری بدست آورد و در تهیه و تنظیم برنامه رادیوئی منظور نیز آماده تر شود.

اندکی قبل از عزیمت جاسوس به آرژانتین، تعبس فرصت یافت که در

باره تغییرات کلی فرماندهی ارتش سوریه، اطلاعات قبلی سودمندی به تل اوپو مغایره کند. او بوسیله یکی از دوستانش مطلع شد که زهاد الحریری رئیس ستاد ارتش از مقام خود بر کنار شده و در محلی واقع در دمشق تحت نظارت و دولت در نظر دارد افسر مخلوع را بخارج از کشور تبعید کند. پیش از آنکه جهان غرب از تبعید الحریری به پاریس آگاه شود، تل اوپو بوسیله جاسوس خود کهن از این امر اطلاع یافت. کهن در آن هنگام یکی از افراد فادر سوریه بود که نه فقط از برکناری و عزل رئیس ستاد ارتش سوریه مطلع بود بلکه علت درست و دقیق این کار را نیز میدانست: جاه طلبی و اشتیاق الحریری برای احراز مقام ریاست دولت بحداعلای خود رسیده بود، اما دولت سوریه که بموقع بوسیله افسران مخالف رئیس ستاد ارتش، از فکر او آگاه شده بود او را از پست خود برکنار و بهزینه خود به پاریس تبعید کرد.

الحریری با ورود به پاریس شخصیتی فانتزی و تجملی بخود گرفت. ژنرال جوان که یک جفت سبیل زیبا چهره‌اش را آرایش میداد. با چشمانی خوشحال بر آسمان آبی رنگ پاریس دیده‌گشود و از سال ۱۹۶۳ با دوهافت هزار دلار حقوق در ماه در پایتخت فرانسه مقیم شد. اوسوار برپژوه. ۴ سبز رنگ خود که نمره سیاسی وابسته به سفارت سوریه را داشت در میان دانشجویان آموزشگاه حرفه‌ای مطالعات عالیہ برقت و آمد پرداخت و بعنوان گذراندن دوره پروفیسوری جی خود را در میان آنان باز کرد و به پیشنهاد دولت خود برای سفارت در یکی از کشورهای امریکای جنوبی، پاسخ منفی داد.

یکسال بعد از این واقعه الی کهن بار دیگر در پیاسهای خود به تل اوپو از زیاد الحریری نام برد: سوریه تصمیم گرفته بود کماندوهای ویژه‌ای برای ترور و خرابکاری در خاک اسرائیل آماده کند. به ژنرال الحریری که بحال تبعید در پاریس بسر میبرد دستور داده شد که در میان دانشجویان عرب اروپا بخصوص دانشجویان فلسطینی این قاره، تشکیلاتی بوجود آورد. الحریری بنا به تمایل دمشق مأموریت سی یافت که بخصوص عده‌ای از فلسطینی های مقیم اروپا را در این سازمان ترروستی که بعدها سازان « الفتح » نام گرفت وارد کند و کهن در یکی از پیاسهای ۱۹۶۴ خود در این باره اطلاعات لازم را به تل اوپو مغایره کرد. در تابستان ۱۹۶۳ قبل از عزیمت کهن از دمشق به اسرائیل واقعه سیاسی دیگری نیز اتفاق افتاد. ژنرال اسین الحافظ وابسته نظامی سابق سفارت سوریه در آرژانتین که پس از بازگشت به سیهن بسرعت مدارج ترقی را در حزب پیموده بود « مردنیرومند» سوریه شد و در تابستان ۱۹۶۳ او را به « ریاست شورای جمهوری سوریه » برگزیدند.

الحافظ باین مقام اکتفا نکرد و سمت «فرماندار نظامی» ، «فرمانده کل ارتش» و «ریاست هیئت مدیره حزب بعث» را نیز برای خود دست و پا کرد و آنگاه ریاست قسمت «بنی عرب» حزب بعث را نیز که شاخه مهمی در عراق داشت عهده‌دار گردید .

الی کهن که در ارژانتین با ژنرال امین الحافظ آشنا شده و در دمشق نیز با وی ملاقات کرده بود پس از این تحول یک جعبه بسیار بزرگ شکلات به‌مراه یک کارت که عبارت زیر با امضای کمال امین تعبس بر آن نوشته شده بود برای ژنرال فرستاد :

«بسیار خوشوقتم که سرانجام آرزوی شما بر آورده شد، :  
نتیجه این ابتکار یزودی آشکار شد و در یکی از میهمانیها که بافتخار الحافظ در کاخ مهاجرین دمشق ( اقامتگاه ژنرال حانظ ) بر پا شده بود کهن در میان مدعوین ظاهر گردید . در میان لباسهای نظامی افسران سوری و پوشاک خاص دیپلماتهای خارجی مقیم دمشق ، جاسوسی که از اسرائیل آمده بود در این میهمانی پر شکوه گیلان مشروبش را ، کنار بوفه به گیلان الجندی وزیر اطلاعات سوریه و ژرژ سیف کارمند عالیرتبه وزارت اطلاعات این کشور میزد و سلامت آنان می‌نوشتید . او کوششی برای جلب توجه شرکت کنندگان در این ضیافت نداشت اما وقتی یکی از عکاسان مطبوعات ، هنگامی که ژنرال امین الحافظ، مهاجر سوری پشیمان از اقامت در بوئنوس - آیرس را شناخته و پس از تحویل یک ابخند دستش را می‌فشرد ، از او عکسی گرفت نتوانست مانع اقدام او شود . لذا از عکاس خواست قطعه‌ای از این عکس را برایش بفرستد و عکس دیگری نیز از وی در معیت الجندی و ژرژ سیف بردارد. جاسوس از این کار مقصود خاصی داشت و آن ارائه عکسهای مذکور به درویش مری خود در تل آویو بود.

تغییرات پیاپی در فرماندهی ارتش سوریه و حزب بعث، جاسوس اسرائیلی را از یک منبع بسیار مهم اطلاعاتی محروم کرد زیرا معزی ظه‌الدین دوست جاسوس ناگزیر شد کمی بعد از بر کناری عموی خود عبدالکریم ظه‌الدین از ریاست ستاد ارتش البانی نظامی را از تن بر آرد . معزی که با کراهت باین مرنوشت تن در داده بود به تعبس گفت در آینده نزدیک باو در سازمان شهرداریها کاری رجوع خواهند کرد .

کهن یا تعبس ، شب قبل از عزیمتشر به اسرائیل ، « سورپریز پارتنی» مهیج دیگری در آپارتمانش ترتیب داد . وقتی دوستان او باین میهمانی آمدند تعبس چمدانهای خود را بسته و آماده کرده بود . در این شب همه دوستان جاسوس از جمله سرعنگک حاطوم و سرعنگک دلی جزو میهمانان بودند و ایندو از

وی تقاضائی کردند: بدیهی است این درخواست، تسلیم کلید در آپارتمان بود. کهن توضیح داد که ژرژسیف نیز مایل به استفاده از آپارتمان او در مدت غیبتش است و بنا براین بهتر است برای در اختیار گرفتن کلید خودشان ترتیبی اتخاذ کنند.

جاسوس میدانست که هیچیک از آنها بغیر از تختخواب او، چیز مورد استفاده دیگری در آپارتمان او ندارند و کاملاً از جایگاه فرستنده‌های مخفی او غافلند.

در شب زنده داری و عیاشی این شب آپارتمان تعبس، دو « ستاره زن » نیز ظهور کردند. یکی از آندو ایتالیائی جوان و زیبایی بود که از میهمانداران شرکت هواپیمائی سوریه بود و قیاقه چاقی داشت و دیگری « لودی شامانیا » آوازه خوان معروفی بود که بینندگان تلویزیون دمشق باوی آشنائی کامل داشتند.

سرهنگک حاطوم برای بدست آوردن دل آوازه‌خوان از نفوذ خوداستفاده کرده مدت اجرای برنامه شامانیا را در تلویزیون دو برابر ساخته بود. ناگفته‌نماند که این کار حاطوم با نظر موافق همکاران او و پرزیدنت حافظ‌مواجه نشد زیرا محافل مذهبی دمشق چندین بار علیه آوازه‌خوان که بنظر آنان اخلاق فاسدی داشت وهوری وهوشش بی اندازه بود، اعتراض کرده بودند.

اما حاطوم قویتر از آنان بود و بدین ترتیب لودی شامانیایی آنکه صدای چندان خوبی داشته باشد ستاره بر نامه‌های رادیو تلویزیون دمشق شد و درست بهمین علت شنوندگان رادیو دمشق در این ایام محل فرستنده رادیو وتلویزیون خود را « حاطوم گراد » نامیدند.

ساعت شش با مداد فردای آن شب، الی کهن آپارتمانش را ترک کرد، در حالیکه سرهنگک حاطوم وسرهنگک دلی را در اطاق خواب با معشوقه‌های خویش، لودی شامانیا ومیهماندار ایتالیائی بجای گذارد. او یک لحظه در خویش این تلقین را یافت که در تختخواب از آنها عکس بگیرد، اما این وسوسه را از خود راند زیرا نمی خواست بسبب یک کار احمقانه، خطر شناخته‌شدن خود از جانب یکی از این دو سرهنگک را بجان بخرد، علاوه بر این چنین کاری فقط برای کسی که قصد « شانناژ » داشت مناسب بود.

الی کهن با در دست داشتن یک بلیط هواپیما بمقصد یونئوس - آیرس، بجانب پاریس حرکت کرد، اما سه روز بعد با هواپیما در اسرائیل پزمین نشست.

## دومین گزارش در اسرائیل

« مرکز » سرویسهای مخفی اسرائیل و بخصوص « درویش » رئیس ستقیم و یواسطه الی کهن ، در تابستان ۱۹۶۳ می بایست به سئوالی که مأمور آنان در دمشق کرده بود پاسخ قطعی بدهند . این سئوال عبارت از این بود که کهن پیشنهاد ژرژسیف را در مورد تهیه یک برنامه تبلیغاتی رادیو دمشق که قرار بود برای مهاجران سوری در امریکای جنوبی پخش شود، بپذیرد یا خیر؟ .

در تل اوید در این باره عقاید موافق و مخالفی وجود داشت. اگر جاسوس این پیشنهاد را بپذیرد، خود بخود وضع اجتماعی بهتری خواهد یافت و دامنه روابط خود را با محافل بعضی وسعت خواهد بخشید ، اما بسبب همین آشنائی های بیشتر و توجه خاصی که باو پیشد امکان داشت شخصیت اصلی جاسوس اسرائیلی در سوریه کشف شود . علاوه بر آن احتیاج داشت که یک نمونه رادیو هدای او را بشناسد ، در اینصورت دولت سوریه دست به حقیقت وسیعی در باره او میزد و آنوقت بعید نبود شخصیت واقعی او که با فعالیت فراوان در پشت حجاب (کمال امین تعبس) مخفی شده بود آشکار گردد . بطور کلی این امر که وی باشخصیت معمول خود از طریق تهیه و تنظیم برنامه های رادیویی در دمشق معروفیت و شهرتی بدست آورد ، در عین حال که میدان کسب اطلاعات او را وسعت میداد ممکن بود موجبات شکست قطعی او را نیز در مأموریتش فراهم سازد .



دلیل دیگری نیز وجود داشت که « درویش » را وادار میساخت با پیشنهاد ژرژ سیف مخالفت ورزد : تهیه و تنظیم یک برنامه رادیوئی که برای شنوندگان سوری آمریکای جنوبی پخش میشد ، خود بخود جاسوس اسرائیلی را به یک مبلغ رسمی « حزب بعث » تبدیل میساخت ، آنوقت اگر بعث با بک کودتای مخالفان قدرت را از دست میداد ، وضع الی کهن چه میشد و سر نوشت او بکجا می انجا مید ؟

درویش معتقد بود که باید پیشنهاد سیف را رد کرد اما کهن عقیده مخالفی ابراز میداشت : « هرج و مرج در سوریه به حدی است که هیچکس وقت و فکر توجه بمن را ندارد . من نه تنها میتوانم این پیشنهاد را بپذیرم بلکه میتوانم در آینده از پخش این چنین برنامه ای استفاده شخصی نیز بکنیم مثلاً باین ترتیب که گنجاندن جملات خاصی در آن برای شما این معنی را داشته باشد که : « سوریه به حال آماده باش درآمده ... »

اعتماد کهن در این زمینه رؤسای او را تحت تأثیر قرار داد و سرانجام پس از یک سلسله بررسی و گفتگو در هیئت مدیره سرویسهای مخفی اسرائیل ، تصمیم گرفته شد که کهن پیشنهاد ژرژ سیف را در مورد برنامه رادیوئی بپذیرد و در تل اوپو از این برنامه نیز بموازات مخابرات فرستنده خصوصی کهن استفاده کنند . بدین ترتیب کهن در بکرمی نشانیدن عقیده خود توفیق یافت اما درویش نیز نیمی از نظر خود را اعمال کرد ، یعنی هر چند تل اوپو به جاسوس اجازه میدهد که پیشنهاد ژرژ سیف را قبول کند اما او باید تنها شرکت در تهیه و تنظیم و پخش این برنامه را پذیرفته و مسئولیت و سرپرستی دائمی آن را از عهده خود ساقط کند . کهن چون یک سرباز با انضباط ، علیرغم میل باطنی خود نظر درویش را پذیرفت و سربازی او نیز عهده دار شد که جملات خاصی بزبان عربی برای کهن تهیه کند تا در برنامه رادیوئی خود برای سوریهای آمریکای جنوبی مورد استفاده قرار دهد . پاره ای از این جملات حاوی علامات و قراردادهای مخصوصی بود که با مفهوم آن فقط کهن و مرکز سرویسهای جاسوسی تل اوپو آشنائی داشتند .

الی کهن در این دومین دوران اقامت خود در تل اوپو نیز مانند بار نخستین با توجه به تاریخ و خلاصه پیامهای مخابره کرده خود از دستتق ، گزارش کامل و مشروحی از اقدامات و اطلاعات خود تهیه کرد که مانند همیشه مهارتش در تجسس و توضیح دقیق وقایع ، موجبات تقدیر و تمجید رؤسایش را فراهم آورد .

« مرکز » تل اوپو در جریان بحث و گفتگوهایش با کهن او را در جریان

تردیدی گذاشت که خود پیرامون کارهای مناسب کهن داشت. شرح این تردید چنین بود: الی کهن بهترین ماسور اسرائیل در سوریه قلمداد میشد که بهترین و صحیح ترین اطلاعات سیاسی، اقتصادی و نظامی دست اول را بمقدار زیاد به تل اوویو مخابره میکرد و این امر در تل اوویو این بحث و اختلاف را پیش آورده بود که آیا باید از یک چنین جاسوسی، سوالات زیادتری کرده و او را به کارهای بیش از پیش خطرناک بگمارند، یا سهمتر این است که از طرح سوالات و مراجعات پیچیده و بی دری با یک چنین ماسور لایقی خودداری شود تا بادر معرض خطر قرار دادن او، امکان قطع ماسوریتش را فراهم نیاورند؟

درویش باوگفت مادر اینمورد نمی توانیم تصمیم قاطع و مقتضی اتخاذ کنیم و وظیفه تست که ما را در این کار براه صحیح هدایت کنی. اوگفت: «فقط توهستی که میتوانی حدود میان آنچه را که عملی است و آنچه را که نیست معین کنی و مسکن را از غیر مسکن تشخیص دهی. تو باید صریحا بما بگوئی که پاسخ این سؤال یا انجام فلان کار امکان پذیر است یا خیر و یا انجام آن کار بخصوص بسیار خطرناک است.»

الی کهن نصایح عاقلانه «درویش» و سایر رؤسای خود را در تل اوویو با دقت گوش میکرد. او اعتقاد داشت که در سوریه در امنیت کامل بسر میبرد و زگرانی آنان در باره او بیهوده است. در واقع نیز مگر این دوسین بار نبود که او بدون مواجه شدن با حادثه ای از طریق اروپا به تل اوویو بازگشته بود؟

کمی قبل از بازگشت مجدد به اسرائیل، کهن برای دوسین بار پدرش، همسر او نادیا دختر دیگری بدینا آورد که نامش را امریت گذاردند. الی البته مانند اکثریت قاطع پدران اسرائیلی، ترجیح میداد که فرزندش پسر بود، زیرا از این طریق میتوانست برای ادامه حیات اسرائیل که نیازمند مردان است، سردی برای شرکت در دفاع از اسرائیل تربیت کند، اما با اینحال از فشردن کودکش در میان بازوهای خویش و بسر بردن در بیت - یام نزد همسرش بد انسان که به دوستانش میگفت لذت میبرد. بخصوص که نادیا همسرش قبل از وضع حمل با ناراحتی زیادی روبرو شده بود. او نپیدانست که آیا همسرش بموقع از سفر باز خواهد گشت یا خیر. او احساس کرده بود که شوهرش در محلی در اروپا برای امنیت اسرائیل سرگرم فعالیت است ولی نمی توانست تصور کند پدر صوفیا و امریت در جایی است که به کانون خانوادگی آنان هم نزدیک است و هم دور.

تل اوویو در مدت اقامت کهن در اسرائیل یک مسأله دیگر مربوط با وراهم حل کرد. او بدوستانش در دمشق گفته بود که عازم آرژانتین است و بنا بر این

می بایست که بدنیاال دیدار از اسرائیل بان کشور عزیزت کند . وسایل و ترتیبات این سفر را مرکز تل اوپو فراهم ساخت و به جاسوس اجازه داد اگر مقدار پول کافی بنحویکه بدوستان دمشق و عده کرده است در آرژانتین گردآوری نکرد از جوهی که در اختیارش گذارده اند برای این منظور استفاده کند .

یکبار دیگر حرکت از تل اوپو ، توقف در پاریس ، ملاقات با سالینجرو پرواز به بوئنوس - آیرس عملی شد و کهن تعبس به محض رسیدن به پایتخت آرژانتین بالهشام سر دبیر مجله عربی که بوسیله پسرش کمال الهشام از سفر تعبس به بوئنوس - آیرس مطلع شده بود ، ملاقات کرد . الهشام و سایر مهاجران سوری در انتظار او بودند و بهمین دلیل وی وقت را تلف نکرد . در دو جلسه از مهاجران سوری علاقمند به کمک حزب بعث ، مبلغ نه هزار دلار گردآوری کرد . این مبلغ ناقابلی بود اما برای اثبات حسن نیت و درستی نظر او در باره امکان گردآوری و جوهی از مهاجران به دوستان دمشق کفایت میکرد . کهن در جلسه آخر گفت که برای تکمیل وجه هزار دلار نیز خود خواهد پرداخت .

بدین ترتیب کهن تعبس پس از چندروز چکی بمبلغ ده هزار دلار در ریک برگ از دسته چک یکی از بانکهای معروف بوئنوس - آیرس در وجه حزب بعث سوریه کشید و به اهدا کنندگان پول وعده کرد که این چک را شخصاً به ژنرال امین الحافظ تسلیم کند . جاسوس اسرائیلی با یک هزار دلار نیز که تل اوپو اجازه خرج آن را صادر کرده بود یک پالتوی خز نفیس برای اهدا به همسر ژنرال حافظ خریداری کرد . کهن که اینک تعبس ، بازرگان غنی و مؤمن به حزب بعث سوریه بود و عالیترین مقام این حزب شخصاً او را می شناخت ، می توانست بفرود اجازه دهد که در پایان یک سفر تجاری و تبلیغاتی چنین هدیه گرانبهائی برای همسر ژنرال بارسفان برد .

تعبس طی اقامت کوتاه خود در بوئنوس - آیرس با عده زیادی از بازرگانان سوری الاصل ملاقات کرد و در این دیدارها لزوم وارد کردن کالاهای تجاری سوریه به امریکای جنوبی را یادآوری کرده بانان اطمینان داد که وزارت بازرگانی خارجی سوریه در این زمینه کمک خواهد کرد . وی همچنین از آنان خواست که در مکاتبات خود با وزارتخانه مذکور به مذاکرات و نام او اشاره کنند تا تسهیلات لازم در باره خواستهایشان فراهم گردد . البته قصد جاسوس از این مفارش آن بود که در دمشق ثابت شود وی در سفر بخارج اقدامات لازم بسود سوریه را بعمل آورده است . این کار غیباً فعالیت کهن بسود سوریه را

در بوئنوس - آیرس اثبات میکرد و گذشته از آن این فعالیت و اقدامات دور از حقیقت نیز نبود .

الی کهن هنگام اقامت در اسرائیل تمام اطلاعاتی را که در باره نازیهای کشورهای عربی از رادماخر کسب کرده بود در اختیار رؤسایش گذارد و اجازه خواست که در این زمینه به تحقیقات خود ادامه دهد ولی بار دیگر با امتناع قطعی رو برو شد . رؤسای کهن بدو گفتند که : «تو بخاطر شکار نازیها به دمشق نرفته‌ای ، انجام مأموریت‌های نظامی و سیاسی که بتو محول میشود بمراتب فوری تر و مهم تر از پرداختن باین کار است » .

وظایف بسیار مهم و پرارزشی که این بار انجام آنها برعهده الی کهن جاسوس گذارده شده بود او اوینک از بوئنوس - آیرس بدمشق میرفت تا بدانها بپردازد از این قرار بود :

۱ - تل آویو بموجب پاره‌ای قراین و شواهد تصور میکرد که سوریه در آینده نزدیکی ، مقدار زیادی سلاح و مهمات از اتحاد جماهیر شوروی دریافت خواهد کرد . از جمله موضوع شکاریهائی از نوع «میگ ۲۱» در میان بود که بمراتب از «میگ ۱۹» ، بسبب سرعت و نیروی فوق العاده شان ، خطرناکتر محسوب میشد . علاوه برآن موضوع تحویل اژدر افکن های مسلح به راکتهائی از نوع « کومار » به نیروی دریائی سوریه بود که در آن زمان نیروی دریائی مصر بدانها مسلح بود .

۲- بنظر میرسید که طرح سوریه در باره انحراف مجرای آبهای اردن ، به مرحله عمل نزدیک میشود و اجرای این طرح خطر آن را در برداشت که طرح بزرگ آبیاری اسرائیل را نقش بر آب کند .

جاسوس اسرائیل مأموریت یافته بود که با استفاده از دوستان متنغد و عالیقام خود در حزب بعث سوریه در باره این طرح ناخوشایند برای اسرائیل و نیز احتمال تسلیح و تجهیز ارتش سوریه اطلاعات لازم را فراهم آورد .

بدین ترتیب او در اواخر تابستان ۱۹۶۳ با یک چک ده هزار دلاری برای حزب بعث ، یک پالتوی خز برای همسر ژنرال امین الحافظ و با مجموعه تعلیمات ذهنی که از رؤسای خود در تل آویو فرا گرفته بود ، با هواپیما از طریق مونیخ وارد سوریه شد .

## آخرین سفر به اسرائیل

الی کهن به محض ورود به دمشق با چک ده هزار دلاری در وجه حزب بعث که در دست داشت بملاقات ژنرال امین الحافظ شتافت و فوراً پذیرفته شد. الحافظ هنگام گرفتن هدیه پالتویست بهیچوجه از هدیه این مهاجر آرژانتینی که تاجر ثروتمندی شهرت یافته بود تعجب نکرد، زیرا دادوستد این نوع هدایا در سالک عربی یک رسم متداول است.

ژنرال از هدیه تعبس به عنوان همسرش تشکر کرد و در مورد چک نیز وعده داد که رسید رسمی اعضاء شده‌ای از طرف هیات مدیره حزب بعث برای او بفرستد.

تعبس آنگاه با دوستش ژرژ سیف تماس گرفت و گفت که آماده است با کمال سیل در تهیه برنامه‌ای برای شنوندگان مالک آمریکای جنوبی شرکت کند اما نظریه کم‌روز افزون کارهایش که اجازه نمیدهد تمام وقت خود را برای این کار اختصاص دهد، ناگزیر سرپرستی دائمی برنامه را عهده دار نخواهد شد. سیف این پیشنهاد را پذیرفت و از ماه اکتبر ۱۹۶۳ تا تابستان ۱۹۶۴ کمال امین تعبس که همان الی کهن جاسوس بود از فرستنده های رادیو دمشق برای «برادران عرب‌سر زمین های دوردست» در آمریکای جنوبی سخن گفت. مطالب اساسی این برنامه که کهن آنرا بتصدیق مأموران فنی رادیو با صدائی رساوی لکنت و عیب اجرا میکرد، دعوت سوریهای مقیم کشورهای خارج به پشتیبانی و تبلیغ در راه حزب انقلابی بعث بود.

سخنرانی‌های کهن در این برنامه در اسرائیل نیز بدقت شنیده می‌شد اما هیچگاه در طی ۱۲ برنامه‌ای که در طول سال ۱۹۶۳ اجرا شد پیاسی از تل‌اوئو برای استفاده از علائم قرار دادی که قبل‌تعیین شده بود نرسید و این تنها فرستنده مخفی کهن بود که بخصوص در سال ۱۹۶۴ موفق بانجام خدمات برجسته‌ای برای اسرائیل شد. بجاست در اینجا گفته شود که از هنگام بازگشت کهن یا تعبسی به دمشق، از پائیز ۱۹۶۳ تا تابستان ۱۹۶۴، تمام فعالیت‌های وی پیرامون تحقیق در باره یک موضوع بسیار مهم و حیاتی برای کشورش بعنوان «طرح انحراف آب‌های اردن» متمرکز می‌شد.

کهن پس از این بازگشت دستورهای متعدد و بی‌درپی در باره فرو- گذاشتن از سایر فعالیت‌هایش در دمشق و پرداختن به این مسأله حیاتی دریافت داشت و موفق شد که طی یکسال به سه پاسخ اساسی تل‌اوئو در این زمینه پاسخ دقیق بدهد.

این سه پرسش عبارت بود از: ماهیت اصلی طرح سوزی انحراف آب‌های اردن - هنگام اجرای این طرح و چگونگی اجرای آن. در اسرائیل میدانستند که سوریه طرح انحراف آب‌های اردن را پس از اخذ تصمیمات لازم در کنفرانس سران-سماک عربی در سال ۱۹۶۴ بمورد اجرا خواهد گذارد. اسرائیل در عین حال، در این زمان می‌توانست اجرای طرح جاری کردن آب دریاچه طبریه را که از رودخانه اردن سیراب می‌شد، با تلمبه و پمپ به ده‌ها کیلومتر از نهرهای رویار انجام - داده باشد و بنابراین لازم بود دقیقاً از چگونگی عملیات سوریه برای انحراف آب اردن که نتیجه آن عدم توفیق در طرح آبیاری اسرائیل بود اطلاع حاصل کند. سرهنگ حاطوم و الی در این زمینه بیشک مطمئن‌ترین منبع اطلاعاتی تعبسی بودند. ایندو نظامی، نکات اساسی طرح سوریه را در اختیار جاسوس گذاردند و روشن شد که بموجب طرح سوریه نهری در «فلات جولان» آب رودخانه بانهاس را که یکی از شاخه‌های اصلی رود اردن است منحرف خواهد کرد و آب این مسیر که سالانه صد میلیون متر مکعب است در رودخانه جاسوک که در اردن قرار دارد، بجریان خواهد افتاد. خطر اجرای این طرح که تل‌اوئو آن را یک طرح شیطانی میدانست برای اسرائیل آن بود که این کشور را از آب محروم می‌کرد و این چیزی نبود که کهن از دریافت و وقوف بر آن خوشحال شود. او برای آشنائی بیشتر با این طرح به دو تن دیگر از مجریان این طرح که در دمشق بودند و با کهن آشنائی داشتند مراجعه کرد. یکی از ایندو یک مهندس لبنانی بود که مسئولیت ساختمان نهر اصلی را بر عهده داشت. کهن در میهمانی شامی که به همراه سرهنگ حاطوم در یک هتل مشهور دمشق در آن شرکت کرده بود با این

شخص آشنا شد . حاطوم خود مأمور حفاظت نظامی این نهر شده بود . بهر حال مهندس لبنانی که «میشل صعب» نام داشت آن شب جزئیات نقشه این نهر را که بطول هفتاد کیلومتر در فلات جولان حفر میشد برای کهن توضیح داد و در جریان همین صحبت بود که سرهنگ حاطوم جمله معروفی گفت که بوسیله تمسب به تل اوویو مخایره گردید . جمله مذکور که خشونت طرح سوریه را در مورد انحراف آبهای اردن بخوبی میرسانید این بود : «آنچه سوریه با اردن با آبهای تغییر مسیر داده شده می کنند مهم نیست ، اصل کار این است که ما اسرائیلیها را از این آبها محروم کنیم .»

اما شخص دیگری که در جریان کشف طرح سوریه برای کهن بسیار مفید واقع شد ، یک مقطعه کار سعودی بنام «محمد بن لادن» بود که میبایست بولدزهای ساخت آمریکای او ، کانال انحراف آبرا حفر کند . تمسب نه فقط مطالبی را که در مورد انحراف آبهای اردن نمیدانست و سرهنگ حاطوم یا میشل صعب نتوانسته بودند در آن باره اطلاعاتی بآوردند از این شخص پرسید ، بلکه موضوع بسیار مهم دیگری را نیز از طریق او دریافت و به تل اوویو اطلاع داد : «شرکت مقطعه کار یوگسلاوینام Erero-projekt از طرف دولت سوریه برای سرپرستی اجرای قسمتی از طرح انحراف آبهای اردن استخدام شده است .»

کهن ضمن ارسال تدریجی این اطلاعات به تل اوویو ، موفق شد طرح کامل سوریه را در این زمینه نیز بدست آورد که شامل کروکی کانال بانیا - جابموک ، مدت ۱۸ ماهه پیش بینی شده برای اجرای طرح ، نصب بکه ایستگاه پمپ قوی برای رساندن آب رود خانه بانیا به ۲۰۰ متر بالاتر در کانال و سایر جزئیات قضیه بود .

ارسال این اطلاعات به تل اوویو ، اسرائیل را بحال آماده باش در آورد و این دولت تصمیم گرفت که با تمام قوا از اجرای برنامه انحراف آبهای اردن - جلوگیری کند . اطلاعات کهن در تل اوویو هم بوسیله دولت وهم از طرف ارتش مورد استفاده قرار گرفت و بخصوص ارتش از هر فرصت و وسیله مناسبی برای - جلوگیری از اجرای طرح سوریه استفاده کرد .

مسأله دیگری که در این اوقات موجبات نگرانی اسرائیل را فراهم آورد و دو سال بعد از سرگ غم انگیز الی کهن یکی از دلایل غیر مستقیم وقوع جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۶۷ شد ایجاد تشکیلات کماندوهای تروریست فلسطین بود که کهن بعنوان نخستین فرد از تشکیل چنین نیروئی تل اوویو را آگاه کرد . این تشکیلات که بعد ها «الفتح» نامیده شد زیر نظر رئیس قسمت اطلاعات نظامی ارتش سوریه (احمد سویدانی) که در ۱۹۶۷ نیز ریاست متاد ارتش -

سوریه را بر عهده داشت تشکیل شد و شامل تعداد قابل ملاحظه‌ای از خرابکار و جنگجو بود که ماسوریت داشتند در خاک اسرائیل دست بتخریب و تجاوز می‌زدند. این برنامه نیز بطور غیر مستقیم با مسأله آب و آبیاری رابطه داشت و قصد اصلی دمشق از تشکیل این گروه آن بود که در خاک اسرائیل بتخریب ایستگاه‌های پمپ آب و کانالهای آبیاری پردازد .

کهن در طی سال ۱۹۶۴ اطلاع حاصل کرد که ده دوازده سازمان فلسطینی که مرکز آنها دمشق است مشغول استخدام نفراتی از اهالی فلسطین ، سوریه و اردن می باشند و ستاد ارتش سوریه بعدها تصمیم گرفت که با کمک این نفرات که تعدادی از آنان تعلیمات نظامی و چریکی را در الجزایر فرا گرفته بودند، دو واحد کماندو برگزیده بوجود آورد . این کار انجام شد و این گروه در اردوی قنیه در ۵ کیلومتری مرز اسرائیل بطور دائم مستقر شدند . عکس العمل ارتش اسرائیل در برابر این اقدام بسیار فوری بود، بدین نحو که یک وضع تقریباً آمادگی باش در طول کانال آبیاری خود بوجود آورد و نظارت بر تمام تأسیسات فنی اطراف کانالهای آبیاری را دو برابر ساخت . نتیجه این تدارک و پیش بینی بسیار درخشان بود زیرا با وجود بارها اقدام علیه شبکه آبیاری اسرائیل ، خرابکاران الفتح حتی یکبار موفق نشدند مسافت زیادی وارد خاک اسرائیل شوند و همچنین هرگز - نتوانستند خرابکاری مهمی که مانع از جریان آب از دریاچه طبریه به صحرای نگو شود ، انجام دهند .

در مورد حصول این توفیق باید گفت که بی احتیاطی خارج از حد سرهنگ حاطوم در یکی از مکالماتش با تعبس در یکی از روزهای ماه مارس ۱۹۶۴ بسیار مؤثر بود . در این روز که حاطوم طرح کانالهای اسرائیلی را بدوست - نزدیکش تعبس نشان میداد ، نقطه‌ای را که قرار بود در یکی از شبهای نزدیک منفجر شود مشخص کرد و بدیهی است که جاسوس بلافاصله تل اوپو را از خطر آگاه کرد و آن انفجار مرکز صورت نگرفت .

در سال ۱۹۶۴ ، الی کهن در سه نوبت ، وسعت و چگونگی استحکامات فوق العاده ارتش سوریه در طول مرز مشترک با اسرائیل را که لاینقطع در فلات روبروی دریاچه طبریه بنا میشد ، مشاهده کرد . او در فاصله نوریه و اکتبر ۶۴ سه بار همراه معزی ظاهراالدین افسر احتیاط ارتش سوریه این ارتفاعات را زیر پا گذاشت و از نزدیک به نظاره کارهای عظیمی که این منطقه را به یک دژ نفوذ ناپذیر تبدیل کرده بود ، پرداخت . کهن هر بار متوجه این مسأله شد که این عملیات را متخصصان و کارشناسان شوروی که بتدریج از ۱۹۶۳ به سوریه اعزام میشدند انجام میدهند . او همچنین در این مدت سایر پست‌های نظامی را که در



منطقه جنوبی «الحما» قرار داشت باز دید نکرد و یک شب تمام در این منطقه در مقر افسران بسر برد . یکبار نیز موفق شد از فرماندهی مرکزی قنیطره دیدن کند و در اینجا با طرحهای نظامی و سوق الجیشی بسیار مهمی آشنا شد که برای تل-اویو وقوف بر آنها اهمیت حیاتی داشت . در این زمینه کافی است با توجه به - اطلاعاتی که کهن از فوریه تا اکتبر ۱۹۶۴ به تل اویو مخابره کرده و در پرونده مخصوص او ضبط شده است موارد زیر اشاره شود .

- شرح جزئیات آشیانه های بتونی برای پوشش توپهای ساخت شوروی با برد متجاوز از ۳۴ کیلومتر .

- شرح جزئیات و نقشه سنکرهاى عمیق برای پوشش حرکت زره پوشها و تانکها ( که بدست خود کهن رسم شده ) .

- اطلاعات دست اول مربوط به تحویل . . . تانک ساخت شوروی از نوع ( ت ۵۴ ) که مقصد نهائی آنها جبهه اسرائیل است .

- طرح نظامی سوریه برای زمان بروز جنگ که در آن چگونگی رخنه زره پوشها و تانکهای سوری بخاک اسرائیل از ارتفاعات جلیله بمنظور قطع ارتباط این منطقه با سایر مناطق توضیح شده .

- وبالاخره نخستین عکسها از شکاربهای «میگ ۱» شوروی که طی سال،

تحویل سوریه شده و تا آن زمان آرشیو اطلاعات اسرائیل از آن تهی بود .

بدیهی است در تهیه این اطلاعات سرهنگ دلی و سرهنگ حاطوم و نیز معزی ظاهرالدین افسر سوری کمک های بسیار مؤثری برای کهن بودند اما در این زمینه افسران دیگر وزارت دفاع سوریه و دوستان کهن در مقامات مدبرم حزب بعث هم کمک های شایانی میکردند . در واقع برای تکمیل این پرونده اطلاعاتی از همه این منابع استفاده میشد و بسیاری از این اطلاعات و اسناد و مدارک پس از اختفا در کشورهای شطرنج و تخته نرد که کالای تجاری تعبس بود از طریق مونیخ راه تل اویو را پیش میگرفت .

بهرتر است در باره کسانی که در این اوقات ندانسته و بطور غیرارادی کمک های ناچیزی به الی کهن کردند و هنوز پاره ای از آنان در میان رهبران حزب بعث قرار دارند سکوت کنیم، اما باید گفت احمدسويدانى رئيس اطلاعات ارتش سوریه در آن زمان و رئیس ستاد ارتش سوریه در زمان نگارش کتاب ، یکی از منابع سورژ Sorge جاسوس اسرائیلی بوده است .

در نوامبر سال ۱۹۶۴ الی کهن برای آخرین بار از اسرائیل دیدن کرد و این دیدار بسبب واقعه ای بود که جاسوس را غرق در شادی کرده بود . همسر او نادیا وضع حمل کرده و پسری را که کهن این همه انتظارش را داشت دنیا

آورده بود. اسم نوزاد را «شائول» گذاشت و تا حد جنون خوشحال و سرمست قصد کرد که تمام دوستان سرویسهای مخفی را برای جشن ختنه‌سوران فرزندش دعوت کند. اما باو گوشزد کردند که این کار عملی نیست و چنین اجتماعی بیشک در بخش کوچک بیت - یام نظر همه را بجانب نماینده ساکت و آرام شرکت صادرات و واردات که در «نقطه‌ای خارج از مرکز» فعالیت میکرده، جلب خواهد کرد.

کهن مدت سه هفته برای اقامت در اسرائیل سرخصی گرفت و پس از تهیه گزارشن جاسمی از خلاصه پیامهای خود مانند دفعات تبلی، و ساعت ها گفتگو با مربی خود درویش، با همسرش نادیا برای گذراندن تعطیلات به هتل مجللی در شماره رفت که بوسیله بارون روچیلد ساخته شده است. مسافرانی که در این هتل اقامت داشتند و اسرائیلی‌هایی که هر با مداد برای بازی بزین گف میآمدند و نیز صاحب رستوران زیبای ستراتون در کنار دریا، از شخصیت واقعی این جوان خوش اندامی که چشمان گیرائی داشت و هر روز بازو در بازوی همسرش ساعت‌ها در کنار دریا بگردش می پرداخت آگاه نبودند. در این اوقات تنها یک نفر نسبت به شخصیت واقعی کهن مشکوک شد و او برادرش افرائیم بود.

او مدتها پس از مرگ کهن حکایت کرد که: «کهن این بار هم مانند تمام مواقعی که به تل اوپو باز میگشت، برای همه سوقات و اریغان‌هایی آورد، سهم من ایندفعه یک جفت کفش بود اما وقتی آنها را پیا می کردم متوجه شدم که نمره کفش با ارقام عربی نوشته است و این ارقام را با تلاش زیاد پاك کرده‌اند. این موضوع را به کهن گفته و پرسیدم چگونه کفشهایی را که خودش از اروپا خریداری کرده با ارقام عربی نمره زده‌اند. او که نمی توانست ناراحتی خود را از این جهت مخفی دارد پاسخ داد که سرراه از ترکیه عبور کرده و این کفشها را از آنجا خریداری کرده است. اما من با اینکه چیزی باونگفتم میدانستم که اظهاراتش صحیح نیست زیرا مدتها پیش از آن دیگر در ترکیه ارقام و حروف عربی ترك شده بود»

نادیا همسر و تمام اعضای خانواده الی کهن، این بار بر عکس دفعات پیشین مشاهده می‌کردند که الی عصبانی، خسته و ناراحت بنظر میرسد و به هیچوجه عجزه‌ای نیز برای بازگشت به خارج از اسرائیل نشان نمیدهد. یک شب در شماره الی به همسرش گفت: «واژ زندگی دور از تو و بیچه‌ها خسته شده‌ام. من یکبار دیگر از اسرائیل خارج می‌شوم اما پس از بازگشت دیگر نخواهم رفت». الی کهن نمیدانست که دیگر با اسرائیل باز نخواهد گشت.

مرکز سرویسهای مخفی در اسرائیل این بار مسأله دیگری را نیز می

بایست برای الی کهن حل کند زیرا شیخ مجدالعرض دوست کهن در دمشق که از نخستین برخوردار با کهن تاسه سال پس از آن در راه استحکام دوستی و صمیمیت با این جوان گام برداشته بود، تصمیم داشت که دوست جوانش را وادار بازدواج کند. او به تعبیر گفته بود:

«تجرد گناه است، تو بقدر کافی غنی هستی، یک خانه راحت داری وضع زندگی اجتماعیت خوب است، علاوه بر آن اینک تو دیگر یک سوری واقعی شده‌ای، تو باید ازدواج کنی.»

شیخ باین حرفها اکتفا نکرده یکروز در تابستان ۱۹۶۴ دوست خود «ابومحمود» را که مالک محترمی بود به تعبیر معرفی کرد. این شخص دختر ۱۹ ساله‌ای بنام یاسمین داشت که ازدواج با فردی چون کمال امین تعبیر را از خدا میخواست.

کهن با پیش آمدن این وضع ناچار شد تاحدی وارد ماجرا شود. او چندین بار با پدر دختر ملاقات کرد و یکبار نیز آنان را برای گذراندن تعطیلات آخر هفته به بیروت برد اما ادامه این بازی امکان نداشت و اتخاذ تصمیم قاطعی ضروری بنظر می رسید زیرا پدر دختر و بخصوص شیخ مجدالعرض اجازه ادامه این نوع معاشرت‌ها را نمیدادند.

الی کهن موضوع را به رؤسای خود گزارش کرد و از آنان مصنحت خواست و نیز اتفاقی را که قبل از حرکتش از دمشق به اسرائیل روی داده بود بر ایشان نقل کرد: «ابومحمود که یک قسمت از زمین هایش بوسیله دولت ضبط شده به کهن وعده کرده بود که اگر بتواند با کمک دوستانش در وزارت اصلاحات ارضی این زمین‌ها را بازگرداند، مبلغ ده هزار دلار دریافت خواهد کرد.» پاسخ تعبیر باین پیشنهاد بیشتر جنبه یک سخنرانی میهنی داشته و باین نحو خلاصه میشد که: من یک عضو وفادار حزب انقلابی بمش هستم و انجام پیشنهاد شما برایم مقدور نیست. این پاسخ موجب شده است که ابومحمود بیش از پیش به تعبیر علاقمند شده و در دادن دخترش بوی اصرار زیاد تری ورزد. رؤسای الی کهن داستان «احساساتی» ملسور خود را با ناراحتی و سکوت گوش کردند. این نخستین بار نبود که خود را در برابر یک مسأله وجدانی می‌دیدند. مسأله این بود که آیا جاسوس را باید تشویق کرد تا با زنی که دوستش ندارد ازدواج کند تا وضع خود را در کشور دشمن مستحکمتر سازد؟ آیا باید باردیگر خوشبختی و سعادت خصوصی یک جاسوس را در راه کشور فدا کرد؟ در حالیکه کهن که اخیراً صاحب سومین فرزند خود شده عمیقاً زن و فرزندانش را دوست میدارد. در این زمینه به کهن توصیه شد که از گرفتن تصمیم جدی خودداری

کند و درویش بوی گفت: «کاررا با امروز و فردا برگزار کن، پاسخ قطعی نده  
واز گفتن صریح آری یا نه خود داری کن ...»

درویش توصیه دیگری نیز به الی کهن کرد که وی به رد آن پرداخت .  
درویش بوی گفته بود که برای پیشرفت کارهایش یک اتومبیل خریداری کند،  
اما کهن پاسخ داده بود که در دمشق اکثر پیاده راه میروند و داشتن اتومبیل  
برای او ضروری نیست . سرانجام قرار شده بود که این کار انجام گیرد و کهن  
یک اتومبیل کوچک « فولکس واگن » به بهای ۷۰۰ دلار بخرد . کهن هنگام  
عزیمت از اسرائیل این مبلغ را به همراه برد اما هرگز فرصت خریدن اتومبیل را  
نیافت .

در آخرین روزهای دسامبر ۱۹۶۴ نادیا کارت پستالی را که شوهرش از  
بروکسل ارسال داشته بود دریافت کرد .

در اوایل ژانویه ۱۹۶۵ نیز کارت تبریک سال نو از ایتالیا رسید و این  
دو، آخرین پیامهای مستیمی بود که نادیا قبل از پیام آخرین که الی کهن  
ساعتی قبل از سرک بعنوان او نوشت ، از همسرش دریافت میداشت .

## ۲۰

### بازداشت

ساعت ۸ بامداد یک پنجشنبه در اواسط ماه ژانویه ۱۹۶۵، الی کهن مخاپره به جانب تل اوپو را پابان داد. شب قبل از آن هنگام صرف شام با سرهنگ سلیم حاطوم اطلاع یافته بود که پرزیدنت العافظ برای مذاکره پیرامون وحدت سازمان جمعیت‌های فلسطین، کمیونی از مسئولان « رکن ۲ » سوریه تشکیل داده است.

حاطوم گفته بود که حافظ معتقد است باید یک تیپ از کماندوهای فلسطین تشکیل شود تا زیر نظر و فرماندهی سوریه در خاک اسرائیل به عملیات خرابکاری پردازد و در این زمینه با اشاره به جنگ الجزایر پیشنهاد کرده بود که جنگ علیه اسرائیل بشکل جنگ « عمومی » مردم فلسطین برای فتح سرزمین‌های از دست رفته درآید.

الی کهن یا تعبس، جاسوسی که از اسرائیل آمده بود وقتی در ساعت ۸ مخاپره خود را بیابان رسانید، روی تختخواب نشست و پس از روشن کردن رادیو منتظر تعلیمات تل اوپو شد که معمولاً همواره پس از این مخاپره‌ها برای او فرستاده میشد. دستگه کوچک فرستنده‌اش که هرشب و هرروز آن را برای استفاده از مخفی گاهش خارج میکرد پهلوی او روی رختخواب قرار داشت، اینک می‌بایست صدای تق تق قرار دادی از راد. بوشنیده شود و تل اوپو روی خط قرار گرفته پیام رؤسای او را از طریق رادیو بگوش جاسوس برساند ولی بجای این ضربات ملایم

قرار دادی ، صدای ضربه سختی که به درآپارتمان خورد ، توجه او را بخود جلب کرد و بی آنکه کهن فرصت عکس العملی داشته باشد در آپارتمان از جا کنده شده بداخل منزل افتاد. کهن از جای پرید و با نگاهداشتن دست در مقابل خود خواست از وارد شدن آسیبی به دستگاه فرستنده اش خودداری کند . هفت مرد مسلح در حالیکه هفت تیرهای خود را بسمت او گرفته بودند وارد آپارتمان شدند و به الی دستور دادند که دستانش را پالانگه دارد . این عده لباس شخصی بتن داشتند والی نمیدانست که علاوه بر آنان چندین گروه از اعضای سرویسهای مخفی سوریه نیز خانه او را تحت محاصره گرفته اند. در این هنگام مرد تنومندی اطرافیان جاسوس را کنار زد . کهن این شخص را که بر خلاف دیگران لباس ارتش سوریه پوشیده بود شناخت. او سرهنگ احمد سویدانی رئیس مرکز اطلاعات و ضد جاسوسی سوریه بود .

سرهنگ جوان با صدائی که نمی توانست پیروزی و درعین حال خشم گوینده را مخفی کند فریاد زد :

« عاقبت دست درانبان گرفتار شدی ، جاسوس ، کهن خیلی ملایم گفت : « دخیلکم » (از شما خواهش میکنم).

سرهنگ به تندی جواب داد: « این داستان بقدر کافی طول کشیده . بس کن . نام حقیقی تو چیست ؟ » . کهن باز هم آرام گفت: « کمال امین قیس مهاجر آرژانتینی. سویدانی با دندانهای بهم فشرده اظهار داشت: « بسیار خوب خدمت شما خواهم رسید و شما حرف خواهید زد.»

انی که افراد مسلح احاطه اش کرده بودند دیگر سخنی نگفت چه میدانست که دیگر همه چیز از دست رفته است . رئیس ضد جاسوسی سوریه روی تخت خواب خم شد و با نظر یک کارشناس و اهل فن به دستگاه فرستنده ای که اینک خاموش بود نگاه کرد و گفت : « بسیار جالب است ، آیا پیامهای این فرستنده در تل اوپو شنیده میشود؟ اقرار کن آیا برای اسرائیل کار میکنی؟ »

کهن پاسخی نداد . او در حالت سویدانی تشخیص داد با آنکه وی یک کارشناس امور ضد جاسوسی است اما تاکنون دستگله فرستنده ای از این نوع را ندیده است .

سرهنگ سویدانی مدتی بعد در مصاحبه با یک مجله لبنانی بنام « الأسبوع العربی » اعلام کرد: « من از سده لوحی برخی از سوریه ها که فریب داستانهای الی کهن را خوردند تعجب میکنم ، اینان صمیمانه باور داشتند که وی کالای تجاری آنها را باروفا خواهد فرستاد و ستفاعد شده بودند که شعبه مؤسسه صادرات و واردات کهن در دمشق یکی از سودمندترین و پر کارترین

مؤسسات سوری خواهد شد. همه تصور میکردند که کهن حسابهای نامحدودی در بانکهای سوئیس و بلژیک دارد و بازهمه این گروه با خوشحالی هدایای گرانقیمت جلوس اسرائیلی را که در اذای اطلاعات کسب شده بانان میداد، می پذیرفتند.

سویدانی در همین مصاحبه اظهار داشت: « من شخصا از الی کهن بازجوئی کردم و پس از خواندن صورت افرادی که به آپارتمان او رفت و آمد میکردند، تمام آنان مشکوک شدم اما متأسفانه این اطلاعات خیلی دیر بدست من رسید، اکثریت افرادی که با کهن رابطه داشتند دارای مشاغل و مسئولیت های حساس و مهمی در کارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی سوریه بودند. بخصوص باجرای یکی از این افراد که نمی توانم نامش را فاش کنم موجب هیجان من شد زیرا او بعزت روابط وسیعش در محافل متنفذ دمشق، بسیار مشهور و سرشناس است.»

معلوم نیست احمد سویدانی در این قسمت از اظهارات خویش درباره چه کسی سخن میگفت. از سرهنگ حاطوم، از ستوان معزی ظاهرالدین یا از کس دیگری غیر از این دو، سویدانی توضیح نمیدهد.

دنباله اظهارات سرهنگ احمد سویدانی در مصاحبه با مجله الاسبوع - العربی باین شرح است: «تحقیقات از کهن فقط در باره این شخص نیستند. باره همه اشخاصی که نزد کهن میرفتند دست به تحقیق و پرسش زدیم و از همان ابتدا در این مورد با مشکلات فراوانی مواجه گشتیم، زیرا هر عمل کهن با احتیاطهای فراوان همراه بوده و حتی آپارتمان خود را شخصا تمیز کرده، رخت هایش را خود شسته و شیشه های پنجره هایش را رأسا پاک میکرد. ما همچنین کشف کردیم که او هرگز با یک شکل و مشخصات در شب باروزیا کسی ملاقات نمیکرده و هرگز تاشنیدن سه بار زنگ متوالی، در آپارتمانش را بروی کسی نمی گشوده است. پس از این تحقیقات ما منزل او را واری کرده و آنتن فرستده اش را در پشت بام یافتیم و سرانجام ساعت ورود به آپارتمان او را ساعت ۸ بامداد تعیین کردیم تا بتوانیم جاسوس را در رختخواب دستگیر سازیم. ما میخواستیم مانع از خود کشی او بوسیله سم یا سقوط از پنجره شویم. قرار بود سه نفر وارد اتاقش شوند و چهره سی او را در تختخوابش از هرگونه حرکتی بازدارد و همه این عملیات نمی بایست از دو تا سه دقیقه بیشتر طول بکشد. هنگامیکه افراد من در آپارتمان کهن را شکستند، او بیدار و منتظر دریافت پیامی از تل او بود. دستگاه فرستنده اش روی تختخواب پهنی جاسوس قرار داشت و نزدیک آن مایک ورقه کاغذ پیدا کردیم که آخرین پیام کهن به تل -

اویو روی آن نوشته شده بود و در آن این عبارت بچشم میخورد: «اطلاعات بیشتری در این مورد خواهم داد...». الی کهن مرتب با اظهار میداشت که او یک مهاجر آرژانتینی است.»

اظهارات سرهنگ احمد سویدانی درباره چگونگی بازداشت الی کهن، بدلائل حقیقی نادرست بنظر میرسد و مطابق معمول در این قبیل موارد رئیس - اطلاعات نظامی و ضد جاسوسی هر کشوری دلائل ویژه‌ای برای پرهیز از افشای حقیقت دارد. الی کهن علیرغم گفته‌های سویدانی بهیچوجه در نظر مقامات سوری مشکوک جلوه نکرده و حقایق خیلی ساده تر از این جنبه افسانه‌ای قضیه بود. سویدانی دوسه روز پیش از دستگیری جاسوس اسرائیلی دلائل متقنی برای وجود یک دستگاه فرستنده مخفی در حوالی اقامتگاه کهن بدست آورده بود و فقط بهنگام ردگیری این فرستنده در محله مسکونی کهن بود که سویدانی و افراد او پی بردند این فرستنده در خانه کهن کار میکند و متعلق باوست.

بهرحال در این باسداد روز پنجشنبه وقتی افراد سویدانی خانه کهن را - محاصره کردند قصد داشتند جاسوس را هنگام انجام عملیات مخفی خود دستگیر کنند.

در حالیکه سرهنگ سویدانی و معاونان او جاسوس را در اتاق خوابش بحال خبر دار نگه داشته بودند افراد سویدانی آپارتمان او را زیر و رو کردند و - بدین ترتیب دوسه دستگاه فرستنده او نیز کشف شد. در این هنگام خوشحالی ناشی از دستگیری کهن در سرهنگ سویدانی از بین رفت و او با خشم جنون - آمیزی باین فکر فرو رفت که سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی چه اطلاعات ذیقیمتی در اختیار کهن گذارده اند و او از طریق این دستگاههای فرستنده به تل اویو - فرستاده است. او با خشمی دیوانه وار مقابل کهن ایستاد و فریاد زد: «سگ کثیف تو خواهی سرد، همه چیز را بگو، حقیقت را بگو. فرستنده‌های دیگر را کجا پنهان کرده ای؟ اسمی دیگر جاسوسهای صهیونیست در دمشق چیست؟»

کهن در حالیکه رنگش به کبودی گرائیده بود آرام جواب داد: «دو فرستنده برای من کاملاً کفایت میکرد». در این لحظه یکی از افسران همکار سویدانی دو چیز تازه را که در اتاق دیگر پیدا کرده بود نزد سویدانی آورد: یک گرد از مواد منفجره که در لوله خمیر صابون (یاردلی) پنهان شده بود و یک کپسول بسیار کوچک که سم میانور را در خود مخفی داشت.

سویدانی فریاد زد: «با این ماده منفجره چه کار میخواستی بکنی؟ فکر میکردی فرصت خواهی داشت قبل از بازداشت خود کشی کنی؟ اطمینان داشته باش که ما زمان مرگ ترا تعیین خواهیم کرد.»



آنگاه روی بوفه اتاق آخرین عکسهائی نیز که کهن قصد داشت آنها را باسرائیل بفرستد ، همراه چند دفتر چه چک و تمام مکاتبات کهن با مالینجر - بدست افراد سویدانی افتاد و کهن در پاسخ اظهارات سویدانی گفت : « من با ماده منفجره قصد خرابکاری در دمشق را نداشتم . اگر شما سراب این سرعت دستگیر نمی کردید ، با این ماده فرستنده های خود را از میان میبردیم و این حقیقت محض است » .

سویدانی که نزد خود متقاعد شده بود جاسوس را بهنگام عمل دستگیر کرده است تصویری کرد که با یک عرب تغییر نام داده رویروست که برای - سرویس های مخفی اسرائیل کار میکند . او بسیار از مرحله پرت بود و نمیدانست که با یک اسرائیلی واقعی طرف است . فکری در این لحظه به ذهن سرهنگ - سویدانی رسید و آن این بود که کهن را وادار کنند چند پیام را که سرهنگ دیکته می کند به تل او یو مخابره کند .

اینک آپارتمان کهن به یک میدان جنگ شباهت داشت زیرا نفرات - سویدانی تمام مبلها و لباسهای موجود را در جستجوی مدارک دیگری مربوط به فعالیت های کهن زیر و رو و پاره پاره کرده بودند . آنها در آغاز میخواستند بدانند کهن همدستانی نیز داشته است یا خیر .

سه روز و دو شب سویدانی و عده ای از نفرات او آپارتمان جاسوس را ترک نکردند . سرهنگ و معاون او ستوان دوم «عدنان نابران» از جاسوس بازپرسی میکردند و دیگران بر این کار نظارت داشتند . در این دوره از بازجوئی کهن تحت شکنجه قرار نگرفت . در همان پنجشنبه نزدیک ساعت ۸ بعد از ظهر سویدانی در حالیکه با اسلحه کهن را تهدید میکرد ویرا واداشت تا پیامی را که دیکته می کند به رمز تبدیل کرده به تل او یو مخابره کند .

پیام که لحن ملایمی داشت می گفت : « ارتش سوریه در حال آماده باش است » .

یک افسر اطلاعاتی که کارشناس وسایل و دستگاههای مخابراتی بود نزد کهن ایستاده و حرکات او را زیر نظر داشت . شش تن از افراد سویدانی و خود او اسلحه بدست او را احاطه کرده و هفت تیرهای خود را نزدیک گردن او هدف گرفته بودند . الی تل او یورا صدا کرد و پس از چند لحظه تل او یوروی خط آمد و به وی پاسخ داد . در این لحظه غم انگیز کهن میخواست تل او یورا از گرفتاری خود بدست دشمن آگاه کند . در عین حال که علاماتی با موج میفرستاد نزد خود مجسم کرد که این آخرین تماس او با کشورش و رؤسایش می باشد؛ تماسی که بی گفتگو می بایست روزی قطع شود و اینک اسلحه سویدانی که گردن او را لمس

میگرد حاکی از فرا رسیدن لحظه قطع ارتباط بود .

کهن پیام را با سرعت معمولی مخابره کرد، سعی نداشت سوریها را فریب دهد ، او رمز را هم تغییر نداد، گو اینکه نمیدانست سوریها از آن آگاهند یا خیر ولی در عین حال موفق شد در کمال آرامش و بی آنکه محسوس باشد علامت مخصوصی را که برای سوریها قابل درک نبود لابلای پیام خود به تل اوپو مخابره کند .

اوسیدانست که این علامت را در تل اوپو بخوبی درک میکردند . این علامت که جز « تخفیف » خیلی سبک و مختصری در ضربه های مخابراتی نبود جریان ماقع را برای تل اوپو فاش میکرد، در حالیکه زیاد با ضربات همیشگی او تفاوت نداشت .

بدین ترتیب کهن در پیامی که تحت نظارت سویدانی و همراهان او - فرستاد با وجود وضع بسیار آشفته و غیر عادی که داشت توانست حقیقت جریان را برای رؤسایش بازگو کند و این تغییر صدای ضربه که قبل از عزیمت کهن به دمشق بین او و رؤسایش بعنوان قرار دادی پیش بینی شده بود تل اوپو را از دستگیری کهن بوسیله دشمن آگاه کرد .

شبی که این پیام به تل اوپو رسید ، شب ماتم زائی بود ، به محض این که کارشناسان ، پیام کهن را دریافت داشتند و روی علامت مخصوص مخابره شده از جانب کهن انگشت نهادند هیئت رئیسه مرکز سرویسهای مخفی و نیز درویش مری علاقمند الی کهن از آن آگاه شدند . نواری را که از مخابرات کهن ضبط شده بود چندین بار با صدای بلند گوش کردند و آشکارا معلوم شد که «ضربه های مخابراتی» وی این بار با ضربه های پیشین فرق دارد و آخرین پیام کهن بصراحت می گفت که : «من گرفتار شده ام» .

سویدانی از پیامی که با تهدید الی را مجبور به مخابره آن کرد راضی نبود و بامداد روز جمعه بار دیگر او را ناگزیر از مخابره مجدد به تل اوپو نمود . اما جاسوس این بار جرأت بکار بردن علامت قرار دادی را نداشت ، گرچه این - کار ضروری هم نداشت زیرا با رسیدن پاسخ تل اوپو کهن بی آنکه دیگران متوجه باشند دریافت که رؤسایش علامت شب گذشته او را فهمیده اند . اینک دیگر تل اوپو بخوبی از گرفتاری بهترین مأمورش در دمشق بدست سوریها آگاه بود زیرا پاسخ تل اوپو به پیام کهن که بوسیله افراد سویدانی کشف شد از این قرار بود : «مخابره دیشب و امروز صبح تو درست شنیده نشد ، سعی کن پیامهای خود را تکرار کنی» . بدینوسیله مرکز سرویسهای مخفی اسرائیل بی آنکه آشکارا از - گرفتاری کهن دم یزند با او فهمانید که متوجه قضا شده است .

برعکس ، سویدانی که تصور میکرد اسرائیل از همه چیز بی خبر است و در واقع بنوعی دام افتاده می‌گفت که باید باین کار ادامه داد و بهمین جهت جمعه شب به کهن دستور داد هر دو پیام قبلی را که تل‌اوویو بخوبی نشنیده است تکرار کند . کهن با روح افسرده و خسته‌ای این کار را کرد اما با استفاده از علائم قرار دادی بین خود و مرکز به تل‌اوویو فهمانید که نباید بیک کلمه از این پیامها اعتماد کنند و او دستگیر شده است .

روز یکشنبه ۲۴ ژانویه ۱۹۶۵ کمی قبل از آنکه رادیو دمشق ، بدستور پرزیدنت حافظ با سروصدای فراوان ، دستگیری کمال امین تعبس جاسوس را اعلام کند ، آخرین پیام جاسوس به تل‌اوویو رسید . این پیام که از طرف سویدانی دیکته شد و کهن آن را به رمز به تل‌اوویو فرستاد چنین بود :

«به نخست وزیر لوی اشکول ، و به رئیس سرویسهای مخفی تل‌اوویو - کمال امین تعبس و دوستان او در دمشق میهمان ما هستید . انتظار داریم همه افراد مانند آنان را نزد ما بفرستید . ما چگونگی سرنوشت او را در آینده نزدیکی باطلاع شما خواهیم رسانید . سرویس ضد جاسوسی سوریه . پایان» .  
دستگاه کوچک فرستنده الی‌کهن با فرستادن این پیام برای همیشه خاموش شد .

در نقطه‌ای واقع در تل‌اوویو این پیام غم‌انگیز را پس از کشف رمز ، نزد لوی اشکول نخست وزیر بردند و این کار تقریباً یکساعت قبل از آنکه رادیو دمشق رسماً خبر دستگیری جاسوس را اعلام دارد صورت گرفت . حالت غرور آمیزی که پیام سویدانی خطاب به لوی اشکول داشت در محافل رهبری دمشق پس از بازداشت کهن به چشم نمی‌خورد . ژنرال امین الحافظ ، سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی بمحض اینکه بطور محرمانه از بازداشت کمال امین تعبس آگاه شدند ، حال منقلبی داشتند . آنان در آغاز این کار را یک شیرینکاری از - مخترعات سویدانی پنداشتند اما بزودی ناگزیر از پذیرفتن حقیقت شدند زیرا که تعبس اقرار کرد برای اسرائیل کار می‌کند . آنگاه سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی تصمیم گرفتند بنحوی از خویش دفاع کنند زیرا سرآورده بسیار نزدیک به جاسوس با آندوه‌سوق آنها را بخطر می‌انداخت و چه بسا منجر به سقوط حتی آنان میشد چون نظامی بودند میدانستند که بهترین دفاع ، با حمله صورت می‌گیرد . از طرف دیگر پرزیدنت الحافظ تصمیم گرفت پیش از آنکه سوچ شایعات در دمشق بالا گیرد ، دستگیری کهن جاسوس را اعلام نماید . او همچنین دستور داد که سرهنگ حاطوم و دلی را نزد هیئت بازرسانی که زیر نظر آجودان سرهنگ سویدانی فعالیت داشت بفرستند . این هیئت از صبح پنجشنبه به کار جاسوس -

رسیدگی میکرد و دوسرهنک، یکشنبه شب برای انجام بکرشته تحقیقات از آنها وارد آپارتمان کهن شدند. در واقع آنان از این امر استقبال کردند زیرا بدینوسیله راهی برای جبران گذشته خود و رفع اتهام سرآودات با جاسوس یافته بودند .

در ۲۴ ژانویه وقتی شب دامن سیاهش را بردم شق گسترده ، کهن را از آپارتمانش ، خیلی محرمانه زیر نظر یک گارد به پادگان تیپ . ۷ زرعی سوریه در نزدیکی دمشق منتقل کردند و در یک سلول تاریک عاری از چراغ که به زندانیان نظامی اختصاص داشت محبوس ساختند . در حدود ساعت ده آن شب، پرزیدنت امین الحافظ همراه سویدانی وارد پادگان شد و در اتاق فرمانده پادگان الی کهن را باو معرفی کردند . جاسوس در برابر الحافظ که او را از - بوئنوس - آیرس میشناخت و چند بار نیز در دمشق ویرا دیده بود خبردار ایستاد و هویت اصلی خود را فاش کرد : «الی کهن سر باز ارتش اسرائیل در تل اوپه» .

چند هفته بعد از این ملاقات پرزیدنت الحافظ ماجرای دیدار جاسوس را به نماینده مجله «الاسبوع العربی» اینطور شرح داده بود : «من مدتی پس از - بازداشت الی کهن بوسیله سرویسهای مخفی سوریه، با او در زندان ملاقات کردم. ابتداء گمان میرفت که در واقع با یک عرب بنام کمال امین تعبس که در آرژانتین با استخدام سرویسهای جاسوسی اسرائیل در آمده و بدمشق عزیمت کرده است رو - برو هستم . اما وقتی در چشمان او خیره شدم تردیدی نسبت باین موضوع حس کردم و اتفاقاً شب بعد بمن گفتند که کمال امین تعبس کسی جز یک جاسوس اسرائیل بنام الی کهن نیست. پس از آن چند بار دیگر با کهن ملاقات داشتم . باو سیگار تعارف کردم رد کرد ، مشروب هم نمی آشامید . خود را بخوبی کنترل - میکرد و رفتار او در این ساعات سخت شجاعانه و حاکی از خود داری بود .» .

هنگامیکه پرزیدنت الحافظ از «ساعات سخت» کهن سخن می گفت بخوبی میدانست که در باره چه چیزی صحبت می کند ، در واقع از روز ورود کهن به پادگان نظامی تیپ . ۷ زرعی سوریه، او مدت چهار هفته بدون وقفه تحت - شکنجه بود . او را پیوسته تحت شکنجه های سخت و جهنمی قرار میدادند . از - قسمت های بسیار حساس تناسلی و سوراخهای بینی او الکترود گذراندند ، ناخن - هایش را یکی پس از دیگری کشیدند و با حمام مخصوص شکنجه که نازها آن را اختراع کرده بودند عذابش دادند و بدین ترتیب الحافظ در - مصاحبه خویش راست میگفت که کهن در «ساعات سخت » شجاع و خوددار بود زیرا با تمام این شکنجه ها سوریهها نتوانستند بدلمخواه خود او را خرد و نابود سازند .

زمامداران دمشق برای بهره برداری از دستگیری جاسوس اسرائیل هر - کاری که توانستند کردند . آنان می کوشیدند هوشیاری و زیرکی خود را برخ

سایر کشورهای عرب بکشند و حال آنکه در واقع آنان مدت سه سال کاملاً از وجود جاسوس که در خاک آنان با موفقیت بسود اسرائیل فعالیت میکرد بسی - خیر بودند . دمشق بدنبال بازداشت کهن و برای بهره برداری از این زمینه دست بیک سلسله بازداشت نیز زد و عده ای را باتهام سرافوده با کهن دستگیر ساخت که گناه آنان مخالفت با رژیم بعث بود نه داشتن رابطه با جاسوس اسرائیل . در عرض یک هفته پس از دستگیری کهن پانصد تن از افراد مقیم دمشق بازداشت و زندانی شدند . در میان این عده ۱۷ زن از جمله کارسندان رادیو تلویزیون ، یک میهماندار شرکت هواپیمائی سوریه ، چند منشی وزارتخانه و چند نفر از سرشناسان دمشق بچشم میخورد .

بدین ترتیب بود که شیخ مجد العرض ، معزی ظاهراالدین و ژرژ سیف دستگیر شدند و بزندان افتادند . حاظوم و دلی نیز شخصاً عجله داشتند که تا شایعات در باره عیاشی های آپارتمان کهن همه جا را فرا نگرفته آنان را باز - داشت کنند . بطور کلی دمشق در ماه فوریه ۱۹۶۵ بازار گرم شایعات عجیب و غریب بود . داستان جنون آور و باور نکردنی جاسوس اسرائیل که موفق شده بود در عالیترین محافل حزب بعث رخنه کند ، دهان بدعان می گشت و در - عین حال بسیاری بهنگام نقل این داستان از جاسوس اسرائیل با لحنی که تحسین و تمجید بیشتر در آن شنیده میشد با عنوان «شیطان یهودی» نام میبردند . قلمفرسائی روزنامه های دمشق نیز که از واقعه بازداشت کهن با عنوان «پیروزی خارق العاده سرویسهای ضد جاسوسی سوریه ، و بازداشت مهمترین جاسوس اسرائیل که نظیر - او در هیچیک از ممالک عرب دیده نشده» یاد میکردند گوئی نفتی بود که بر آتش هیجان عمومی پاشیده میشد . مطبوعات بیروت پارا از این هم فراتر گذاشته بودند و روزنامه «العیات» با تیترهای بزرگ به جریان دستگیری و محاکمه کهن رنگ بسیار مهیجی میزد . این روزنامه می نوشت « آنچه دمشق در بامداد تصمیم میگرفت عصر بوسیله کهن به تل اوپو مخابره میشد» و یا « پیروزی کهن فی الواقع شکفت انگیز است» و باز « کهن تا روز بازداشتش خدمات پر ارزشی برای سرویسهای امنیتی کشور خود انجام داد» .

در جریان همین وقایع ، شکمجه کهن در زندان نزدیک دمشق همچنان ادامه داشت . از او ساعتی ستادی در باره زندگی ، گذشته ، و رؤسایش در تل اوپو سوال میکردند . تحقیق کنندگان با تمام کوشش خود مرکز اطمینان حاصل نکردند که آیا کهن به تنهایی در دمشق کار میکرد و یا دستیارانی نیز داشته است ولی آنان از مطلبی در جریان باز جوئی های خود مطلع شدند که هیچیک از مطبوعات دمشق و بیروت جرات انتشار آن را نداشت و آن بود که شناختن

کهن بهیچوجه به لیاقت و دقت سرویسهای ضد جاسوسی سوریه و سرهنگ سویدانی بستگی نداشته و این کشف تقریباً یک کار اتفاقی بوده است.

و اما الی چگونه شناخته شد ؟

با اعتقاد کارشناسان اسرائیلی که در باره این مطلب مطالعه و بررسی کرده اند فکر نوعی خیانت نسبت به کهن کاملاً بی مورد است زیرا کمال امین تعبس یا الی کهن بهیچوجه هم دست و شریکی در دمشق نداشته و همانطور که قبلاً مطلع شدیم از وجود عده ای از افراد سوری و بخصوص برجستگان رژیم و افسران ستاد ارتش سوریه برای کسب اطلاعات استفاده می کرده است. از این عده نیز هیچیک باین امر مشکوک نشده بود که ممکن است تعبس به سود اسرائیل جاسوسی کند، یا اینکه خود اسرائیلی باشد.

بنظر این کارشناسان همچنین این فکر را که کهن شخصاً از اسرار مخوف خود نزد کسی پرده برداشته و از این راه با اصطلاح لو رفته است باید از ذهن بدور کرد. زیرا او طبیعتاً خوددار و وفادار بکشور و وظیفه حساسش بود و جز یک نفر در باره ماهیت ماسوریتش به کسی دیگر اظهاری نکرده بود. این یک نفر نیز نادیا همسر او بود که بدرستی نیز نمی دانست کهن دقیقاً چه کاری سرگرم است و در کجا کار میکند. بدین ترتیب باید قبول کرد که کهن تنها بر حسب یک اتفاق دستگیر شده و این اتفاق پس از بررسی های دقیق و علمی باین شرح مشخص شده است :

مخابرات کهن که دوبار در طول شبانه روز انجام میشد هر چند که بسیار مخفیانه و با کمال دقت و احتیاط صورت میگرفت اما نمی توانست در فضای اطراف خانه اش بی تاثیر باشد. خانه کهن روبروی ستاد ارتش سوریه قرار داشت و گذشته از آن چند سفارتخانه و کنسولگری از جمله سفارت هند که تمام آنان از دستگاههای فرستنده و گیرنده استفاده میکردند در محله ای جای داشت که خانه کهن در آن بود. در بعضی از روزها بخصوص ایامی که هوا نامساعد بود مخابرات کهن در دستگاههای فرستنده و گیرنده سفارت هند ایجاد اختلال و مزاحمت میکرد. این موضوع با اطلاع مقامات سوری میرسد. آنان تمام محله حتی خانه تعبس یا کهن را نیز تفتیش می کنند اما باز متوجه میشوند که این اختلال و مزاحمت بر طرف نشده است. در برابر این شگفتی مقامات ضد جاسوسی سوریه چنین نتیجه می گیرند که یک فرستنده مخفی در این محله قرار دارد اما وقتی از دقتن آن با پژوهشهای خودشان نومید میشوند به کارشناسان شوروی که از ۲ سال پیش در دمشق بودند مراجعه می کنند. کارشناسان روس به ارتش سوریه توصیه می کنند که برای حل این مشکل از شوروی تقاضای تحویل یک اتومبیل

« رادگوئی متری » که وسیله بسیار مجهز و پیشرفته‌ای است بنمایند. در این اتومبیل یک مغز الکترونیک کار گذاشته شده که با کمک آنتن قوی خود، در عرض چند دقیقه، نوع مخاپرات و محل هر دستگاه فرستنده‌ای را در شعاع چند صد متری کشف میکند. اتومبیل مذکور از اوایل ژانویه ۱۹۶۵ در کوچه‌های دمشق بکار می‌پردازد. اینکه متخصصان شوروی یا سوریه آن را هدایت سیکرده اند آشکار نیست ولی قدر مسلم کارشناسان روس از نزدیک در تعقیب این ماجرا بوده‌اند زیرا معلومات کارشناسان ضد جاسوسی سوریه برای استفاده از این دستگاه پیچیده که خیلی کم در کشورهای عربی از آن استفاده شده است، کافی نبود.

## اوبهترین فرد قابل تصور بود

نیویورک تایمز و روزنامه های تل اوپو ، نخستین منابعمی بودند که پس از رسیدن خبر دستگیری الی کهن از دمشق ، آن را اعلام کردند . با اینحال - روزنامه بزرگ امریکا و مطبوعات تل اوپو ، جز مطلب بسیار کوتاهی در این باره منتشر نکردند .

در تل اوپو منابعمی که در جریان بازداشت الی کهن بودند ، ترجیح می-دادند چیزی در این باره فاش نکنند و دیگران نیز که عادت کرده بودند بطور متوسط ، هر ماه یکبار خبر دستگیری یک جاسوس اسرائیلی را از رادیو دمشق - بشنوند اهمیت زیادی باین مطلب ندادند .

روزنامه نیویورک تایمز در تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۶۵ ، تقریباً یک هفته پس از توقیف الی کهن نوشت : «جاسوس اسرائیلی در سوریه شناخته شد. این جاسوس که بوسیله سرویسهای مخفی اسرائیل تحت تعلیم قرار گرفته و سپس به سوریه اعزام شده بود ، هنگامیکه از امریکای جنوبی وارد سوریه میشد ، خود را سوری و کمال امین تعبیس معرفی کرد .

همراه این جاسوس یک دستگاه فرستنده ، مقداری مواد منفجره و مقادیری ارز خارجی از جمله دلار امریکا کشف شده و همزمان با دستگیری او ، افراد - دیگری نیز توقیف شده اند . دستگیر شدگان در یک دادگاه نظامی محاکمه خواهند شد و مجازات اعدام آنها را تهدید می کند . »

به محض انتشار این خبر ، لوی اشکول نخست وزیر اسرائیل ، مدیران و



سر دبیران جراید یومیه محلی را در تل اوپو گرد آورد و وضع دولت را در قبال این سؤاله ، برای آنان تشریح کرده و اظهار امیدواری کرد که با کمک کشورهای دوست و شخصیت های بین المللی ، امکان نجات جان الی کهن فراهم آید . لوی اشکول گفت : « در مسالک ستمدن ، دیگر عادت اعدام جاسوسان از بین رفته و عوامل کسب اطلاعات را حتی در بدترین موارد فقط به حبس محکوم می کنند ، با این - حال ما آنچه در قوه داریم برای نجات کهن از اعدام تلاش و کوشش خواهیم کرد . »

در همین گفت و گو ، لوی اشکول از نمایندگان مطبوعات خواهش کرد که در این باره مطلب و خبری منتشر نکنند تا مقامات مسؤول بتوانند ، مخفیانه اقدامات لازم برای نجات جاسوس را بعمل آورند . ارباب جراید نیز پس از یک رشته سؤالات مختلف در باره کهن ، و فعالیت های او به نخست وزیر قول دادند که تا دستور ثانوی از انتشار هرگونه مطلبی که برای پیشرفت اقدامات جاری ، زیان آور باشد ، خود داری کنند .

بدنبال این گفت و گو بود که در سراسر جهان ، یک ماشین عظیم و دقیق از راه سیاست و دیپلماسی برای نجات جان الی کهن بکار افتاد . تمام سفارتخانه های اسرائیل در کشورهای خارجی بحال آماده باش در آمدند و دیپلماتها و فرستاده های ویژه وزارت امور خارجه و وزارت دفاع و شخصیت های غیر دولتی بملاقات دوستان با نفوذ خویش در مسالک خارج شتافتند ، تا از طریق تهییج افکار عمومی ، به دولت سوریه در مورد محاکمه و اعدام کهن اعلام خطر کرده باشند .

دو ماه بعد ، وقتی محاکمه پایان رسید و معلوم شد که با وجود تمام کوششها ، مجازات اعدام برای کهن تعیین شده ، تعداد عواملی که برای او فعالیت میکردند بدو برابر رسید ، ولی این عمل نیز بیهوده و بی نتیجه ماند .

اسامی تعدادی از مقامات و مراجع و کسانی که علاوه بر اقدامات خصوصی برای نجات جان الی کهن ، از اواخر ژانویه و آوریل - تا پایان میجدهم ماه مه ۱۹۶۵ شکوائیه ها و اعلامیه هائی در این زمینه امضاء و منتشر کردند ، عبارتند از : پاپ هل ششم - جیورجیو لاپیرا (شهردار وقت فلورانس) - «آنتوان پینه» و - «ادگار فور» نخست وزیران اسبق فرانسه - الیزابت ملکه مادر بلژیک - کامیل هویمانس (نخست وزیر اسبق بلژیک که میخواست شخصاً بدسشقرفته و از رئیس جمهوری سوریه برای کهن تقاضای بخشش کند) - دیفانباک نخست وزیر کانادا - اتحادیه صلیب سرخ بین المللی - جمعی از نمایندگان مجلس ، سناتورها و روزنامه نگاران و شخصیت های ایالات متحده امریکا ، اسکاندیناوی

و امریکای جنوبی - کاردینال فلیسیوس (اهل بوئنوس - آیرس که در بیمارستان بستری بود و در نامه خود به ژنرال الحافظ ' نجات کهن را از سرگ بعنوان وصیت خود از ژنرال خواست ) . یک نماینده کمونیست پارلمان اسرائیل بنام - دکتر (موشه سنه) که رهبری حزب کمونیست اسرائیل را برعهده داشت نیز دعوت اسرائیل را برای کمک به نجات کهن پذیرفت .

برخی از پایتخت‌های ممالک کمونیست هم ' در این مورد اقداماتی بعمل آوردند ولی هیچکدام از این کارها در دمشق اثری نداشت ' زیرا پایتخت سوریه بگفته احدی گوش نمی‌کرد و پیش از محاکمه تصمیم گرفته بود ' جاسوس اسرائیلی را که درباره حکومت دمشق و زمامداران آن ' بسیاری چیزها میدانست بمرگد محکوم کند .

باز جوئی‌های پلیس از کهن و شکنجه‌های بیرحمانه آن در تمام مدت - یکماه یعنی از پایان ژانویه تا پایان فوریه ادامه داشت . روز ۲۸ فوریه رادیو دمشق بمردم اطلاع داد که محاکمه جاسوس اسرائیلی در یک «دادگاه ویژه» - نظامی، آغاز شده و اعضاء و حدود اختیارات این دادگاه ' بموجب تصویبنامه - مورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۵ شورای جمهوری سوریه تعیین شده است .

رئیس این دادگاه سرهنگ صلاح دلی و یکی از پنج قاضی نظامی آن - سرهنگ سلیم حاطوم بود . در ضمن هیچ وکیلی اجازه شرکت در جلسات و هیچ روزنامه‌نگاری حق ورود به سالن محاکمه را که در ساختمان پیوسته به ستاد آتش سوریه انجام میشد نداشت .

رادیو و تلویزیون دمشق جریان نخستین روزهای محاکمه جاسوس اسرائیلی را که در آن شیخ العرض و معزی ظاهراالدین نیز ' در ردیف متهمین بودند پخش کرد ' اما دمشق به دو وکیل فرانسوی بنامهای «هل آریقی» و «ژاک مرسیه» که بوسیله نادیا همسر جاسوس و حکومت اسرائیل برای دفاع از الی کهن انتخاب شده بودند اجازه نداد که در جلسات دادگاه حضور یابند .

دادگاه ویژه نظامی برای محاکمه الی کهن سرانجام بطور سری تشکیل شد ولی از شواهدی که از آن زمان تا کنون بدست آمده و از خلاصه ادعای آنکه در این مورد بخصوص در جراید لبنان انتشار یافت ' این نتیجه حاصل میشود که محاکمه مذکور در واقع ' جز یک نمایشنامه غم انگیز ' چیز دیگری نبوده است . کهن در همان نخستین جلسه دادگاه پس از ذکر هویت خود بعنوان «الی کهن، سرباز ارتش اسرائیل» گفت : «من یک وکیل میخواهم ' اما رئیس دادگاه ' - سرهنگ دلی با خشم فریاد زد که : «توبه وکیل احتیاج نداری ' تمام مطبوعات خود فروش بعضی کشورهای عرب ' از تو حمایت می‌کنند» .

از کهن خواسته شد که اسامی همدستانش را بگوید ، و او اظهارداشت که هرگز همدستی نداشته است . از او خواستند اسامی دوستان و آشنایان خود در دمشق را اعلام کند و او اسامی بسیاری را باستانی سرهنگ حاطوم و سرهنگ دلی که از دوستان نزدیک او و اینک یکی عضو و دیگری رئیس دادگاه مأمور محاکمه وی بودند ، فاش کرد .

جالب تر از آن صحنه‌ای در جلسه دیگر دادگاه بود که با تعطیل ها و - تنفس‌ها از ۲۸ فوریه تا ۱۹ مارس طول کشید و در آن کهن تظاهر کرد که اصولاً سرهنگ حاطوم را نمی‌شناسد . در این جلسه سرهنگ دلی به کهن گفت : «سرهنگ حاطوم را در این سالن بمن نشان بده» کهن پس از نگاهی بد ته سالن که چند افسر بعنوان تماشاگر در آنجا پهلوی هم نشسته بودند و جریان محاکمه را تعقیب میکردند گفت :

«سرهنگ حاطومی در این سالن وجود ندارد» .

این صحنه را که تلویزیون سوریه پخش کرد و تماشاگران زیادی در - اسرائیل از جمله نادیا همسر کهن آنرا دیدند نباید یک صحنه واقعی و اتفاقی تلقی کرد . اطراف و جوانب ماجرا نشان میدهد که در لحظه‌ای از تحقیقات و باز - جوئی حاطوم و دلی از کهن ، بین طرفین توافقی بعمل آمده است که بموجب آن حفظ جان جاسوس در ازای حذف نام این دو نفر از فهرست همدستان و دوستان کهن تضمین میشد. واضح است که در این صورت دلی و حاطوم موقتاً رهائی - می یافتند اما مدتها بعد نوبت آنها هم میرسد .

در جلسات محاکمه روزی نیز از کهن پرسیدند : « با کدام یک از - مؤسسات دولتی دمشق رابطه مداوم داشته اید ؟ »

کهن پاسخ داد : «وزارت دفاع ملی ، وزارت اطلاعات ، رادیو دمشق ، بانک مرکزی و وزارت امور شهری» .

چند روز از آغاز محاکمه نگذشته بود که کهن سی و شش متهم دیگر را که از بین ... دستگیر شده جدا کرده بودند در جایگاه مخصوص متهمین دید. در میان این عده معزی ظاهرالدین - شیخ مجد العرض - ژرژ سیف و ۹ زن از جمله یک میهماندار هواپیما که سوری و متهم به رساندن پیامهای کهن از دمشق به رؤسایش در اروپا و اسرائیل بود بچشم میخوردند .

دلی ، رئیس دادگاه در جلسه محاکمه از معزی پرسید : «چطور شما به جاسوس بودن تعبسی که اینهمه پول خرج میکرد بدون اینکه به کاری اشتغال داشته باشد مشکوک نشدید ؟ »

معزی پاسخ داد : «باید توجه داشته باشید که من خیلی با استعداد -

نیستم . «

دلی از ژرژ سیف سؤال کرد : « آیا درست است که شما کلید آپارتمان جاسوس اسرائیلی را در اختیار داشتید و گاه پیامهایی بجای او به تل اوپو - مخایره میکردید ؟ »

ژرژ سیف جواب داد : « درست نیست . من کلید آپارتمان او را میگیرتم اما فقط بمنظور اینکه در منزل او با دختران ملاقات کنم ، من جز این استفاده دیگری از کلید آپارتمان او نکرده ام . « دلی که خود نحوه استفاده از کلید منزل کهن را خوب میدانست در برابر این پاسخ عکس العملی نشان نداد .  
کهن در جلسات دادگاه چندین بار تکرار کرد که میخواهد برای دفاع از خود وکیل بگیرد ، ولی هر بار با جواب رد داده شد . یکبار نیز دلی خطاب به قضات دادگاه گفت : « چطور ما به این جاسوس که محل توپها و تانکهای ما را در تمام طول مرز اسرائیل ، دقیقاً به تل اوپو گزارش داده اجازه گرفتن وکیل بدیم . مگر کس دیگری جز اوسوول تیراندازی و نشانه گیری صحیح نیروهای اسرائیلی به محل آرایش قوای ما هست ؟ » .

سرهنگ دلی میدانست که راجع به چه مطلبی سخن میگوید . در نوامبر ۱۹۶۴ وقتی کهن برای آخرین بار در اسرائیل بود بر خورد مرزی شدیدی بین سوریه و اسرائیل روی داد ، و ارتش اسرائیل که با استفاده از اطلاعات - مخایره شده کهن بخوبی از آرایش نظامی سوریه در سرز آگاه بود ؛ تنها با یک شلیک توپخانه و خمپاره اندازنه فقط قوای دشمن را از زمین برد ، بلکه تراکتورها و بولدوزرهای را که سرگرم حفاری برای برگرداندن مسیر آبهای اردن بودند نابود کرد .  
الی کهن در فاصله زمان دستگیری تا اعدامش یعنی از ۲ ژانویه ۱۹۶۵ تا ۱۸ مه آن سال حق ملاقات با هیچکس جز یک فرد غیر نظامی را نداشت ، و این شخص یک روزنامه نگار لبنانی بود که پس از سرک کهن این سطور را در پایان ماه مه ۱۹۶۵ در مجله الاسبوع العربی از قول کهن منتشر کرد :

« خیلی میل دارم مردم بدانند که من به اسرائیل خیانت نکردم . من در سوریه یک سلسله فعالیت به سود سازمانهای اطلاعاتی کشورم پرداختم که منظور از آن تاسین آینده ملت ، زنم و سه فرزندم بود . »

نادیا کهن از ابتدای محاکمه همسرش ، او را چند بار روی صفحه تلویزیون دید و صدایش را که رادیو دمشق از دادگاه نظامی پخش میکرد شنید . نادیا روز پنجم ماه مارس ۱۹۶۵ به پاریس رفت تا شخصاً در فعالیت فوق العاده که برای نجات الی کهن انجام میشد شرکت کند . او در روز ششم مارس از دکتر ساسی الجندی سفیر سوریه در پاریس تقاضای ملاقات کرد ، ولی سفیر این در

خواست رانپذیرفت و به یک وکیل دادگستری اهل فرانسه که تقاضای کتبی نادیا را برای دیدار سفیر نزد او برده بود گفت: « من الی کهن رامیشناختم و میدانم که تاچه حد خطرناک بود. من قادر بانجام هیچ کاری بنفع اونیستم».

در تاریخ ۷ مارس ۱۹۶۵ روزنامه فرانس سوار مصاحبه کوتاهی از نادیا کهن انتشار داد که همسرالی کهن طی آن گفته بود: « من آمده‌ام شوهر و پدر سه فرزندم رانجات دهم» معهذا تمام کوشش‌های نادیا واقدمات صدهاتن افراد باحسن نیت، در سراسر جهان برای نجات الی بی نتیجه ماند. در همین روز اداره ضدجاسوسی اسرائیل پنج جوان عرب را باتهام جاسوس در حیف بازداشت کرد و ضمن انتشار اسامی آنان بانضمام عده‌ای دیگر از جاسوسان سوری که در زندانهای اسرائیل بسر میبردند، اعلام داشت که حاضر است همه آنان را بالی کهن مبادله کند.

اساسی جاسوسانی که از طرف اسرائیل به موریه پس داده شد، باضانه پنج جوانی که در ماه مارس ۱۹۶۵ توقیف شدند عبارت است از:  
عمر محمود عریفا که در تاریخ ۶ - ۱۱ - ۱۹۶۴ توقیف و به پانزده سال حبس محکوم شد.

حسین سالم علی ناصر مروحه ( الیاس - کاسلاوی ) و سعید شجاده ( قاسم السعیدی ) که هر دو در تاریخ ۲۴ - ۱۰ - ۱۹۶۴ بازداشت و به ده سال زندان محکوم شده بودند.

مصطفی عبدالسالم شمی، طه عبدالرحمن، عبدالبری کادورا، عبدالله عثمان عبدالبری کادورا و محمد احمد عبدالرحمن یاسین که همگی در آوریل ۱۹۶۴ بازداشت شدند.

حسینعلی عبید جلیتا و الیاس ( رمضان ) که در نوامبر ۱۹۶۴ توقیف شدند. محمد یکی حجازی، محکوم به ۷ سال زندان.

دمشق به پیشنهاد مبادله جاسوسان هیچگونه پاسخی نداد. دولت دمشق علنا به سرنوشت جاسوسان خود بی اعتناوتنها خواستار آن بود که کهن وحنی خاطره او را برای همیشه ازین ببرد.

محا کمه الی کهن در ۱۹ مارس ۱۹۶۵ پایان یافت و رای دادگاه که در اول ماه مه صادر شده بود دوهشتم مه باین شرح انتشار یافت:

والیاهون شائول کهن، ( کمال اسین تعبس ) را بعلت آنکه وارد منطقه العال که یک منطقه ممنوعه نظامی است شده، و ورود بمنطقه مذکور برای گردآوری اطلاعات محرمانه جهت سازمان امنیت اسرائیل، صورت گرفته است،

به مرگ بوسیله چوبه دار محکوم می کنیم.» این رأی بوسیله سرهنگ صلاح دلی رئیس دادگاه ویژه نظامی امضاء و صادر شده بود. بموجب رأی دادگاه معزی به ه سال زندان با اعمال شاقه ، شیخ مجدالعرض به دصالح حبس با اعمال شاقه و ژرژسیف به ه سال زندان عادی محکوم شده بودند.

از پایان محاکمه تا اجرای حکم دادگاه ، یک ماه طول کشید: بنظر میرسد زمامداران سوریه در اتخاذ تصمیمی که حتی بنظر خودشان نیز بیشتر شکل یک خیانت راداشته باشد تردید داشتند. در این زمینه کسی که بیش از سایر زمامداران سوریه دچار شک و تردید بود الحافظ رئیس جمهوری سوریه بود . حال معلوم نیست آیا وی تحت تأثیر نامه دکتر «کوس» جراحی که بایک عمل جراحی در بیمارستان امریکائی نوبنی جان حافظ را در سال ۱۹۶۳ از مرگ نجات داده بود، قرارداد است یا عامل دیگری موجب تردید او بود. این دکتر در نامه ای که از پاریس بعنوان الحافظ فرستاده بود نوشته بود که: «بنام زندگی از شما خواهش میکنم جان الی کهن رانجات دهید» با اینحال الحافظ باز هم در تردید و دو دلی بود . او با توجه به کشمکشها و جریانات روز در دمشق وضع خیلی حساس و در عین حال نامعلومی داشت و بیشک میترسید اگر به وسوسه نجات جان الی کهن تسلیم شود از طرف مقامات سوری مورد سرزنش قرار گیرد. از طرف دیگر الحافظ بوسیله سویدانی که خود از منابع اطلاعاتی کهن بشمار میرفت در این زمینه بشدت عمل تحریک میشد . اما ترتیب اثری به هیچیک از تقاضای های عفو نمیداد با اینحال الحافظ همان کسی بود که رأی نهائی دادگاه ویژه نظامی را امضاء کرد و الی کهن را بالای چوبه دار فرستاد. اعلام حکم اعدام کهن در هشتم ماهه یعنی ۸ روز پس از صدور رأی بیش از همه دو وکیل فرانسوی آریقی و مرسیه را که مدت سه ماه برای ملاقات با کهن تلاش بیحاصلی کرده بودند شتعب و ناراحت ساخت. خبرگزاری فرانسه در ۳۱ مارس ۱۹۶۷ خبری باین شرح منتشر کرد:

«آریقی و زاک مرسیه و کلای دادگستری فرانسه که دفاع از یک ستم اسرائیلی بنام الی کهن، ستم به جاسوسی در دمشق را بر عهده گرفته اند ، کمیسیون بین المللی قضات واقع در ژنو را برای رسیدگی به محاکمه این شخص دعوت به تشکیل جلسه کردند . در این جلسه قضات نظر دادند که در جریان محاکمه ، حق دفاع برای الی کهن تأمین نشده و این محاکمه که از ۲ فوریه در یک دادگاه ویژه نظامی با پنج عضو و یک رئیس آغاز شده بدون وکیل و بدون دادستان ادامه یافته . آقایان آریقی و مرسیه قبل از تشکیل این جلسه طی تلگرافی از رئیس جمهوری سوریه ژنرال امین الحافظ درخواست کرده بودند که محاکمه

متهم اسرائیلی مطابق موازین قضائی که حق دفاع برای متهم قائل شده است تجدید شود. وکلای مدافع فرانسوی مرکز توانستند الی کهن را به بیند تا در جلسات محاکمه او شرکت جویند. بانان اطمینان داده شده بود که رئیس جمهوری سوریه قبل از اتخاذ تصمیم نهائی درباره سرنوشت متهم اسرائیلی آنان را بحضور خواهد پذیرفت. بدین لحاظ بود که اتحادیه حقوق بشر بنحویکه آقایان آریتی و مرمیه میخواستند برفع الی کهن در این کار به مداخله پرداخت. گزارشی که ذکر شد در تاریخ ۳۱ مارس یعنی یازده روز پس از پایان محاکمه الی کهن منتشر شد. البته رأی محکمه نیز صادر شده بود ولی ظاهراً این رأی در اول ماه صادر و در هشتم آن ماه اعلام شد. وکلای مدافع الی کهن که نتوانسته بودند در جلسات دادگاه حضور یابند از این جریان بوسیله مطبوعات و رادیو دمشق مطلع شدند.

عصر روز شنبه هشتم ماه مه ۱۹۶۵، قبل از آنکه مردم در اروپا و در اسرائیل از رأی دادگاه ویژه نظامی درباره کهن آگاه شوند مرد نجیب زاده وخته و در مانده‌ای که برای نجات جان جاسوس اسرائیل کوشش زیادی کرده بود از دمشق به پاریس بازگشت. او سرهنگ ل... افسر بازنشسته فرانسوی بود که زنی سوری داشت و بسبب زندگی طولانی در دمشق و آشنائیهایش در این شهر، داوطلب شده بود که برای باز خرید جان کهن به پایتخت سوریه سفر کند. او گفته بود: من هرزبندت حافظ را شخصاً می‌شناسم و راست هم میگفت. با شتاب چکی بمبلغ دو بیست و پنجاه هزار دلار به عهده یک بانک سوئیس تهیه و سرهنگ ل... دیر وقت شب از ژنوو به پاریس آورده شد. سرهنگ مذکور مأموریت داشت که علاوه بر آن به سوریه وعده تحویل تراکتور، بولدورز و تجهیزات پزشکی و آسبولانس بدهد ولی وی برخلاف انتظارش بحضور الحافظ پذیرفته نشد. رئیس جمهوری سوریه که از پذیرفتن او بیمناک بود ترجیح داد بجای پذیرفتن تقاضای یک دوست قدیمی درهای اطاقش را پروی او به بند دو سرهنگ ل... ناچار عصر روز هشتم مه پاریس بازگشت. نیمساعت پس از آن فرستنده رادیوئی شماره ۱ اروپا حکم اعدام الی کهن را که چند دقیقه قبل بوسیله رادیو دمشق منتشر شده بود، پخش کرد. سفیر اسرائیل در پاریس آقای « ولتر تیان » در این هنگام در یک آپارتمان خصوصی در خیابان مون پارناس بود. وی به محض شنیدن این خبر از رادیو با عجله خود را به سفارت اسرائیل در خیابان واگرام رسانید و کوشش فوق العاده‌ای را آغاز کرد ولی پیدا کردن وزیران فرانسوی و شخصیت‌ها و دوستان وی در پاریس دو ساعت. ۱ بعد از ظهر شنبه کار مشکلی بود. آقای اتیان فردای آن روز موفق شد با پیرندس فرانس، ادگار فور و ژرژ پیدو و نخست وزیر فرانسه تماس هائی حاصل کند.

در این احوال دمشق بتعام تلگرافهاییکه از سراسر جهان مخابره میشد بی اعتنا بود و هنوز به آقایان آریقی و مرسیه و کلای مدافع الی کهن وعده‌های پوچی در مورد نجات جان جاسوس داده میشد. کهن در خلال این مدت در سلول انفرادی خود در انتظار سرنوشت بود و از تلاشی که دوستان 'کشورش' خانواده‌اش و حتی بسیاری از افراد غیر هموطن او برای نجاتش بکار میبردند. خبری نداشت و در واقع چه چیز برای این مرد کاملاً تنها که کوچکترین تماسی با دنیای خارج نداشت و حشمتاً کتر از این می‌توانست باشد که نداند آنها منسوبان 'همسر و رفقای'ش اطلاعی از سر نوشت او دارند یا خیر؟

روز ۱۷ ماهه ۱۹۶۵ فرارسید. ساعت نزدیک ۲۲ بود که در پاریس فرستنده شماره ۱- اروپا خبر وحشتناک رادیو دمشق را برای شنوندگان خود پخش کرد: «الی کهن امشب بدار آویخته میشود» بلافاصله پس از اعلام این خبر، جلسه مهمی از وکلای دادگستری و مستشاران قضائی و سیاسی مقیم پاریس، در قطعه‌ای از این شهر تشکیل شد که دبیر اول سفارت اسرائیل ژوزف هلس نیز بین آنان دیده میشد. وی با شتاب شماره تلفن افراد مختلفی را میگرفت و به هر کس که میتوانست در این باره اعلام خطر میکرد. او به آریقی گفت: «اورانجات دهید صوریها شما را فریب دادند» و آریقی با صدائی پرتشویش پاسخ داد: «چه میتوانم بکنم؟» هلس پیشنهاد کرد که به واتیکان تلفن کنید.

آریقی این پیشنهاد را پذیرفت و به واتیکان تلفن کرد. یکه کار دینال از دفتر پاپ وعده کرد که جلو این اعدام را بگیرد. در همین ضمن مرسیه سعی کرد تلفنی از پاریس با کاخ ریاست جمهوری سوریه در دمشق صحبت کند اما فقط ساعت ۸ بامداد فردا بود که موفق با انجام این کار شد و این کار خیلی دیر بود. همانطور که مداخله ژنرال دوگل در این ماجرا نیز که همان شب بوسیله ژرژ پمپیدو از ماوقع اطلاع یافته بود خیلی دیر انجام گرفت.

زیرا در نیمه شب فاصل بین ۱۷ و ۱۸ ماهه ۱۹۶۵، الی کهن بوسیله کلنل دلی دوسلور خود از خواب بیدار شد و پس از خواندن دعای مخصوص با تفاق خاخاء و نوشتن آخرین نامه‌اش بعنوان نادیا همسر خود، در میدان شهدای دمشق به دار آویخته شد.

عیچکس بهتر از مرسیه و آریقی و کلای مدافع الی کهن نمی‌تواند کوششهای نومیدانه‌ای را که در عرض چند هفته برای نجات جان کهن بعمل آمد خلاصه کند. در زبر سندی که در تاریخ ۲۴ ماهه ۱۹۶۵ از طرف ایندرو و کیل فرانسوی بعنوان پرزیدنت العافظ فرستاده شد نقل میگردد:

«پاریس ۲۴ مه ۱۹۶۵»



ژنرال حافظ - رئیس جمهوری سوریه عربی  
قصر مهاجرین - دمشق - سوریه

آقای رئیس جمهوری  
الی کهن چندروز پیش اعدام شد بی آنکه ، بتوانیم عفو او را استدعا کنیم  
او محکوم شد بی آنکه ، بتوانیم از او دفاع کنیم.  
ما پرونده او را نخوانده ایم.  
ما هرگز او را ندیده ایم.  
ما حتی نمیدانیم که آیا او بهنگام ترك از تلاش خانواده و کشورش برای کمک  
بوی آگاهی داشت یا خیر.  
بما اطمینان داده شده بود که او را خواهیم دید ، از او دفاع خواهیم کرد  
و سرانجام خواهیم توانست بخشایش او را استدعا کنیم. اما بهیچیک از این  
وعده ها وفا نشد.

ما با توجه یابین وضع غیر عادی است که این آخرین نامه خود را بعنوان  
شما می نویسیم و با اجازه کانون وکلای دادگستری مفاد آنرا فاش میکنیم تا آخرین  
اعتراض ما بی اثر و بیهوده نباشد.

در ژانویه ۱۹۶۰ ، دفاع از الی کهن که با اتهام جاسوسی در سوریه  
بازداشت بود ، به عهده ما واگذار گردید.  
بدین مناسبت آقای مرسیه به دمشق رفت تا ضمن مذاکره با مقامات آن  
شهر ترتیب و مقدمات دفاع از متهم را فراهم آورد.

در اول فوریه ۱۹۶۰ ، عالیجناب ولید طالب وزیر کشور سوریه آقای  
مرسیه را بحضور می پذیرد و با حضور آقای آناسی دبیر کل مطالب زیر بنام دولت  
شما بوی اظهار میشود.

— نظر باینکه تحقیقات پلیس در مورد الی کهن پایان نیافته از نظر قانونی  
وازلحاظ روش مورد عمل در اینگونه موارد ، تماس با متهم امکان پذیر نیست.

— در صورت موافقت رئیس وکلای دادگستری دمشق با تقاضای وکلای  
مدافع متهم ، آنان برای دفاع در دادگاه حضور خواهند یافت.

— پایان تحقیقات پلیس درباره الی کهن بوسیله تلگرام به وکلای مدافع متهم  
اعلام خواهد شد.

وزیر کشور سوریه می پذیرد نامه ای را که بموجب آن آقایان آریقی  
رئیس کانون وکلای پاریس و ژاک مرسیه وکیل دادگستری برای دفاع از  
الی کهن تعیین شده اند ، به متهم تسلیم دارد.

بدنبال این ملاقات و بازگشت آقای مرسیه به پاریس ، ما وعده های بالا

را که در نامه ۴ فوریه دمشق نیز تأیید شده بود نزد خود یادداشت کردیم. با اینحال چون مطبوعات شایع کردند که محاکمه کهن بزودی آغاز خواهد شد آقای سرسیه در ۲۰ فوریه دوباره به دمشق رفت.

در ملاقاتی که در ۲۷ فوریه بین وی و آقای آتاسی دیر کل صورت گرفت بوی اظهار شد که در وعده‌های داده شده مربوط به الی کهن تغییری داده نشده است، اما فردای آن روز که آقای سرسیه بحسب تصادف فهمید که محاکمه الی کهن در یک دادگاه ویژه نظامی که با استفاده از تصویب نامه سورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۰ تشکیل شده، آغاز گردیده است، فوق‌العاده متعجب شد. وی همچنین دریافت در آغاز محاکمه که جریان آن بوسیله تلویزیون دمشق پخش می‌شده، رئیس دادگاه آقای صلاح دلی با تقاضای متهم دایر بر تعیین یک وکیل مدافع مخالفت کرده است. بدین ترتیب بنظر میرسید علیرغم وعده‌های داده شده الی کهن را از تعیین ما برای دفاع از اتهاماتش مطلع نکرده‌اند، زیرا او هیچگونه اشاره‌ای باین امر در اظهاراتش نداشت. ضمناً نه تنها علیرغم قرار قبلی، پایان تحقیقات پلیس با اطلاع ما رسید بلکه با اینکه آقای سرسیه در دمشق و در حضور مقامات سوری بود، نتوانست قبل از محاکمه ای که بدون حضور وکیل مدافع برگزار شد، متهم را به بیند.

همکار ما در این هنگام تقاضای ملاقات با عالیجناب ولیدطالب وزیر کشور سوریه را میکند و در این ملاقات که روز دوشنبه اول مارس با حضور آقای آتاسی دیر کل انجام شد، ضمن اعلام اعتراضات رسمی خویش، فراسوش کردن وعده‌های قبلی را یک اقدام عمده می‌نامد. وزیر کشور با توجه به تقاضای شب قبل آقای سرسیه دایر بر دیدار متهم، بوی اظهار میدارد که همین امروز الی کهن را خواهد دید و در ضمن او می‌تواند بعنوان ناظر در بعضی از جلسات محاکمه شرکت کند و در این کار از راهنمایی و ترجمه مطالب بوسیله آقای آتاسی استفاده جوید. آقای سرسیه پس از این ملاقات به هتل محل اقامتش مراجعت میکند و در انتظار تعیین ساعت و محل ملاقات با متهم از طرف مقامات سوری می‌نشیند، ولی در ساعت یک و سی دقیقه بعد از ظهر همانروز آقای آتاسی تلفنی با واطلاع میدهد که اعضای دادگاه ویژه نظامی باتفاق آراء هرگونه ملاقاتی را با متهم ممنوع کرده‌اند. این تصمیم قطعی و غیر قابل تغییر بوده و بنا بر این هر اقدام تازه‌ای زائد بنظر می‌رسد. از این رو آقای سرسیه در بازگشت به پاریس جریان را که هیچکس نمیتواند آن را کتمان کند با اطلاع من رسانید و مادر سوم مارس ۱۹۶۰ نامه‌ای بعنوان عالیجناب ولیدطالب وزیر کشور سوریه به دمشق فرستادیم. مادر این نامه اعتراضات بسیار رسمی خود را علیه این نوع محاکمه اداری و قضائی که در واقع

نوعی سرپیچی از اصول عدالت و سوازین اخلاقی بود به دولت جمهوری سوریه تجدید کردیم .

ما سپس از همکار خود آقای ژان تالانندیه خواستیم که برای تعقیب این قضیه بنوبه خود به دمشق سفر کند. این شخص روزیستم مارس ۱۹۶۵ در دمشق با عالیجناب ولیدطالب ملاقات کرد و از وی خواست که وکلای مدافع الی کهن قبل از اعلام رأی دادگاه با آن جناب ( رئیس جمهوری سوریه که بموجب ماده ۷ تصویبنامه مورخ ۷ ژانویه ۱۹۶۵ می بایست بعنوان عالیترین مرجع جمهوری سوریه رأی بوی تسلیم شود و او اختیار رد یا ابرام حکم و نیز اختیار ایراد بکار دادگاه را نیز داشت) ملاقات کند. در این باره به آقای تالانندیه ' اطمینان داده شد و اظهار گردید که تصور نمی رود محاکمه تایک هفته دیگر پایان یابد ولی این اطمینان نیز با بخش اعلامیه ای دایر بر اینکه آخرین برنامه تلویزیونی محاکمه اوایل شب ۱۹ مارس پایان یافته، ازین رفت.

آقای تالانندیه بلافاصله با آقای آتاسی دبیرکل تماس گرفت و وی اظهار داشت که این اعلامیه از جهت تسکین افکار عمومی منتشر شده و در واقع «نمایش تلویزیونی محاکمه» تمام شده نه خود محاکمه و بنا بر این قبل از آنکه حضرت رئیس جمهوری وکلای مدافع کهن را بحضور پذیرند تصمیمی درباره این شخص گرفته نخواهد شد .

در این شرایط بود که مادر ۳ مارس تلگرام زهرا بعنوان شما مخابره کردیم :

« آقای تالانندیه نماینده ما اطلاع میدهد که علی رغم اطمینانهای داده شده ، محاکمه الی کهن بطور ناکهانی پایان پذیرفته و بنظر میرسد که رأی دادگاه نیز بزودی صادر گردد . بدینوسیله ماده ۷ تصویبنامه ۷ ژانویه ۱۹۶۵ را که اختیار بررسی چگونگی جریان محاکمه و تصمیم دادگاه را به بالاترین مقام جمهوری عربی سوریه واگذار میکند یاد آوری کرده ، بنام اصولی که از طرف سازمان حقوق بشر و قانون اساسی سوریه رعایت آنها تضمین شده به آن عالیجناب خاطر نشان مینماید که محاکمه الی کهن را با شرکت وکلای مدافعش در دادگاه و رعایت نکاتی که از طرف تمام جهانیان پذیرفته و تضمین شده است تجدید نمایند .

امضاء آریقی رئیس کانون وکلای دادگستری  
پاریس وژالک مرسیه وکلای مدافع الی کهن .

باین تلگرام ، مانند نامه و تلگرامهای متعدد دیگر که قبل و یا بعد از این تاریخ بعنوان آن عالیجناب ویلسا هر مقامات جمهوری عربی سوریه ارسال داشتیم

هرگز پاسخی نرسید.

آقای مرسیه پذیرفت که برای پارسوم بدمشق سفر کند. ضمن این آخرین سفر، آقای آتاسی دیرکل که در آنمه مرسیه را برای ملاقات پذیرفته بود، روز ۱ مه تلفنی بوی اطلاع داد که ما خواهیم توانست لااقل برای الی کهن تقاضای عفو کنیم. بدین مناسبت برای روزشنبه ۲۲ ویا یکشنبه ۲۳ مه مه برای ماوقت پذیرش بحضور جناب رئیس جمهوری سوریه راتعیین کردند و آقای مرسیه در بازگشت به پاریس این آخرین وعده را با اطلاع اینجانب رسانید. ما برای اینکه وعده دستخوش فراموشی نشود طی تلگرافی در تاریخ ۱۷ ماه مه آن را بدمشق یادآوری کردیم. باوجود عملی نشدن تمام قرارها و وعده های قبلی، امیدوار بودیم به این قول وفا شود، زیرا در هیچ کشور متمدنی، حکم اعدام کسی، بی آنکه دارنده اختیار عفو و بخشش، سخنان وکلای مدافع متهم را بشنود، به مورد اجرا گذارده نمیشود.

در شب همان روزیکه ضمن تلگرام وعده خود را بدمشق یادآور شدیم، از دمشق خبر رسید که هم امشب الی کهن اعدام خواهد شد. مادر مقابل چنین عمل انجام شده ای، از کانون وکلای دادگستری پاریس خواستیم بطور استثنائی اجازه دهد که برخلاف قاعده حفظ سکوت در این قبیل موارد، ما این بار بخاطر احترام و بزرگداشت عدالت، اعتراضات خود را علنی کنیم، زیرا رعایت سکوت در برابر اعمالی که در دمشق میگذشت، جز بیعدالتی و تحمل تحقیر قول و تجاوز علنی به مقدس ترین حقوق بشر چیزی نبود.

بدین ترتیب ما در اینجا، آشکارا اعتراضات رسمی خود را علیه خودداری از وعده ها و اطمینان های داده شده و علیه جریان محاکمه و اعدام متهمی که بر خلاف همه گونه قواعد و اصول اخلاقی انجام شد برای آن جناب ارسال میداریم. در ضمن از یادآوری این نکته ناگزیریم که در هیچیکه از سالک متمدن جهان هیچ متهمی ولو اینکه بدترین جنایات را مرتکب شده باشد، بی اطلاع وکیل مدافع اعدام نشده و آخرین لحظات عمر خود را در چنین تنهایی ویکسی نگذرانده است.

اگر دولت دمشق هرگز به اعتراضات و تقاضاهای ما ترتیب اثری نمیدهد امیدواریم بانگیزه احترام ساده به مقام بشریت، درخواست خانم نادیا کهن را مورد توجه قرار داده، جنازه و آخرین نامه شخص اعدام شده را باو تسلیم نماید.

با احترام

پل آویقی رئیس کانون وکلای دادگستری

پاریس - ژاک مرسیه وکیل دادگستری «

\*\*\*

آقای مرسیه همین اظهار نظر را در پاریس در حضور یک روزنامه نگار اسرائیلی بنحو خشن تری ادا کرد. او چند روز پس از مرگ الی کهن به روزنامه نگار مذکور گفت: «آنها، او را مثل یک سگ کشتند. این یک قتل بسیار خشن بود و مرتکبین آن موجودات بی رحمی بودند.»

درواقع چه چیز از این بی رحمانه تر که سوریها از تسلیم جنازه الی کهن نیز به بیوه او خودداری کردند؟ گوئی سوریها از آن بیم داشتند اسرائیلی ها پارسیگر به جاسوس فوق العاده خود جان تازه ای بخشند که با شتاب در گرمای روز ۱۸ ماهه او را در گورستان یهودیان دمشق بخاک سپردند.

سوریها با تقاضای صلیب سرخ بین المللی نیز برای پس دادن جسد کهن مخالفت کردند. در ژوئیه ۱۹۶۷ اسرائیل تمام کسانی را که بهنگام «جنگ شش روزه» از سوریه اسیر گرفته بود باین کشور تسلیم داشت و در عوض جسد الی کهن را مطالبه کرد ولی دمشق باز هم روی موافقت نشان نداد. میتوان تصور کرد که یک شرط خاص استقرار صلح احتمالی بین سوریه و اسرائیل، انتقال جسد الی کهن از دمشق به میهن خود خواهد بود.

نادیا همسر کهن، خبر اعدام شوهرش را از رادیو شنید، با عصبانیت شدید رادیو را شکست، دندانهایش را بهم فشرد و تمام شیشه های آپارتمان را خرد کرد. سرانجام از ناتوانی بیحال شد، اشک ریخت، از هوش رفت و مدت سه شبانه روز در بیهوشی بسر بُرد. هنگامی که رفقای الی کهن در منزل او گرد آمده بودند، رئیس سرویسهای جاسوسی اسرائیل بین آنان بود، او گفت:

«در حرفه ای که ما داریم، همواره در پیشبرد مقاصد مان و گسترش فعالیتهایمان با محدودیت هائی که یک فرد انسانی بعنوان موجودی با قدرت و توانائی معین دارد مواجه هستیم. اما الی محدودیتی برای خود قائل نبود. او یک ایده آلیست خالص و پاک بود و همیشه در راه حداعلای آرزوها و خواست های خویش قدم بر میداشت و بهمین جهت فراتر از سایرین میرفت. الی کهن در جمع ما بهترین فرد قابل تصور بود.»

من در طبقه و جمع خود نیز صحبت از گرفتن انتقام بی رحمی ها و خشونت سوریها نسبت به الی کهن را میشنوم اما فکر میکنم بهترین انتقام ما این است که دیگران، بلی دیگران، جای پای الی کهن قدم بردارند.»

رئیس سرویسهای جاسوسی اسرائیل راست گفته بود. بسیاری از دیگران در همان راهی که الی کهن رفته بود گام برداشتند و جهانیمان هنگامی این موضوع را دریافتند که نوای نظامی اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ با دستیابی به دشت مرتفع سوریه، الحما و قیطره را که کهن خوب می شناخت فتح کرد و عرابه های اسرائیل فقط ۵ کیلو

متر تادسحق فاصله داشت.

اما باید دید کسانی که الی کهن را بجانب مرگ راندند بچه سرنوشتی دچار آمدند.

پرزیدنت امین الحافظ که بوسیله افراطیون بعثی در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ سرنگون شده هنوز در نقطه‌ای از سوریه زندانی است. سرهنگ صلاح دلی که در آغاز دوست و سرانجام رئیس دادگاه ویژه نظامی و محکوم کننده الی کهن بود، در ۲ مارس ۱۹۶۶ با اتهام «خیانت بزرگ» محاکمه شد و اینک اونیز در یک زندان نظامی بسر میرود.

اما سرهنگ سلیم خاطوم، دوست پیشین کهن و عضو دادگاهی که او را محکوم کرد سرنوشتی اسفنا کتر از همه کسانی داشت که جاسوس اسرائیلی را محکوم کردند. او پس از شرکت در کودتای هشتم مارس ۱۹۶۳، در کودتائی که بتاريخ ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ موجبات سقوط ژنرال حافظ رافراهم آورد، متهم شد که در هشتم سپتامبر همان سال یعنی ۱۹۶۶، جزو محرکین یک کودتای غیر موفق بوده است. خاطوم بدنبال این ماجرا بآوردن پناهنده شد و در ژوئن ۱۹۶۷ پس از آغاز جنگ بین سوریه و اسرائیل به دمشق بازگشت ولی نتوانست از پنجه سرنوشت بگریزد. او بلافاصله پس از ورود به دمشق بازداشت و با اعدام محکوم شد و حکم اعدام فردای محکومیت یعنی ۲۶ ژوئن ۱۹۶۷ بمورد اجرا گذارده شد.

\*\*\*

پایان

